

گفتار

اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویی علوم اجتماعی سراسر کشور

سال اول | شماره اول | تیر ۱۳۹۶

دکتر پویا علاء الدینی در گفتگو با کنش

لزوم تقویت ساختارهای جماعت‌محور دموکراتیک در سیستان و بلوچستان

فیروزه صابر در مصاحبه با کنش

دانشگاه پایش را در مناطق حاشیه نشین نمی‌گذارد

پرسش‌هایی درباره سیستان و بلوچستان

با آثار و گفتارهایی از:

سید محمد امین قانع‌راد

عباس کاظمی

محمد رضایی

رضا صمیم

سیامک زندر ضوی

فیروزه صابر

محمد عثمان حسین‌بر

پویا علاء الدینی

علی نجات غلامی

مجتبی قاجار

سعیده خاشی

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان

سیستان و بلوچستان



گاهنامه اجتماعی، علمی، فرهنگی «سب»

شماره ثبت: ۸/۸۱/۲۱۸۱۶

سال اول | شماره اول | تیر ۱۳۹۶

صاحب امتیاز: اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویی علوم اجتماعی ایران

مدیر مسئول: شایان محمدی

سر دبیر: محمد سادات هندی

گرافیک و صفحه‌آرایی: محمد عرب

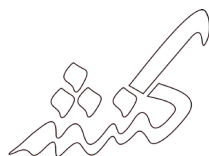
لوگو: عاطفه کتابی

با تشکر از:

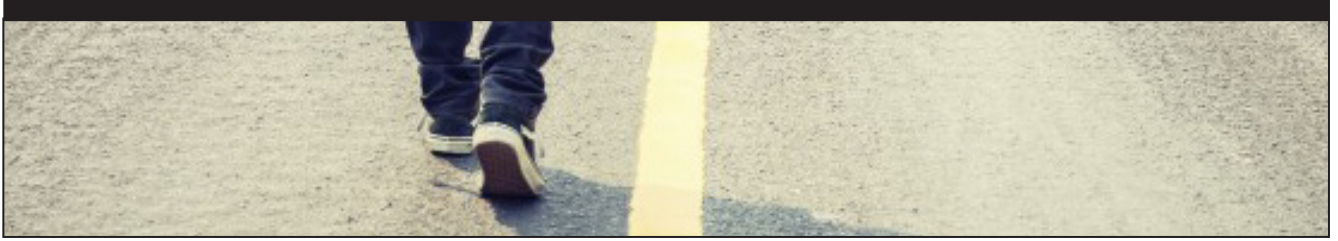
محمدحسین حیدری، آرمان ذاکری، زهرا مهدوی،

مریم رمضانی، نگار گراوند، شهرزاد مسلمی

یاسر عرب، فاطمه صدیقی، رامین اسلامی و مطهره مرادی



فهرست مطالب



۲۴ نقد مطالعات فرهنگی در مطالعه «حاشیه»

جهانی سازی پتانسیل های محلی و ارتقای هویت
ملی ۳۰

یک قطعه کوتاه برای رنج مردم بلوچ ۳۵

بلوچ و بازنمایی جرم ۳۶

استان سیستان و بلوچستان؛ جابه جایی نیروی کار؛
فرصت ها و تهدیدها ۴۰

لزوم تقویت ساختارهای جماعت محور دموکراتیک
در سیستان و بلوچستان ۴۴

کاظمی: درون نام سیستان و بلوچستان تنش وجود
دارد ۴۸

دانشگاه پایش را در مناطق حاشیه نشین
نمی گذارد ۵۰

در آغاز راه ۲

جهت گیری تازه در کنش دانشجویی و اندیشه
توسعه ۴

عضو شورای مرکزی اتحادیه در دیدار با استاندار
سیستان و بلوچستان چه گفت؟ ۵

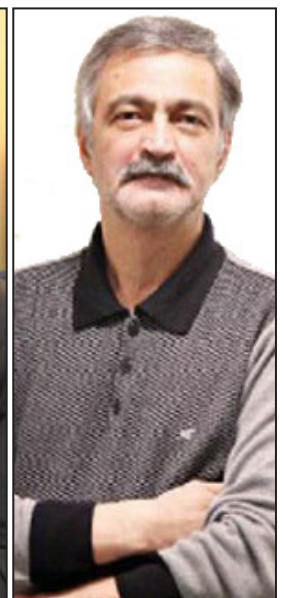
توسعه به مثابه آموزش ۶

درباره سیستان و بلوچستان ۸

رویکرد پسااستعماری به بحث هویت ملی و
هویت محلی یا قومی؛ با تأکید بر هویت ملی
و هویت قومی بلوچ ۱۰

رضایی: کار مطالعات فرهنگی، زخم زدن به
باورهای رایج است ۱۴

پرسش هایی درباره سیستان و بلوچستان ۱۸



در آغاز راه...

محمدحسین حیدری - دبیر سابق اتحادیه

چون یوسف اباذری، محمدمبین قانع‌راد، ابراهیم توفیق، مقصود فراستخواه، سیدمهدی اعتمادی‌فرد و سیامک زندرضوی بودند تا با کسب مشورت از آنها گام اول را محکم و استوار بردارند.

در تابستان بود که اتحادیه در نقد سیاست‌های بالا به پایین و غیردموکراتیک شورای تحول و ارتقای علوم انسانی و تلاش‌های این شورا جهت دخالت در طرح درس رشته‌های علوم اجتماعی، در گفتگوها و نامه‌نگاری با وزارت علوم و انجمن جامعه‌شناسی ایران و گروه‌های آموزشی علوم اجتماعی دانشگاه‌های کشور، خواستار مقاومت اعضای هیئت علمی و گروه‌های آموزشی در برابر فرآیندهای غیر علمی و تحمیلی شد. اعتراضاتی که در آذرماه با منتشر شدن تغییرات پیشنهادی کارگروه علوم اجتماعی این شورا و نشست با مدیر گروه‌های آموزشی وارد فاز جدیدی شد و همچنان ادامه دارد.

سلسله نشست‌های «مسائل محلی در زمینه ملی» طرحی است که اتحادیه با هدف پرداختن به مسائل حاشیه‌ها و تلاش در جهت کاستن از فاصله مرکز پیرامون در کشور و پرابلماتیک کردن معضلات مناطق دورافتاده از مرکز، برنامه‌ریزی می‌کند. اولین نشست از این سلسله نشست‌ها در روزهای ۲۷ و ۲۸ مهرماه

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس
که دراز است ره مقصد و من نوسفرم

۲۳ اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۵ روزی مهم و سرنوشت‌ساز برای علوم اجتماعی ایران بود. روزی که دانشجویان عضو شورای مرکزی انجمن علمی‌های علوم اجتماعی از مازندران و خراسان و سیستان و بلوچستان و کرمان و هرمزگان و کاشان و شیراز و ایلام و اصفهان و کرج و تهران، بعد از چندین ساعت گفتگو و شنیدن مشکلات و معضلات اساتید و دانشجویان و انجمن‌های علمی علوم اجتماعی دانشگاه‌های کشور و در میان گذاشتن تجربیات با یکدیگر، اولین انتخابات «اتحادیه انجمن‌های علمی علوم اجتماعی دانشجویان سراسر کشور» را با اجماع برگزار کردند تا حدالمقدور مناطق مختلف جغرافیایی کشور در شورای مرکزی اتحادیه نماینده داشته باشند. اتحادیه به عنوان بزرگترین نهاد دانشجویی علوم اجتماعی کشور از همین تاریخ با اهدافی از جمله دفاع از علوم اجتماعی مستقل و انتقادی، بسط گفتارهای علوم اجتماعی و کمرنگ کردن فاصله مرکز پیرامون در کشور فعالیت‌های خودش را آغاز کرد.

در همان نشست افتتاحیه اتحادیه در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران دانشجویان میزبان اساتیدی



نشست «نقد اجتماعی کالایی سازی آموزش» با همکاری انجمن علمی جامعه شناسی دانشگاه علامه طباطبایی و مشارکت فعالان صنفی و با حضور محمدمبین قانع‌ی راد، محمد مالجو، حسام سلامت و امیر سعادت در روز ۲ آذرماه و نشست «تبعات اجتماعی لایحه اصلاح قانون کار» با همکاری انجمن علمی جامعه شناسی دانشگاه تهران با حضور محمود صادقی، علی خدایی، کاظم فرج‌اللهی و پرویز صداقت در روز ۳ آذرماه فعالیت‌های بعدی اتحادیه بود. نشست دوم از سلسله جلسات مسائل محلی در زمینه ملی با موضوع بررسی مسائل اجتماعی استان هرمزگان در بندرعباس با همکاری انجمن علمی علوم اجتماعی دانشگاه هرمزگان در روزهای ۲۹ و ۳۰ آذرماه برگزار گردید. فایل صوتی همگی این نشست‌ها در کانال تلگرامی اتحادیه به آدرس <https://telegram.me/SocialUnion> موجود است.

این شماره از «کنش» در حالی منتشر می‌شود که در اردیبهشت گذشته اولین دوره اتحادیه به کار خود پایان داد و دوره دوم آن کار خود را آغاز کرد. موانع و مشکلات متعددی بر سر راه انتشار نخستین شماره قرار داشت که باعث تأخیر در این مهم شد، اما امیدواریم در ادامه شاهد فعالیت و تأثیرگذاری بیشتر این نشریه باشیم.

در زاهدان با همکاری انجمن علمی دانشجویی علوم اجتماعی سیستان و بلوچستان با عنوان «مسائل محلی در زمینه ملی: سیستان و بلوچستان فراموش شده یا ماندگار؟» برگزار گردید. علیرغم لغو مجوز سخنرانی سه تن از سخنرانان برنامه که همگی از متخصصین بومی بودند، اساتیدی چون دکتر عثمان حسین بر، دکتر سیامک زند رضوی، دکتر غلامرضا غفاری و دکتر رضا صمیم، در سخنرانی‌های خود به مسائل و مشکلات سیستان و بلوچستان پرداختند و روش‌های علوم اجتماعی و به طور خاص مطالعات فرهنگی برای پرداختن به حاشیه‌ها را طرح و نقد کردند. کارگاه «مطالعات فرهنگی در حاشیه» با حضور دکتر محمد رضایی و دکتر عباس کاظمی بخش دیگری از این نشست دو روزه بود که با هدف آشنایی بیشتر دانشجویان علوم اجتماعی با جریان مطالعات فرهنگی و نحوه کاربرد آن در مطالعه حاشیه‌ها برگزار شد. اولین شماره از نشریه «کنش» که هم‌اکنون در اختیار شماست، ویژه‌نامه‌ای ست با هدف انتشار محتوای آن نشست و تکمیل آن از طریق مشارکت برخی دیگر متخصصان مسائل سیستان و بلوچستان. به امید آنکه قدمی باشد در راه توجه بیشتر به مسائل عدیده مردم درد دیده این استان.



جهت‌گیری تازه در کنش دانشجویی واندیشه‌توسعه

سیدمحمدامین قانع‌راد - رییس سابق انجمن جامعه‌شناسی ایران

از دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی حضور تاثیر گذاری دارند ولی نقش بی بدیل دانشجویان در برگزاری این رخداد علمی را باید پاس داشت و از تلاش‌های صادقانه آنان سپاسگزار بود.

تشکیل اتحادیه انجمن‌های علمی یک جهت‌گیری تازه را در جنبش دانشجویی نشان می‌دهد که همانا ورود فعال در جامعه برای میانجیگری بین فعالین مدنی و دانشوران و سیاستگذاران است. این جهت‌گیری تازه به تقویت خردورزی در سطح اجتماعی می‌انجامد و راه‌های مشارکتی جدیدی را برای حل مسایل محلی و ملی فراهم می‌کند. همان‌طور که عنوان این نشست نشان می‌دهد هدف این رخداد علمی توجه به مسایل محلی استان در زمینه وسیع‌تر ملی می‌باشد و این رویکرد می‌تواند نقش و سهم استان سیستان و بلوچستان را در تلاش‌ها و مزایای توسعه ملی از طریق کار برای کاهش مسایل و مشکلات محلی افزایش دهد دستاوردهای این نشست دو روزه به عنوان بازتابی از جهت‌گیری تازه در دنیای اندیشه و کنش توسعه را باید ارزیابی کرد و می‌توان امیدوار بود که این نشست با رفع نقاط ضعف احتمالی خود و به ویژه فراهم کردن شمول بیشتر در مشارکت نمایندگان بخش‌های سه‌گانه جامعه مدنی و دولت و اساتید و دانشجویان دانشگاه بتواند الگویی مناسب برای رخدادهای مشابه در سایر نقاط کشور فراهم سازد.

منبع: کانال دکتر محمدامین قانع‌راد

ابتکار ارزشمند اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویی علوم اجتماعی در برگزاری نشست دو روزه "مسایل محلی در زمینه ملی: سیستان و بلوچستان ماندگار یا فراموش شده؟" (۲۷-۲۸ مهرماه ۱۳۹۵) را باید به عنوان یک کنش علمی و اجتماعی تاثیر گذار در گسترش گفتگوهای اجتماعی به اعضا و کنشگران فعال این اتحادیه تبریک گفت.

گفت و گوی اجتماعی در باره مسایل استان‌های مختلف به ویژه در باره استان‌های حاشیه‌ای و مناطق محروم یکی از ضرورت‌های توسعه متوازن کشور است. متأسفانه بر اساس یک رویکرد نانوخته امنیتی هر چه منطقه‌ای محروم‌تر و وضعیت زندگی در آن پرمشکل‌تر باشد گویا باید در مورد آن کمتر حرف زد. اما این چرخه سکوت را قبل از این که با انفجارهای کور حرکت‌های تمرکزگرایز شکسته شود باید به تدبیر اندیشه و گفتگوهای سه‌جانبه بین دانشگاه، جامعه مدنی و دولت در هم شکست. در این شرایط نقش دانشگاه بسیار با اهمیت و نقش دانشجویان نیز پیشگامانه است و دانشگاه با انگیزه مندی انجمن‌های علمی اساتید و دانشجویان در توجه به خیر عمومی می‌تواند به عنوان میانجی و تسهیلگر این گفتگوها برای شکستن بن‌بست‌های موجود در مسیر توسعه موزون در مناطق مختلف این سرزمین عمل کند.

هر چند در این نشست دو روزه اساتید و پژوهشگران برجسته از دانشگاه سیستان و بلوچستان و برخی دیگر

عضو شورای مرکزی اتحادیه در دیدار با استاندار سیستان و بلوچستان چه گفت؟

مطهره مرادی دانشجوی جامعه‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، دبیر انجمن علمی دانشجویی علوم اجتماعی دانشگاه، عضو شورای مرکزی اتحادیه انجمن‌های علمی دانشجویی علوم اجتماعی سراسر کشور و نماینده امور بانوان در دانشگاه در دیدار بخشی از دانشجویان فعال اجتماعی، فرهنگی و سیاسی دانشگاه زاهدان در تاریخ هشت آذر با استاندار سیستان و بلوچستان جناب آقای علی‌اوسط هاشمی به ایراد سخنانی پرداخت که در زیر می‌آید.

۵. یکی دیگر از مشکلات بانوان استان عدم وجود کارگاه‌های ترک اعتیاد و نبود سرپناه دائمی برای زنان بی‌سرپرست و بی‌خانمان است. اعتیاد در حال حاضر یکی از مشکلات و آسیب‌های جدی و دغدغه‌های روز در سطح استان است. برای امنیت زنان و حفظ شان و منزلت زنان و همچنین درمان جهت بهبود زنان معتاد نیازمند احداث اردوگاه‌های ترک اعتیاد هستیم هم در زاهدان و هم در شهرستان‌های دیگر و چه‌بہتر که برای همچین اردوگاه‌هایی از دانشجویان و فارغ‌التحصیلان در همین حوزه‌های اجتماعی و روانشناسی برای مشاوره کمک بگیریم که هم موجب اشتغال‌زایی جوانان انجام شود و هم زنان از جایگاه امنی در استان برخوردار باشند زیرا اعتیاد شروع بسیاری از آسیب‌های اجتماعی است.

۶. اکثر مشکلاتی که زنان دارند برمی‌گردد به خانواده‌ها و تعصبات آن‌ها که از استاندار محترم نماینده عالی دولت در استان تقاضا می‌شود که یک سری صحبت‌ها و تعاملات بیشتری با روحانیت و سران طوائف در راستای حذف و از میان بردن تفکر مردسالاری داشته باشند و سالیانه همایش‌هایی برای بزرگداشت مقام زن در استان با حضور سران طوائف برگزار کنند چرا که متأسفانه نابرابری در اندرونی جامعه سنتی ما موج می‌زند.

۷. همانطور که دولت تدبیر و امید به جوانان و دانشجویان اعتماد کرد از شما استاندار محترم این دولت هم خواستاریم که یکبار دیگر به این قشر جوان و دانشجو اعتماد کنید و مطمئن باشید که جوانان تجربه‌ای کمتر از افراد مسن نخواهند داشت زیرا ما جوانان در دوره‌ی قبلی و به مدت هشت سال عقب‌گردی به دهه‌ی ۶۰ داشتیم و تجربه‌ی زیسته‌ی زیادی داریم. از شما تقاضا می‌کنیم که بدون هیچگونه ترسی به جوانان بومی این استان که آشنا به مشکلات استان و از هر غریبه‌ای دلسوزتر به رفع این مشکلات هستند مسئولیت‌هایی بدهید که علاوه بر اینکه استان ما به عنوان جوان‌ترین استان شناخته شده است به عنوان استانی با مسئولین جوان و موفق هم شناخته شود.

خانم مرادی بعد از سلام و تشکر از استاندار محترم برای برگزاری این جلسه و تشکر ویژه از استاندار به علت توجه خاص ایشان به زنان و انتصاب زنان به عنوان نمایندگان خود در شهرستان به بیان برخی از مشکلات در سطح استان پرداخت. از جمله:

۱. مشکلات اشتغال بانوان، به علت کمبود فرصت‌های شغلی ثابت و فقدان توزیع عادلانه آن و عدم دسترسی به تسهیلات مالی و فقر فرهنگی. پیشنهادهایی در این زمینه از جمله ترویج فرهنگ کارآفرینی و توزیع عادلانه مجوزهای استخدامی و توسعه تعاونی‌های صنایع دستی در سطح شهرستان‌های استان مخصوصاً شهرستان‌های جنوب استان مطرح می‌باشد. اگر دولت زمینه استفاده مناسب و توجه بیشتر به ظرفیت‌های موجود در استان علی‌الخصوص قشر دانشجویان متخصص را فراهم سازد بخش زیادی از مشکلات بیکاری حل می‌شود. پیشنهاد دیگر هم برای برطرف کردن این مشکل فراهم کردن آموزش‌های لازم در بحث مشاغل آزاد با هزینه‌ای کم برای بانوان در سطح شهرستان‌های استان و روستاها و دادن تسهیلات برای کارگاه‌هایی که شکل کوچکی از کارخانه بافت بلوچ ایرانشهر باشند که بانوان بسیاری را در آن کارگاه‌ها مشغول به کار کنند.

۲. مشکل دیگر کمبود امکانات بهداشتی برای زنان در سطح استان است. ۱۴ درصد مرگ و میر مادران کشور به دلیل کمبود این امکانات در سطح استان سیستان و بلوچستان است. پیشنهاداتی در این حوزه مبنی بر تأمین اعتباراتی برای مراکز بهداشتی و درمانی شهرستان‌ها و روستاها و استفاده از نیروهای متخصص بجای استفاده از بهیاران مطرح می‌باشد.

۳. عدم دسترسی به آموزش و امکانات رایگان در روستاها نسبت به شهرستان‌ها و کمبود نیروهای بومی خانم در بخش آموزشی حوزه جنوب استان. یکی از موارد علل عدم جذب دختران به آموزش و تحصیل در استان سیستان و بلوچستان عواملی چون مختلط بودن مدارس و نبودن مدرسه در روستاها و فقدان حضور آموزگار زن است که باعث می‌شود دختران جذب مدارس نشوند و از تحصیل عقب بیفتند.

۴. عدم اهمیت به پوشش و فرهنگ قوم بلوچ در دانشگاه که متأسفانه گاهی بخاطر نوع پوشش بومی یک خانم بلوچ با برخوردها و رفتارهای بدی مواجه می‌شوند.



توسعه به مثابه آموزش

مجتبی قاجار

محروم، برچسبی است که به استان سیستان و بلوچستان زده می شود، اما با کمی کندوکاو درباره‌ی استان می توان فهمید این استان نه تنها محروم نیست بلکه اتفاقاً ثروتمند است، معادن، آب و هوایی متنوع که برای کشاورزی انواع محصولات مناسب است، جمعیت جوان استان، دسترسی به آبهای آزاد، پتانسیل های گردشگری، صنایع دستی، میراث فرهنگی و غیره از جمله مواردی است که نشان می دهد استان دارای پتانسیل های رشد و توسعه است اما همواره مورد بی مهری قرار گرفته است.

آمارهای ناخوشایندی درباره میزان بیکاری، فقر و نرخ بی سوادی استان وجود دارد. آمارهای مختلفی را آموزش و پرورش، سازمان سوادآموزی و سازمان آمار در این باره منتشر کرده اند که اختلاف هایی باهم دارند اما مخرج مشترک آمارها نشان میدهد که نرخ بی سوادی استان از میانگین نرخ بی سوادی کل کشور بالاتر است.

ایده های مختلفی درباره توسعه درون زا وجود دارد، مثل سرمایه گذاری های اقتصادی دولت و بخش خصوصی در استان های کمتر برخوردار یا بوجود آوردن کسب و کارهای کوچک با هدف اشتغالزایی، و نهایتاً کم کردن فقر و بدست آوردن رفاه نسبی. به طور مثال ایده هایی که کمک می کند کارآفرینی های کوچک را در محلات و روستاها کلید بزنند با این هدف که توسعه از درون بجوشد و نه اینکه فرآیندی وارداتی و وابسته به دولت باشد. در واقع مهارت های کارآفرینی توسط مردم یادگیری شود و به تدریج اشتغالزایی فراهم شود.

این رویکردها توسعه اقتصادی را اولویت قرار می دهند و آن را مقدمه توسعه فرهنگی اجتماعی می دانند. اما به عقیده نگارنده اگر خواهان توسعه درون زا و سرمایه گذاری بلند مدت هستیم باید سراغ توسعه آموزشی رفت، توسعه ای که در آن کودک محور است.

توسعه آموزشی شرایطی را مهیا می کند که کودک زاده در فقر آموزش ببیند و حداقل تا پایان متوسطه دوم دست از تحصیل نکشد، بعد از آن یا راهی دانشگاه شود یا سراغ آموزش مهارت های فنی و حرفه ای رود. نسل بعد این کودکان دیگر پدر و مادری ندارند که انتهای سوادشان پنجم ششم ابتدایی باشد، بلکه پدران و مادرانی دارند که یا صاحب تحصیلات دانشگاهی هستند یا صاحب حرفه و هنری شده اند، از این رهگذر سیستان و بلوچستان که به گواه آمار رسمی در میان معدود استان هایی قرار دارد که نرخ جمعیت روستانشین آن با رشد روبروست باید توجه ویژه ای به روستاهای آن نیز داشت. روستاهایی که فاقد مدرسه متوسطه دوم هستند و این بی بهرگی عموماً مساوی با رها کردن مدرسه بعد از ششم ابتدایی است. در چنین شرایطی پسران در روستا یا بیکار هستند یا به شهر و استان همجواری برای کارگری می روند یا به سراغ قاچاق کالا که خطر جانی به همراه دارد. دختران اما عموماً چاره ای جز ازدواج ندارند.

سیستان و بلوچستان نیاز به برنامه ای بلند مدت، انسان محور و معطوف به آینده دارد که روی کودکان سرمایه گذاری کند. ضروری است تا نکات زیر در تدوین برنامه لحاظ شود:

۱- بایستی بر مدارس روستایی نگاه ویژه داشت تا هیچ کودکی در روستا به دلیل فقر و نداشتن مدرسه متوسطه دوم بی سواد نماند، تا چرخه معیوب فقر و

آموزش دائم تکرار شود.

۲- مدارس کپری، مدارس روستایی که در حال فرو ریزی هستند، مدرسی که گاه در بعضی روستاها مدرسه نیستند بلکه اتاقی هستند که یکی از اهالی و ریش سفیدان روستا اهدا کرده تا کودکان روستایی بر سر کلاس حاضر شوند، این مدارس باید دارای ساختمان جدید با رعایت استانداردهای لازم شوند.

۳- معلمان به عنوان نقش اول آموزش در مدرسه مطرح هستند. استان سیستان و بلوچستان چه به لحاظ کمی و چه به لحاظ کیفی در زمینه معلمان با مشکل روبروست به گونه ای که به گفته مدیر کل آموزش و پرورش سیستان و بلوچستان با کمبود ۱۲ هزار معلم مواجه است و فارغ از این مساله باید برای دانش افزایی معلمان روستایی، دوره های مختلف در نظر گرفت.

۴- دانش آموزان روستایی از فقر و کمبود منابع و امکانات آموزشی رنج می برند. شاید تنها اقدام مثبت دولت این بوده که کتاب رایگان به دانش آموزان استان می دهد. اما این کافی نیست زمانی که وسایل مورد نیاز کلاس های نقاشی، ورزشی و آزمایشگاه در مدارس موجود نیست. صحبت از امکانات برای دانش آموزان صحبت از حق است، این حق آنان است که بدیهی ترین امکانات آموزشی را داشته باشند.

۵- بسیاری از کودکان روستایی مناطق کمتر برخوردار بدون خوردن صبحانه بر سر کلاس درس حاضر می شوند. این امر می تواند در دراز مدت خطرناک باشد. ضمن اینکه آسیب های جدی به بدن وارد می کند و در بزرگسالی خود را نشان می دهد، نخوردن صبحانه بر درک و یادگیری دانش آموز موثر است. در واقع هرچقدر در بوق نوسازی مدارس بدمیم باید بدانیم که تنها نوسازی کافی نیست عوامل متعدد باید در کنار هم به پیشرفت دانش آموز کمک کنند. دانش آموزی که صبحانه نخورد یا معلم خوب نداشته باشد هرچقدر کالبد مدرسه هم نو باشد توانایی درک و دریافت ندارد.

سازمان مردم نهاد پویش شرق آباد در سال ۱۳۹۳ با جمعی از افراد که دغدغه کاهش فقر و توسعه انسانی از طریق نهاد آموزش داشتند، تشکیل شد. در این راستا مدارس سه روستای اطراف زاهدان انتخاب شد تا در جهت ارتقای کیفی آموزش و توانمندسازی آن ها گامی برداشته شود. این گروه فعالیت خود را با تجهیز مدارس همچون ساخت سرویس بهداشتی که مدارس فاقد آن بودند، رنگ کردن کلاس ها و اهدای وسایل ورزشی و کمک آموزشی که بعضاً با همکاری و مساعدت جوانان روستا انجام شد، آغاز کرده است. علاوه بر این در مسیر پیش رو بر جنبه های کیفی آموزش مانند برگزاری کارگاه هایی با اهداف افزایش انگیزه تحصیلی، دانش افزایی معلمان و غیره تاکید و توجه بیشتری شده است.

دربارهٔ سیستان و بلوچستان



دکتر موید علویان رئیس شبکه هیاتیت ب: شیوع هیاتیت ب در استان های سیستان و بلوچستان و گلستان بیشتر است و باید برنامه های آموزشی و تشخیصی در این دو استان متفاوت باشد. (ایسنا، ۹۵/۰۸/۲۴)

محمد باقر نوبخت، رئیس سازمان برنامه و بودجه: علاوه بر اختصاص یک ردیف بودجه برای عدالت آموزشی سیستان و بلوچستان، یک ردیف بودجه برای توسعه این استان اختصاص می یابد. (تسنیم، ۹۵/۰۷/۰۳)

حمیدرضا نوروزی، شهردار زابل: بهبود و افزایش سطح آسفالت این شهر و ارتقای فضای سبز آن از الویت های جدی این مجموعه است. (ایرنا، ۹۵/۰۸/۱۱)

علی کرد، نماینده مردم حوزه انتخابیه خاش: استاندارد سازی محورها و دو بانده کردن راه های ارتباطی به مقصد شهرهای همجوار از ضروریات است. (ایرنا، ۹۵/۰۸/۰۵)

حجت الاسلام ابراهیم حمیدی، رئیس کل دادگستری سیستان و بلوچستان: افزایش ۱۲ درصدی پرونده های ورودی به دادگاه های استان، در سال گذشته زنگ خطر محسوب می شود. (ایرنا، ۹۵/۰۷/۲۵)

مجتبی خانجانی، فرماندار زاهدان: زاهدان از لحاظ داشتن پایگاه های آموزشی و فرهنگی فقیر است، به طوری که هنوز میان خواسته های

جوانان و برآورده شدن خواسته های آنها فاصله خیلی زیادی وجود دارد. (ایسنا، ۹۵/۰۸/۲۳)

علی اوسط هاشمی، استاندار سیستان و بلوچستان: امسال ۳۵ درصد از منابع و درآمدهای استان در راستای گردشگری، به مناطق حاشیه نشین شهرها اختصاص یافته است. (تسنیم، ۹۵/۰۸/۱۸)

مدیر کل راه و شهرسازی استان سیستان و بلوچستان: این استان با حدود ۲۳ هزار کیلومتر راه اصلی و فرعی و روستایی، حتی یک کیلومتر هم آزادراه ندارد. (ایرنا، ۹۵/۰۸/۲۰)

درویش نارویی، فرماندار سراوان: برداشت غیر مجاز آب از چاه های عمیق، عامل کم آبی در سراوان است. (فارس، ۹۵/۰۸/۲۳)

علی اوسط هاشمی، استاندار سیستان و بلوچستان: طوفان شن ۱۶۰ روز تمام خدمات ما را تهدید می کند و آرامش را از مردم ما سلب کرده است و ماسک هم جوابگو نیست. (فارس، ۹۵/۰۸/۱۹)

محمد باسط درازهی، عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات: ضعف شدید زیرساخت های آموزشی و وجود تعداد قابل ملاحظه ای از مدارس کپری، موجب نگرانی اعضای کمیسیون آموزش و تحقیقات است. (تی نیوز، ۹۵/۰۸/۲۳)





رویکرد پسااستعماری به بحث هویت ملی و هویت محلی یا قومی؛ با تأکید بر هویت ملی و هویت قومی

عبدالطیف کاروانی

گیری هویت شرقی، مفهوم گفتمان فوکوی، را برجسته نموده است. به عبارت دیگر سعید بر این باور است که مفهوم شرق شناسی تنها در چارچوب یک گفتمان درک خواهد شد، گفتمانی که برشالوده فوکو بنانهاده شده باشد. پس در اینجا قبل از اینکه به بحث اصلی یعنی هویت در رویکرد پسااستعماری بپردازم به صورت مختصر توضیحاتی در مورد گفتمان فوکو با تأکید بر کتاب نظم گفتمان (گفتار) ارائه می‌دهم. گفتمان در معنایی فوکویی آن درباره آنچه مربوط به فلسفه سیاسی می‌شود، تعبیر می‌شود. این گفتمان قدرت و دانش مربوط به

من در اینجا قصد دارم تا با رویکردی پسااستعماری به مساله هویت و ابعاد آسیب شناختی آن بپردازم. در این خصوص به شکل اختصاصی دو هویت ملی و بلوچ را در جامعه امروز ایران مورد بررسی قرار می‌دهم. در این حوزه یکی از مطرح ترین نظریه پردازان که با رویکرد پسااستعماری به مساله هویت و شکلگیری آن ورود نموده است، ادوارد سعید میباشد که من مباحث خود را با استفاده از اندیشه این نظریه پرداز که در دو کتاب شرق شناسی (اورینتالیسم) و امپریالیسم فرهنگی آنها را بسط داده، دنبال خواهم نمود. او برای تبیین چگونگی شکل

خود را طراحی می‌کند و این دانش، تکنولوژیی هایی را برای تداوم و بازتولید مجدد قدرت به وجود می‌آورد. گفتمان‌ها بیانگر ایدئولوژیک جایگاه‌های طبقاتی نیستند بلکه کنش‌های قدرتی هستند که فعالانه به زندگی مردمان شکل می‌دهند. فوکو همچنین معتقد هست که گفتمان‌ها، سوژه‌ها را به وجود می‌آورند و در درون هر گفتمان، سوژه‌ها به دو گروه خودی و دیگری تقسیم می‌شوند. علاوه بر این فوکو معتقد هست که گفتمان‌ها بیانگر ایدئولوژیک جایگاه‌های طبقاتی نیستند بلکه کنش‌هایی قدرتی هستند که فعالانه زندگی مردمان را شکل می‌هند. گفتمان‌ها در هر جامعه‌ای مورد کنترل و بازبینی قرار می‌گیرند تا رویدادها (event)، تبدیل به گفتمان نشوند و مانع ایجاد رویدادها شوند و برای این کار گفتمان‌ها مکانیسم‌های درونی و بیرونی را تعبیه نموده و به کار می‌برند که از آن جمله می‌توان به تابو موضوع (موقعیت انحصاری یعنی اینکه خیلی از موضوعات ممنوع و تابو هستند و فقط افراد خاصی در مورد آن‌ها می‌توانند حرف بزنند)، تقسیم و طرد (ترجیح یک طرف بر طرف دیگر)، تقابل بین خطا و حقیقت، تفسیر، نظام یا دیسسیپلین و... اشاره کرد.

ادوارد سعید تحت تأثیر میشل فوکو می‌باشد و با توجه به نظریه گفتمان فوکو در مورد هویت نظریه‌پردازی می‌کند و مثل فوکو علاقه‌مند هست که دیگری چگونه ساخته می‌شود؟، گفتمان‌ها چگونه دیگری را می‌سازند؟، گفتمان‌ها به چه گروهی سود می‌رسانند؟ ادوارد سعید با توجه به روشن‌شناسی فوکو این‌گونه می‌اندیشد که سوژه‌ها درون گفتمان به وجود می‌آیند و معتقد به وجود خود و دیگری درون هر گفتمان و به طرد و به حاشیه رانده شدن دیگری درون گفتمان هست. ادوارد سعید در مورد هویت معتقد هست که هویت فرد واقعی و راستین نیست بلکه صرفاً یک برساخت اجتماعی و حاصل گفتمان است که در این زمینه در مورد هویت شرق معتقد هست که شرق‌شناسی غرب، نادیده گرفتن واقعیت شرق و مردم آن بود، شرقی که به منزله دیگری فروتر، در تقابل با هویت فزاتر غرب معرفی شده است و در ادامه این تعریف به جامعه تحمیل گردیده است. این تعریف کردن و تحمیل تعریف، عین قدرت طبق نظر لاکلائو و موفه است چرا که این دو متفکر قدرت را تعریف

کردن و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌کند، می‌دانند. و غربی‌ها مؤلفه‌های هویتی مثل ایستاء و راکد، ابژه شناخت، شهوانی، سنت‌گرا، غیرعقلانی، وابسته، جامعه ناشناخته، بالقوه خطرناک، نیاز به کنترل و تقدیرگرا و خرافاتی تعریف کردند و این تعاریف رو هم تحمیل کردند و این مؤلفه‌ها نه بر مبنای مشاهدات واقعی بلکه متأثر از پیش‌داوری‌ها و ذهنیات سوء یافته و ارتباط با صرفاً بخشی از شرق می‌باشد. پس در مورد شرق‌شناسی ادوارد سعید معتقد هست که گفتمان شرق‌شناسی نه بر مبنای مشاهدات واقعی، بلکه متأثر از پیش‌داوری‌ها و ذهنیات سوء یافته و ارتباط با صرفاً بخشی از شرق، به خلق و بازتولید تصورات تخیلی به‌مثابه شرق واقعی، طوری پرداختند که بسیاری از روشنفکران شرق نیز به جعلی بودن هویت که به آن‌ها نسبت داده شد، پی‌نبردند و در نتیجه این گفتمان شرق به ابژه دانش و سوژه غرب تبدیل شد و موجودیت یافت.

پس با توجه به رویکرد پسااستعماری در مورد جامعه ایران می‌توان گفت که در جامعه ایران هم یک گفتمان مسلط وجود دارد که این گفتمان مسلط سوژه‌ها را به وجود می‌آورد و در درون این گفتمان افراد و گروه‌ها به خودی و دیگری تقسیم می‌شوند و دیگری در این گفتمان طرد و به حاشیه رانده می‌شود مثل افراد دیوانه طبق نظر فوکو و شرق در نظریه سعید. پس با توجه به اینکه گفتمان مسلط از ایجاد رویداد (event) جلوگیری کند باید به نوعی هویت‌سازی انجام دهد و به دیگری برخی مؤلفه‌های هویتی نسبت دهد تا آسان‌تر این گروه‌ها را در حاشیه قرار دهد و از مسلط شدنشان جلوگیری کند. در جامعه ما با توجه به نوع گفتمانی که حاکم هست هویت ملی با چیرگی یکسویه برخی از ویژگیهای جمعیت شناختی موجود در مرزهای کشور ایران تعریف شده هست که این امر سبب شده تا بسیاری از گروه‌ها و قومیت‌ها خود را به عنوان دیگری و در حاشیه قلمداد کنند. در این خصوص می‌توان به متغیرهایی همچون مذهب و زبان اشاره نمود. البته داشتن یک مذهب و زبان رسمی امری قابل درک است اما اینکه این ویژگیها با تاکیدی سازمانی در معنای ایرانی بودن و مفهوم هویت ملی نمود یابند قابل بحث و تحلیل است. در نتیجه این تعریف، گروه‌ها و قومیت‌های زیادی به



علاوه بر قانون، عامل دیگری که در هر گفتمان خیلی مهم است و به هویت‌سازی و آنچه که پسااستعمارگرایان هویت‌سازی براساس علائق شخصی و نه واقعیت‌های موجود می‌دانند، رسانه‌های جمعی می‌باشند که در نظام جمهوری اسلامی ایران این رسانه‌های ملی می‌باشند و وظایفشان رو دوچندان می‌کند. اما در این سال‌ها اغلب بلوچ‌ها با برچسب‌ها یا استیگماهای (stigma) مثل قاچاقچی، موادفروش، خشن و بی‌رحم، بالقوه خطرناک، سنت‌گرا، جامعه‌ناشناخته، یاغی و... در فیلم‌های سینمایی و برنامه‌های تلویزیونی تعریف شده است و این ویژگی‌ها نه براساس واقعیت‌های موجود جامعه بلکه براساس ویژگی‌های گروه اندکی از جامعه می‌باشد که به کل جامعه بلوچ تعمیم داده‌اند. و این برچسب‌ها و استیگماها باعث طرد بیشتر قوم بلوچ و تلقی شدن به عنوان دیگری همراه بوده است. همچنین می‌توان به عوامل دیگری مثل میزان سرمایه‌گذاری اندک و در نظر گرفتن بودجه سالیانه اندک اشاره کرد. شاید بر گروه‌ها و قومیت‌های دیگر هم عوامل فوق مصداق پیدا کند و این احساس دیگربودگی را داشته باشند، اما همان‌گونه

عنوان دیگری تعریف شده اند که یکی از این قومیت‌ها، قوم بلوچ می‌باشد که به نوعی با دیگری مضاعف یا طرد و در حاشیه‌شدگی مضاعف روبرو هست. در این مورد که قوم بلوچ با توجه به چه مکانیسم‌ها و شیوه‌ها به عنوان دیگری تعریف شده هست به چند مصداق اشاره خواهیم کرد. یکی از مهمترین ارکان هر گفتمان که از پشتوانه قدرتی خیلی بالایی برخوردار هست، قانون می‌باشد. هرچند که در قانون حقوق برای این اقوام در نظر گرفته شده هست مثل استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدوین ادبیات آن‌ها در مدارس در کنار زبان فارسی. پس هر چند در ابتدای امر و در متن قانون اساسی حقوق اقوام و اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شده اما در حوزه سیاست‌های اجرایی این واقعیت‌ها به دست فراموشی سپرده شده است که یکی از نموده‌های عمده آن می‌توان در سیتیم آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها مشاهده کرد و در این مورد می‌توان به نایده گرفتن زبان‌های قومی و محلی در مدارس و دانشگاه‌ها و عدم آموزش دانش آموزان و دانشجویان به زبان محلی و قومی اشاره کرد.



اکثر گروه‌ها و قومیت‌ها را به عنوان دیگری تعریف می‌کند و همچنین می‌توان گفت که هویت قومی افراد جامعه ایران هم واقعی و راستین نیست بلکه حاصل گفتمان مسلطی هست که امروزه در جامعه ایران حاکم هست و این گفتمان با توجه به اینکه بر قانون اساسی مسلط هست و رسانه‌های جمعی و سایر مکانیسم‌های کنترل و تعریف کردن را در اختیار دارد به نوعی هویت‌سازی انجام می‌دهد که این هویت‌سازی نه بر اساس واقعیت‌های موجود قومیت‌ها بلکه بر اساس تصورات و پیش‌داوری‌های سوء یافته می‌باشد و آن نوع تعریف باعث شده است که اکثر قومیت‌ها به عنوان دیگری تعریف شوند و یا این احساس را داشته باشند که به عنوان دیگری شناخته شده‌اند. پس این موضوع یکی از مهمترین معضلات جامعه می‌باشد چرا که قومیت‌های زیادی مثل کرد، لر، ترک، بلوچ، عرب و.. در ایران زندگی می‌کنند و اکثر این قومیت‌ها در مرزهای کشورهای همسایگان زندگی می‌کنند و به نوعی قرابت قومی با کشورهای همسایگان‌شان دارند و به نوعی تهدید حادی برای کشورمان هست.

که ذکر کرده‌ام بلوچ‌ها به نوعی با دیگربودگی مضاعف روبرو هستند؛ یعنی اینکه نه فقط از گفتمان مسلط جامعه در حاشیه و طرد شده اند بلکه در گفتمان خود استان سیستان و بلوچستان هم در حاشیه و طرد شده اند و به عنوان دیگری شناخته می‌شوند؛ چرا که در این گفتمان زابلی‌ها یا سیستانی‌ها هستند که به عنوان خودی تعریف می‌شوند. که در اینجا فقط به چند مصداق عینی اشاره خواهم کرد. غیر بلوچ بودن اکثر استانداران سیستان و بلوچستان، اندک بودن مدیران بلوچ بلندپایه در استان، چند برابر بودن اساتید سیستانی دانشگاه سیستان و بلوچستان نسبت به اساتید بلوچ، غیر بلوچ بودن کارمندان استانداری و سایر سازمان‌ها و ادارات و

به عنوان نتیجه‌گیری براساس رویکرد پسااستعماری در مورد هویت مسلط (ملی) و هویت محلی (قومی) می‌توان گفت که در رویکرد پسااستعماری هویت فرد واقعی و راستین نیست بلکه صرفاً برساخت اجتماعی و حاصل گفتمان هست و در مورد جامعه ایران هم می‌توان گفت هویت ملی به صورت ناقص و محدود و با ویژگی‌های تعریف می‌شود که



رضایی: کار مطالعات فرهنگی، زخم زدن به باورهای رایج است

متن پیاده شده سخنرانی دکتر عباس کاظمی، عضو پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی و دکتر محمد رضایی، عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ در همایش مسایل محلی در زمینه ملی: سیستان و بلوچستان فراموش شده یا ماندگار؟، نوبت صبح روز دوم همایش که در پی می‌آید.

نتیجه رسیدیم که موضوعات را باید کمی عملیاتی تر و روزمره تر کنیم و متناسب با علائق و مسائل دانشجویان مقطع کارشناسی مطرح کنیم. ابتدا یکی سری مقدماتی را می‌گویم و بعد با دکتر رضایی ادامه می‌دهیم. برای من که از تهران می‌آیم،

دکتر کاظمی:
داستان از این قرار است که وقتی تصمیم گرفته شد که به این جا بیایم، با دکتر رضایی یک سری موضوعاتی را برای صحبت هماهنگ کردیم. اما دیشب بعد از صحبت با دوستان اتحادیه به این

تصویری که از سیستان و بلوچستان هست، یک اسم و بازنمایی هایی است که تلویزیون ارائه می دهد که البته کم است.

قدیمی ترین چیزی که در خاطر هست فیلم بلوچ کیمیايي ست. این نشان می دهد که بلوچ موضوعیت داشته و دارد. بلوچ زندگی زن و شوهری است که درگیر یک سری اتفاقاتی می شوند و مسئله قاچاق مطرح می شود و آنها درگیر می شوند. قاچاقچی ها کشته میشوند و تصور می شود آنها کشته اند. به زن بلوچ تجاوز می شود و مرد به تهران می آید تا انتقام را بگیرد، غیرت بلوچ. وقتی وارد زندگی شهری می شود و تفاوتی که زندگی شهری با زندگی ساده ی سنتی و بلوچ دارد را کیمیايي به خوبی نشان می دهد.

ما هنوز احتیاج داریم که این جا (سیستان و بلوچستان) را آباد کنیم و این قضیه به دست محققان علوم انسانی محقق می شود. ما علوم اجتماعی می خوانیم تا بتوانیم تغییر ایجاد کنیم. ما علوم اجتماعی نمی خوانیم که اطلاعاتی را در ذهنمان تلنبار کنیم و یا چیزهایی راجع به غرب بفهمیم و با نگاهی خیره بگوئیم ما چقدر عقب مانده ایم. ما علوم اجتماعی می خوانیم برای اینکه محیط پیرامونمان را تغییر دهیم. اگر نتوانیم این کار را انجام دهیم یعنی درست آن را بکار نگرفته ایم.

تاکید من اینجاست که علوم اجتماعی را هرچه بیشتر با زندگی روزمره پیوند بزنیم. علوم اجتماعی و مباحث جامعه شناسی به ما عینکی می دهند تا پیرامونمان را بهتر ببینیم. اگر در کتاب و جزوه بخواید بمانید فایده ای ندارد. کتاب اصلی قبل ورود به دانشگاه نوشته شده است؛ کتاب شهر، کتاب روستاهای اطراف، کتاب فقر و ناعدالتی هایی که وجود دارد. در کتاب ها به دنبال فهم جامعه و جامعه ی سیستان و بلوچستان نگردید؛ که این کار خود روش هایی دارد. من نمی خواهم بین جامعه شناسی و مطالعات فرهنگی برخوردی به وجود بیاید چون همه جزء علوم اجتماعی هستند و باید باهم و در کنار هم تغییر ایجاد کنند.

ابتدا در نظر داشتیم راجع به مسائل سیستان و بلوچستان صحبت کنم اما بعد گفتم راجع به خود علوم اجتماعی حرف بزنیم تا به علوم اجتماعی کمک کنیم تا اصلاح شود و دانشجویان خوبی پرورش دهد و به این دلیل که معمولاً دانشجویان بومی همین مناطق هستند، بعد ها همین افراد می خواهند مدیران و کارشناسانی شوند که همین جا را آباد کنند. به نظرم در مدت تقریباً ده سالی که علوم اجتماعی در این جا بوده می توانسته تاثیر گذار باشد. من فکر می کنم باید یک انتقادی نسبت به علوم اجتماعی این جا صورت بگیرد؛ کارگاه هایی گذاشته شود و امیدواریم تا تحصیلات تکمیلی نیز

به این جا راه پیدا کند تا محققانی پرورش دهد تا بتوانند جامعه را مطالعه کنند.
دکتر محمد رضایی:

من سعی کردم مطالعات فرهنگی در حاشیه را مطرح کنم که قابل استفاده هم باشد. هدف اصلی مباحث ما شناساندن حوزه مطالعات فرهنگی به شما دانشجویان است. اولین چیز در مواجهه با این حوزه این است که بسیار گسترده و سیال است. سیالت به معنای مرزناپذیری این رشته است. همه ی رشته های علوم اجتماعی وقتی خواستند که مجزا شوند، سعی کردند تا مرزهایشان را از دیگر رشته ها پر رنگ کنند. مانند کار دورکیم در جامعه شناسی و پاستور در علم. دورکیم ابتدا حد و مرزها را تعیین کرد و بعد جامعه شناسی شکل گرفت. مطالعات فرهنگی خرق عادت است. خرق عادت علم است و مشخص مرز و روش آن کار دشواری است.

دکتر کاظمی:

دو نکته در حرف های دکتر رضایی بود؛ اول اینکه مطالعات فرهنگی فراتر از یک رشته ست و مجموعه ای از رشته هاست. لازم نیست ما تغییر رشته دهیم تا بتوانیم کار مطالعات فرهنگی انجام دهیم؛ ما شما را دعوت می کنیم به اینکه بین رشته ای فکر کنید و بین رشته ای تحقیق کنید. نکته دوم: کار دشواریست که با موضوعاتی سرو کار داریم که نامرئی و نادیدنی هستند، نامرئی بودن به این معنا نیست که دیده نمی شوند؛ خیلی وقت ها از شدت مرئی بودن و پیش پا افتادگی دیده نمی شوند و کار ما انسان شناس ها و جامعه شناس ها این است که به آنها توجه کنیم و با پردازش علمی بر آنها، با نگاهی جدید تحویل جامعه دهیم. مانند کنش خرید کردن که وقتی تغییراتی در آن بوجود آمد، تغییرات فرهنگی هم می تواند اتفاق بیفتد.

دکتر رضایی:

مطالعات فرهنگی نسبت خاصی با امور بدیهی دارد، درحقیقت سوال مهم اینست که چه اموری را بدیهی ببینیم و چه چیزهایی را ورای بدیهی بدانیم. کار مطالعات فرهنگی اینست که عادت های مردم را بهم بزند و به ما بگوید شما با دست خود نابرابری های موجود را بازتولید می کنید و در وضعیتی که به سر می برید هم دست هستید. سوال دیگر این است که مردم چگونه می توانند طور دیگری زندگی کنند و چگونه می توانند به بدیل های دیگری دست پیدا کنند؟

شعار مطالعات فرهنگی انسانی تر کردن زندگی است. منظور سعادت مند کردن همه ی افراد جامعه نیست؛ بلکه به معنای بهبود بخشیدن وضعیت موجود است؛ که مطالعات فرهنگی با زخم زدن به باورهای همیشگی این کار را انجام می دهد.
موضوعی که ما انتخاب کردیم متدولوژی (روش



گروه های مسلط و فرادست صورت گرفته و شما با بدیهی فرض کردن آنها، ساز و کار قدرت را بازتولید می کنید. گروهی فرادست می مانند و گروهی فرودست می مانند. این هنجارها لزوما ساخته ی دولت مشخصی نیست، ساخته ی اجتماع و جامعه است. به طور مثال جامعه پذیرفته است که مردها به خواستگاری زن ها بروند. مطالعات فرهنگی به هنجار بودن چیزها تردید می کند و روی چیزهایی دست می گذارد که آنها را پذیرفته ایم و از نو باید آنها را مورد تامل و بازاندیشی قرار دهیم. دکتر رضایی:

متدولوژی در مطالعات فرهنگی چه چیزهایی است؟ به چه چیزهایی باید توجه کنیم تا به متدولوژی آن نزدیک شویم؟ مهم ترین آنها، توسل به رویکرد ماتریالیستی است. یک پرسش مهم برای مطالعات فرهنگی وجود دارد و این است که چگونه یک پدیده در جامعه ممکن شده است؟ و چگونه می توان این امکان را از آن گرفت و چیز دیگری جایگزین آن کرد؟ برای این که به این برسیم باید خیلی از متغیرها را بررسی کنیم. این رویکرد ماتریالیستی است. با بی دینی و برخی تفاسیر دیگر آن که قابل بحث نیز هست الان کاری نداریم. اگر ما از مادی گرایی روشی صحبت می کنیم منظور دیدن متغیرهای اجتماعی، سیاسی بویژه اقتصادی است که چگونه آن متغیرهای اقتصادی اثر می کنند تا یک پدیده ای در جامعه ممکن شود و چه کسی از این شرایط

شناسی) مطالعات فرهنگی است. ما در تکنیک و متد(روش) با دیگر رشته ها تفاوتی نداریم؛ تفاوت ما در روش شناسی است. ما می خواهیم این تفاوت ها را بیان کنیم، البته با توجه به بی شکل بودن آن نمی توان روشی برای آن در نظر گرفت؛ اما برخی نظریه ها، روش هایی را ایجاب می کند. ما با کثرت گرای نظریه روبه رو هستیم. ما میتوانیم جامعه شناسی بخوانیم اما رویکرد مطالعات فرهنگی داشته باشم. به نوعی بهتر از جامعه شناس ها، جامعه شناسی کنیم و برای این کار باید بدیهی زدایی کنیم. در جامعه شناسی با میانگین سر و کار داریم. میانگین به معنای عام و عمومیت دار است. بنابراین ما نباید امر بدیهی را ببینیم. دکتر کاظمی:

جامعه شناسی ای که ما می شناسیم و جریان غالب آن، هنجار است؛ چراکه از آگوست کنت تا مرتون و پارسونز و کارکردگرایان، جامعه، ارزش ها را براساس وفاق عمومی تعریف می کنند. چیزی که هنجار است سوال نیست بلکه سراغ چیزهایی می رود که مسئله است. در جامعه شناسی دورکیم در قواعد روش هر چیزی که نا به هنجار است را آسیب شناسی می کند. جامعه شناسی به نوعی پرسش از نرمال بودن است؛ در صورتی که مطالعات فرهنگی سراغ چیزهایی می رود که هنجار است و از چگونگی هنجار شدن آن می پرسد. مطالعات فرهنگی می گوید که این هنجارها توسط



قرار است در آینده تاثیرگذار باشند.
دکتر رضایی:

در مطالعات فرهنگی موضوع این است که چگونه نظام سلطه‌ی موجود خود را بازتولید می‌کند؛ اینطور می‌شود که بچه‌ی کارگر، دوباره کارگر می‌شود و بچه‌ی پولدار وارد مدارس و موقعیت‌های بالاتر و برتر می‌شود. منظور ما این نیست که یک عده‌ای وجود دارند که قدرت دارند و ما را کنترل می‌کنند؛ خود ساختارها به گونه‌ای عمل می‌کنند که این وضعیت را تداوم می‌بخشند. این‌ها باید با رویکرد مطالعات فرهنگی موضوع بحث ما باشد.

همانطور که گفته شد یکی از زمینه‌های مهم مطالعات فرهنگی مفهوم بازتولید است. در همان زمان پیدایش مطالعات فرهنگی، یک جریان دیگر هم وجود داشته به نام مقاومت. در کنار این سوال که شرایط چگونه بازتولید می‌شوند و چه بدیل‌های دیگری دارند، این سوال هم مطرح می‌شود که چگونه امکان‌های موجود می‌توانند پتانسیل تولید مقاومت‌ها را برای مردم فراهم کنند. کاری که رویکرد ماتریالیستی برای ما انجام می‌دهد این است که به ما یک اعتبار زمینه‌ای می‌دهد. از آنجا که جنس کارهای ما کیفی هست و معمولاً سخت می‌توان به آنها اعتماد کرد برای همین هرچه ابعاد تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کار را برجسته‌تر کنیم و روابط پیچیده‌تری را روشن کنیم آن کار معتبرتر است.

نفع می‌برد. یک جامعه‌شناس هم تا وقتی که با این پرسش‌ها مواجه نشود، جامعه‌شناسی او کامل نیست.

وقتی ما می‌گوییم در متدولوژی ما، دیدگاه ماتریالیستی نهفته است، یعنی این رویکرد نگاه کل‌گرایانه به ما می‌دهد. وقتی به شیرآباد فکر می‌کنیم، نمی‌توانیم به جایگاه سیستان و بلوچستان در نظام اداری و سیاسی کشور فکر نکنیم. مسئله شما این نیست که چرا در مدارس افت تحصیلی دارید و بعد با بررسی چند متغیر نتیجه بگیریم که بی‌سوادی والدین در افت تحصیلی فرزندان موثر است. خوب این مسئله مشخص است. اگر جامعه‌شناسی به این سطح برسد کاری نکرده است. یک انتقادی‌گینز به جامعه‌شناسی وارد می‌کند به اسم «نقد عامیانه» و آن اینست که مردم به جامعه‌شناسان می‌گویند: شما معمولاً چیزهایی را به ما می‌گویید که از قبل آنها را می‌دانستیم.

دکتر کاظمی:

موضوعات پایان‌نامه خیلی مهم است. مخصوصاً در دوره لیسانس، که با آمدن تحصیلات تکمیلی زیاد به پایان‌نامه‌های مقطع کارشناسی اهمیت داده نمی‌شود. به طور مثال در دهه‌ی چهل و پنجاه، مطالعه مونوگرافی در تهران باب بود، توصیفی کار می‌کردند و مسئله محور نبودند. ما برای موضوعات پایان‌نامه به سراغ مسئله‌ها برویم و به افراد به عنوان دانشجو نگاه نکنیم؛ بلکه به عنوان محققانی نگاه کنیم که



پرسش‌هایی دربارهٔ سیستان و بلوچستان

متن جلسهٔ پرسش و پاسخ با حضور دکتر رضا صمیم عضو پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، دکتر سیامک زندررضوی عضو هیات علمی دانشگاه کرمان، دکتر محمدعثمان حسین‌بر عضو هیات علمی دانشگاه زاهدان و دکتر محمد رضایی عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ که در پی می‌آید.

نیست که تعصبات کورکورانه قومی مانع توسعه این استان شده است؟ چرا به این موضوع اشاره نکردید؟
دکتر سیامک زندررضوی: آقای دکتر حسین‌بر

مجری: ابتدا یک سوال بطور عمومی از چهار بزرگوار پرسیده شده، این که آیا همین که به سخنرانان این نشست مجوز داده نمی‌شود به دلایل مسائل قومی نشان از این

ابتدای صحبتشون حتی اسم بردند از سه بزرگوارى که قرار بوده اینجا سخنرانى بکنند ولی به دلایلى حضور ندارند. بنابراین این مورد توجه بوده، نه این که فراموش شده، اما این است که میدان های قدرت اجازه مى داد که جامعه شناسان را ما را حاضر بکنند در اینجا، به نظر من پاسخشم طبیعتا منفى است.

دکتر حسین بر: بسم الله الرحمن الرحيم، من البته قبل از شروع بحثم عذرخواهى کردم از این دوستان بزرگوار جناب آقای براهویی نژاد و جناب آقای میهنی و جناب آقای تمندرو که به هر حال فرصتى پیش نیامده. من نمیتونم انکار بکنم که نیروهای قومى و مذهبى وجود داشته ولی به هر حال اون نتیجه کلی که میتونیم بگیریم اینه که شاید هماهنگى ها اگر زودتر انجام میشد امکانش مى بود که این سخنرانى ها برگزار بشه البته من خودم خوش بین هستم که انشالله در فرصت های بعدى اون دوستان قطعا دعوت خواهند شد در جلسات مشابه و بحث هایشان را مطرح خواهند کرد. من اشاره کردم که ممکن است گاهى مسائل قومى و مذهبى در کار باشد و متاسفانه هست. ولی نمى توانید کل مسئله را به این وجه فروبکاهید. من خودم صحبت کردم با مسئولین دانشگاه. این فرصت انشالله برای دوستان هست که انشالله در جلسات بعد ما سخنرانى بگذاریم و از نظرات دوستان استفاده بکنیم. البته من یه تجربه ای [دارم] من به آن بزرگان هم گفتم که انجمن علمى دانشگاه با همکارى اتحادیه انجمن های علمى علوم اجتماعى کشور کار بزرگى انجام دادند. واقعا کار بسیار بزرگ و شایسته و من از هر جنبه ای دیدم کار واقعا بزرگى بوده است. اگر ما انتظار داشته باشیم که این کار هیچ گونه عیب و نقصى نداشته باشد یک انتظار بیهوده ای است. حتى در دانشگاه های بزرگ هم در برنامه هایشان حتما یک اشکالاتى وجود دارد. به نظر من تا اینجاى کار به جز این مورد که بالاخره ما به مقدارى شرمند دوستان شدیم ولی مشکل عمده ای ایجاد نشد. من به هر جهت عذرخواهى میکنم و مى خواهم بگویم که ما خیللى به هر حال روی بحث های قومى و مذهبى بیش از این دیگه تاکید نکنیم بهتر است. یکى از راه های به حاشیه راندن بحث های گروه های قومى و مذهبى این است که به شکل مناسب و منطقی آن افرادی که این بحث ها را مطرح میکنند کم کم و به تدریج متوجه اشتباهاتشان بشوند و آن بحث ها را بپذیرند. یا اگر نپذیرفتند به حاشیه رانده شوند. بنابراین ما کارى جز منطق و بردبارى و استفاده از این فرصت ها نداریم و به هر حال تا جایی که توان بوده جای تشکر از مسئولین دانشگاه وجود دارد.

دکتر صمیم: پاسخی که به این نکته جناب آقای حسین بر گفت بنظر من کافی بود فقط من اظهار

تاسف میکنم که ما فرصت مواجهه با فضای واقعى رو از دست دادیم از طریق شنیدن سخنرانى دوستانى که در میدان هستند و در مرز حضور دارند و واقعا جای تاسف داشت. امیدوارم که در تهران و در انجمن جامعه شناسى ایران این فرصت وجود داشته باشه و ایراد بشود سخنرانى این دوستان.

دکتر رضایی: خیللى ممنون که بنده را هم در این جمع پذیرفتید. قبل از این که به سوال بپردازم میخواستم عرض کنم که ای کاش که یک توصیفى از جامعه شناسى دانشگاه سیستان اینجا بهتر ارائه مى شد و ما هم در جریان قرار مى گرفتیم که این جا چه مى گذرد. این انتظارى بود که من از آقای مدیر محترم گروه میتوانستم داشته باشم که اتفاق مى افتاد و به کارهایی که اینجا انجام مى شود و اساسا خط مشى ای که جامعه شناسى دانشگاه دنبال مى کند، واقف مى شدیم. متاسفانه در مورد این سوال من اصلا قانع نیستم. البته بگویم، این اتفاقى نیست که فقط اینجا بیفتد. همین چند روز پیش انجمن جامعه شناسى نشستی داشت و دقایق آخر رئیس انجمن جامعه شناسى پیغامى دادند که نشست شما برگزار نشود. بنابراین به یک معنا با این که بحث رو هویتى اش نکنیم موافقم. به این معنا که اساسا بعضى چیزها قرار است گفته نشود و شنیده نشود. از همین جا میخواهم پل بزنم به یک مفهومی و از منظر آن مفهوم حاشیه سازی یا حاشیه ای شدن را در کشور خودمان، در متن سیاست گزارى فرهنگى کلان کشور میتوانیم ببینیم و آن مفهوم «تناقض» است. ببینید میتوانیم انتظار داشته باشیم که با تصحیح برخى امور احتمالا دوز حاشیه ای سازی قومیتى، سیاسى، فرهنگى و اقتصادى را کم بکنیم. میتوانیم امیدوار باشیم به این تلاشها و البته این امیدوارى چیز بدى نیست و اصلا نمیخواهم امیدهایی را ناامید بکنم، ولی این تلاشها ممکن است به نتیجه نرسد و یا نتایج اندکى داشته باشه. مشکل این است که تناقضاتى وجود دارد که اساسا مانع از این مى شود که تناقضات در هاضمه ی حاکمیتى جذب شوند. یک سوهاضمه ای وجود دارد و یک دستگاه هاضمه ی تنگ و کوچک مقیاسى وجود دارد که قادر به هضم و جذب همه ی تفاوت هایی که به نوعى در صحبت های آقای دکتر صمیم بود، نیست. برای همین اساسا پتانسیل حاشیه ای سازی در این شیوه ی اداره ی جامعه بالاست. این افرادی که نیامدند و ما از صحبت هاشون محروم شدیم و مانند این ها در گوشه گوشه ی کشور سخنانى برای گفتن دارند و برای شنیدن و فرصتى برای گفتن پیدا نمى کنند به این دلیل است که نمى توانند با این وضع موجود و با این شیوه ی مدیریتی همه ی آنها را بهشان امکان حرف زدن بدهند. بنابراین اینجا است که نگرانم که مبادا تلاش هایی که بسپاری از کسان دارند انجام مى

دهند که حاشیه و حاشیه ای ها را کم کنند مقرون به صرفه و نتیجه نباشد. شاید به این نتیجه برسند که اساسا زندگی نادرست را نشود درست زیست و باید طرح دیگری را پیشه کرد. باید امیدوار به تغییر رویکردی بنیادی بود. برای این که این تناقضاتی که شما می بینید گویا لاینحل است. در همین شهر هم برای من غریبه ای که وارد این شهر می شوم کاملا روشن است. قضیه ی نامگذاری ها بسیار بسیار شاخص خوبی هستند که این نامگذاری ها چگونه دارند خودشان را بر مردم تحمیل می کنند و چگونه این مرزبندی ها را تقویت می کنند. برای همین است که نباید خوابید. باید مطالبات بیشتر داشت. باید بارها و بارها گفت چرا برخی امکان سخن گفتن در این جامعه پیدا نمی کنند؟

از حضار (۱): من هم عضو خانواده جامعه شناسی هستم و به خاطر این که حاشیه پردازان به سخنان شما حاشیه ندهند می خواهم نکته ای را مطرح کنم. اول این که این جلسه برگزاری اش خیلی موفقیت بزرگی بود. اما ببینید! خود شما هم فرمودید جامعه شناسی دانشگاه سیستان، نه سیستان و بلوچستان! شما هیچ هدف و غرضی نداشتید، اما...! این دانشگاه روزی که تاسیس شد در سال ۵۴، دانشگاه بلوچستان بود. بعد از سال ۶۴ که رئیس دانشگاه وقت سیستان رو به اسم اضافه کرد، شد دانشگاه سیستان و بلوچستان. اما شما بزرگوار و عزیزی که یک جامعه شناس هستید و می آید اینجا الان میگوید جامعه شناسی دانشگاه سیستان! در حالی که سیستان در زابل است. دانشگاه زابل. اینجا دانشگاه سیستان و بلوچستان است. البته شما این را به عمد نگفتید. من گفتم که شما صحبتتان را تصحیح نکنید. مشکل این است که این دانشگاه، دانشگاه سیستان و بلوچستان است، ولی هر جا بحث می شود، بحث از دانشگاه سیستان می شود! شما بطور غیر عمد فرمودید. اما چه چیزی فضا را به این سمت برده که شما با این که میدانید دانشگاه سیستان و بلوچستان است سهوا می گوید دانشگاه سیستان! این را باید جامعه شناسی کرد.

دکتر رضایی: من می پذیرم و تصحیح می کنم. منظورم سیستان و بلوچستان بود!

از حضار (۲): خطاب به این دوستان باید بگویم یک اصلی در زبان شناسی داریم؛ معروف به کم فروشی و اختصار زبان، آقای دکتر رضایی از اختصار زبان استفاده کردند. یعنی سعی کردند که با کمترین انرژی پیام رو برسانند.

از حضار (۱): اینجا بحث قومیت مطرح است. توضیح شما کافی نیست و جواب سوال من نبود. من خواستم کمک به این میزگرد کنم که اشتباه وارد فضای مجازی نشود و ایجاد حاشیه نکند.

دکتر حسین بر: این را بصورت منطقی میتوانیم بپذیریم که خیلی از افرادی که از استانهای دیگر

می آیند، برای آنها این حساسیت در تجربه ی زیسته شان وجود ندارد. برای آنها وقتی می گویند سیستان، منظورشان سیستان و بلوچستان است. به کرات در جاهای مختلف متاسفانه اجازه داده نشده... مثلا بنگاهی هست اینجا که اسمش را گذاشته اند بلوچستان... آمده اند تابلو را کنده اند! من میگویم اگر در مرکز یک استان فرد اجازه نداشته باشد اسمش را بگذارد بلوچستان، ما دیگر آن هویت به اصطلاح وابسته به هم که صحبتش را کردیم را حذف کرده ایم. یک مقدار ضرورت دارد که واقعا اول خود ما که مال این استان هستیم این دقت را داشته باشیم که سیستان بلوچستان به هر حال در کنار همدیگر اند و اگر سیستان پررنگ شود و پیشرفت کند کل استان پررنگ شده است. اگر بلوچستان دیده شود و پررنگ شود، منافعش برای کل استان است. متاسفانه بعضی اوقات در داخل استان واقعا آنقدر این رفتارها تکرار می شود که بحث عمده ی بودنش هم بنظر می آید. ولی خب آقای دکتر رضایی این درک را به هر حال دارند و منظورشان سیستان و بلوچستان بود. ولی به هر حال وقتی که یک چیز رایجی در رسانه ها ظهور پیدا می کند و ولی هنوز این امر وارد تجربه زیسته نشده، ناشی از این است که ما هنوز فرصتی برای ملی سازی نداشته ایم که همه بدانند که سیستانی وجود دارد و بلوچستانی وجود دارد. این ها دوتا منطقه اند. اما بالاخره با همدیگر هستند.

مجری: سپاسگذارم از شما. یک سوال عمومی دیگر هم پرسیدند که من بطور کلی می پرسم و بعد از آن شما به سوالات شخصی خودتان پاسخ بدهید. آیا همین برچسب زنی به اقوام و خطاب آنان به عنوان حاشیه از پیشرفت این اقوام جلوگیری نمی کند؟ و یک سوال دیگر هم می آورم و وصل می کنم. چون زمان محدود است. سوال این است که آیا فقط حرف زدن و تشکیل میزگرد و تئوری پردازی برای حل این مشکل کافی است؟ آیا آن فرد جامعه شناسی که با هزار و یک استرس وارد یک منطقه شود می تواند مشکلات اصلی اش را برطرف کند؟

دکتر زندررضوی: من اجازه می خواهم که کلا نظرم را نسبت به موضوع بگویم. ببیند رضا خان یا رضاشاه که خیلی بهش فحش داده می شود و البته حق اش هم هست. سرکوبی که از اقوام مختلف از قشقای ها از خوزستان و اعراب و عشایر دیگر کرد، خونین بود. اما یک نتیجه به بار داد. یک نتیجه خونین. و آن این که همه شدیم رعیت ایران. یعنی پایه مفهوم شهروندی در آن روزگار گذاشته شد. با زور و کشتن و تحرکات نظامی و همه مقاومت هایی که در مقابل این قدرت انجام شد و اسناد و مطالعاتش هست. سوال این است. که آقای حسین بر به نظرم با دقت اینجا گفتند. ما چرا نباید باور کنیم که همه ما شهروند ایرانییم و همه اجازه بدهیم این تنوع مان

به بهترین شکل ظاهر شود. تنوع زبانی مان، تنوع فرهنگی مان و همه ی این ها. چرا نباید اجازه بدهیم؟ از چه می ترسیم؟ ما که یک بار همه شهروند ایران شدیم و هستیم. این ترس ناشی از چیست؟ من یک جواب برای این پرسش دارم. یعنی من الان می روم در قالب آن گروه می نشینم که در میدان قدرت دست بالا را دارند. مثلا در کردستان عراق، بیشترین عامل خودسوزی زنان است، همین الان. چرا؟ یه علت ساده اش این است که یک مفهومی از قومیت آنجا رشد کرد، چند تا خانواده، اسم نمی برم، در یک شکافهای منطقه ای - بین المللی به قدرت رسیدند و ایده هایی را وارد کردند که مطلقا مفهوم برابری انسانی، آن چیزی که امروز در دنیای معاصر فهم می شود، در آن نبود. عقب مانده ترین ایده ها را نسبت به زن، حقوق زن، حقوق کودک و حقوق دیگران را مطرح کردند. پس نگرانی ای که من از این طرف میدان بهش نگاه می کنم این است که آیا این نگاه قوم محور نمی آید آن چیزهایی را کند و کاو کند و از عمق بیرون آورد که ربطی به شهروندان امروز هیچ کجایی از دنیا ندارد؟ من مطمئنم همین روزنه ای که اینجا روشن شد، باور کنید من تا دو روز قبل اصلا مطمئن نبودم. حتی اشاره کردم من فردا جلسه دارم در تهران. من گفتم که بلیطم را داشته باشم، که اگر این نشد بروم تهران. یعنی این قدر احساس می کردم که ممکن است برگزار نشود، این که این دانشگاه قدرتمند، مقاماتش ایستادند و این جلسه را برگزار کردند، به نظرم قدم خیلی بزرگی است. در بیست و نه سال قبل که اینجا بودم، حتی به زبان آوردن این ایده ها برای اعضای هیئت علمی تبعاتی داشت.

دکتر رضایی: یک نکته بگویم. ببینید من با جناب دکتر زند رضوی اینجا یک مقدار زاویه دارم. من سه ساله بوده ام که ایشان دانشجوی جامعه شناسی شده اند. با احترام به کسوت ایشان عرض میکنم. آقای دکتر! ایران مسئله ی مردم ما نیست. مسئله ی حکومت های ماست. مردم ایران برای زندگی در این سرزمین هیچ مشکلی ندارند. هیچ دشمنی ای هم با هم ندارند. بنابراین مردم پذیرفته اند که زیر چتری به نام ایران زندگی کنند. هیچ مشکلی هم با آن ندارند. در بزنگاههای تاریخی هم نشان داده اند که حاضرند جان و مال و ناموسشان را در اختیار این نام و این سرزمین بگذارند. بنابراین مشکل را در مردم نباید جست و جو کنیم. مسئله در این جا دقیقا آغاز می شود که با نام وحدت، با نام هویت ملی، با نام هویت ایرانی، سرکوب صورت می گیرد. این بایستی موضوع بحث شود. این مطالبه ی مردم است. تازگی ها است که ما می بینم اجازه می دهند بعضی قومیت ها زبانشان را استفاده کنند. خوب چرا این کار را نکرده ایم؟ چرا ما از رضاخان بد می گوییم؟ بله!

رضاخان آن جایی که داشت ملت سازی می کرد لازم دید سرکوب کند. ما البته همان مقدارش را هم الان نمی پذیریم. حتی با این نتیجه ای که فکر می کنیم ما را رعیت ایران کرده است. همه مان هم این را پذیرفته ایم. با وجود این که بهش فحش هم می دهیم باز صلاح است. که البته من هیچوقت این کار را نمی کنم. هیچ وقت فحش نمی دهم بهش. به خدماتش بیشتر نگاه می کنم تا صدماتش. ولی موضوع این است که الان هم دارد همان اتفاق می افتاد. الان هم زبان نمی توانید داشته باشید. یعنی صحبت نمی توانید بکنید. مسجد نمی توانند داشته باشند. یعنی مراسم نمی توانند داشته باشند و خیلی چیزهای دیگر. این هم همان داستان است. این چیزی است که مطالبه ی مردم است. به نظر من حکومت باید خودش و هاضمه اش را قوی تر کند. برای این که زندگی در شرایط مدرن بدون بالا بردن قدرت هاضمه امکان پذیر نیست. حکومت ها دارند به دست خودشان برای خودشان در دسر درست می کنند. به این دلیل ها است که حاشیه ها به وجود می آیند و یه عده ای گرفتار این مضیقه ها و تنگناها می شوند.

دکتر صمیم: من یک مقدار با استاد عزیزم آقای دکتر رضایی اختلاف موضع دارم. ببینید آقای دکتر رضایی واقعیت این است که حد استفاده از زبان محلی بدون ایجاد شرایط زمینه ای جز این که باز تولید می کند سیستم امتیاز دهی را، هیچ کار دیگری ای ندارد. این موضع حاکمیت نیست. یک بخش قدرتمندی از روشنفکری ایران منتقد استفاده از این ظرفیت های محلی است. البته به شرط این که زمینه ی اصلی آماده شود. زمینه اصلی چیست؟ لغو امتیاز دهی. نظام مبتنی بر امتیاز دهی. به یکی اش اشاره کردند آقای دکتر. مسئله ی مذهب، یک نظام تعریف امتیاز دهی. یعنی عده ای مرکز و عده ای حاشیه می شوند. ملی گرایی به مثابه ایدئولوژی هم یک نظام مبتنی بر امتیاز دهی است. اول خودش را با نقد تمام سیستم های امتیاز دهی تعریف کرده است. یک تعریف دقیق از سکولاریزاسیون همین است. آن چیزی که ما از سکولاریزاسیون تصور می کنیم بعضا صرفا جدایی دین از سیاست است. اما در واقع معنای سکولاریزاسیون نقد نظام های امتیاز دهی است. به یک معنا. اروپا - یعنی جوامع پیشرفته ی غرب - این نظام را لغو کردند. وقتی این نظام لغو شود آنوقت استفاده از ظرفیت های محلی همانطور که آقای دکتر حسین بر فرمودند، در خدمت یکپارچگی قرار می گیرد. در این شرایط است که استفاده از زبان محلی در خدمت یکپارچگی قرار می گیرد. کما این که الان فکر می کنم دو سالی هست که دارد در ایران این اتفاق می افتد که تدریس زبان ترکی دیگر در مدارس آن محدودیت سابق را ندارد و در دانشگاه ها

هم همینطور. ولی پان ترکیسم از طریق این ظرفیت بهره‌ی سیاسی می‌برد که ما آن را هم آسیب می‌دانیم. ما هرگونه تشمت را در وادی سیاسی به مثابه آسیب می‌دانیم. بخاطر این که ممکن است که هستی ما را با مسئله مواجه کند. از جزء نمی‌شود به کل رفت. گاهی انرژی تعدیل جز، کل را خراب تر می‌کند. کل را ایدئولوژیک تر می‌کند. یک دوگانه‌ی ایدئولوژیک. همین جزء به خیال خودش بهره‌ور می‌شود از ظرفیت‌های محلی و در مقابل کل موضع می‌گیرد و هم کل در مقابل جزء موضع می‌گیرد. ما باید بر هاضمه کار کنیم. به اضافه‌ی اینکه ایران مسئله است. ایران برای مردم ایران هم مسئله است. تجربه‌ی این صد و خرده‌ای سال نشان می‌دهد که روشن‌فکری با مفهوم‌پردازی ایران توانسته این را در سطح توده هم به مسئله تبدیل کند. کاری به این ندارم که ساکنین مکران ممکن است از ایران و سرحداتش هیچ تصویری نداشته باشند. کما اینکه ما در اونجا بوده ایم. نمی‌دانم جزو همین استان است دیگر. درست است؟ یعنی جزو بلوچستان حساب می‌شود. ممکن است هیچ تصویری از سرحدات نداشته باشند، ولی عمومی نیست. یعنی به این سادگی نمی‌شود گفت که ایران برای مردم مسئله نیست.

دکتر زندرضوی: از اینجا هر کس سوال خودش رو جواب بدهد.

دکتر صمیم: دوستی پرسیدند که آیا دفاع از رئالیسم انتقادی منجر به نسبی‌گرایی و امتناع از گفتگوی میان اقوام نمی‌شود؟ اینجا آن دوست باید به من بگوید که چرا ممکن است بشود؟ چرا در ذهنش این آمده که استفاده از رئالیسم انتقادی ممکن است منجر به نسبی‌گرایی بشود. به عقیده‌ی من نمی‌شود. چرا؟ بخاطر این که رئالیسم انتقادی یک فرم توصیف است. حالا توصیف در معنای تفسیرنه توصیف در آن معنای تپیک. یک توصیف دقیق است. یک فرمی در توصیف است. دلیلی ندارد که منجر به نسبی‌گرایی بشود. نمی‌دانم که منظورتان اینجا چه بوده است. یک سوال دیگری که دوستان پرسیده‌اند این بوده که آیا رئالیسم انتقادی به مثابه روش، راهکاری برای عدم تجربه‌ی دوباره‌ی مسائل ایجاد شده به واسطه‌ی تنگنای اقتصادی پیشنهاد کرده است؟ سوال خوبی است. نه پیشنهاد نکرده است. رئالیسم انتقادی فرمی است در خدمت چند الگوی نظری. اگر رئالیسم انتقادی مثلاً در خدمت مارکسیسم قرار گیرد فرمی مارکسیستی به عنوان راهکار برای خروج از این رنج پیشنهاد می‌دهد. پیشنهاد من هم این نیست که ما رئالیسم انتقادی را مثلاً در شکل لوکاسی بکار ببریم و بعد هم راهکارهای مارکسیستی بدهیم برای خروج از رنج. راهکارها هم باید مبتنی بر اقتضائات کانتکست تعریف شود.

یه سوال پرسیده‌اند که چرا انقدر از کلمه انگلیسی

استفاده می‌کنید؟ اتفاقاً من کم استفاده کردم. بیشتر از پارادایم استفاده کردم. پارادایم از اون لغاتی است که چیزی نمی‌شود جایش گذاشت. ما بارها و بارها راجع به این صحبت کردیم که به این سادگی نمی‌شود ترجمه‌ای برایش قائل شد.

یک سوال دیگر این که با توجه به صحبت‌هایتان بر این باور هستید که مطالعات فرهنگی در بحث خرده فرهنگ‌های قومیتی می‌تواند به در حاشیه ماندگان، زبان سخن گفتن بدهد؟ بله. در مطالعات فرهنگی این پتانسیل وجود دارد که به در حاشیه ماندگان زبان سخن گفتن داده شود. بحث من سر دو نوع روایت است. دو شکل از امکان زبان سخن دادن. توضیحی کاملش را از دوستان می‌خواهم که در بیرون از جلسه بیاید از من بگیرد. اما به کوتاه سخن این که بحث بر سر دو نوع سخن گفتن است. یکی زبان سخن گفتن تراژیک. یکی زبان سخن گفتن نوستالژیک. به عقیده‌ی من آنجایی که نوستالژیک می‌شود، حالا از کلمات انگلیسی استفاده نکنم... آنجایی که... چه می‌گویند به جای نوستالژیک؟... خلاصه آنجایی که نوستالژیک می‌شود در حقیقت اون کارایی و نفوذی را که من انتظار دارم از یک موضع انتقادی از دست می‌دهد. اگر مطالعات فرهنگی آن زبان تراژیک را داشته باشد، چرا که نه؟ می‌تواند در خدمت به سخن در آوردن خرده فرهنگ‌های قومیتی درآید.

دکتر رضایی: یک خاطره بگویم. حدود ۱۰ سال پیش می‌خواستم پسر را بمرم مدرسه ثبت نام کنم. یک فرمی جلوی من گذاشتند... شما دیگر با این فرم‌ها آشنا نیستید... می‌دانید هر جایی که بخواهید اسم بنویسید حتماً یک فرم هم باید پر کنید. توی فرم یک بندی هم بود به نام مذهب. من آن را خالی گذاشتم. مدیر مدرسه نگاه کرد و گفت که آقا این را هم پر کنید. گفتم که نه من نیازی نمی‌بینم این را پر کنم. فرم راجع به مشخصات پسر من بود. راجع به من نبود. اصرار که شما بایستی جای مذهبش رو پر کنید. بهش گفتم که چه فرقی می‌کند برای شما؟ اصلاً خیلی مهم است که مذهب این بچه چه باشد؟ شما ثبت نام نمی‌کنید اگر مثلاً یک مذهب خیلی خاصی داشته باشد؟ گفت نه ما ثبت نام نمی‌کنیم! خلاصه بگذریم که آن جا یک دعوای لفظی پیش آمد و این جور مواقع معمولاً پدرها و مادرها کوتاه می‌آیند به نفع فرزند و ما مذهبمان را هم آنجا نوشتیم. موضوع این است که اتفاقاً این همان امتیاز دهی است آقای دکتر صمیم! چیزی که منشاء هویت کلان ما شده است. آن منشاء امتیاز دهی است. کلیت چیز خوبی است. ولی کلیت کاذب بایستی بازسازی شود. به شیوه‌ی دیالتیک منفی که عموماً ما راجع بهش حرف می‌زنیم.

اما برمیگردم به سوال. گفتند شما به دکتر صمیم نقد ندارید راجع به مطالعات فرهنگی؟ چرا! خیلی نقد دارم. اولاً که آقای دکتر صمیم خودشان هم گفتند که یک نسخه ی خیلی خاصی از مطالعات فرهنگی را مورد بحث قرار دادند و آن هم مربوط به مکتب بیرمنگام است که حداقل به لحاظ صوری مرکزش تعطیل شده است. مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام در انگلستان تعطیل شده و الان ما چیزی به نام یک مطالعات فرهنگی نداریم. بنابراین می توانم با آقای دکتر صمیم همدلی کنم و بگویم که بله اون احتمالاً حاشیه ای که آن نسخه از مطالعات فرهنگی ابراز کرده است، درد جایی مثل سیستان و بلوچستان را دوا نمی کند. بنابراین باید دنبال یک چیز دیگری بگردیم. اگر بپرسید برای این استان می شود نسخه ای از مطالعات فرهنگی داشت که احتمالاً برخی مشکلاتش را حل کند؟ میتوانم بگویم بله! چنین نسخه هایی از مطالعات فرهنگی وجود دارد. همانطور که صحبت های آقای زند رضوی هم نسخه ای از جامعه شناسی را به ما نشان داد که جامعه شناسی مردم مدار بود و برای فهم یک مشکل هم بحث های روش شناسی و مسئله سازی یک موضوع موضوعیت و اهمیت داشت. اینجا که امیدوارم توجه شما را هم جلب کرده باشد و هم این که یک راه حل هایی دارد. یعنی هم ساخت مسئله هم راه حل مسئله را توی صحبت های خیلی خوبشان طرح کردند. به همین شکل مطالعات فرهنگی هایی داریم که می تواند به این مسئله بپردازد و درک متفاوتی از حاشیه داشته باشد. از این زاویه بله، می شود به آقای دکتر صمیم نقد کرد. اگر می خواهیم حاشیه را در مطالعات فرهنگی های دیگر ببینیم نیازمند تعاریف دیگری هستیم که آنها می توانند برای ما حداقل نوع شناسایی حاشیه ها را برای ما روشن بکنند. ما تصور نکنیم که حاشیه ای ها حتما اقلیتند. اکثریت هم می تواند حاشیه باشد. هر که صدا ندارد، حاشیه است. یک اقلیتی را می بینید که صدای خیلی بلندی دارد، اکثریتی صدا ندارند. در نظام های توتالیتار عموماً این اتفاق می افتد. اکثریت بی صداست و یک گروه کوچک الیگارشی صاحب صدا هستند. بنابراین اگر حاشیه را ببریم به این سمت ها و این گونه تعریف بکنیم که حاشیه ای ها آنهایی هستند که صدا ندارند و باید نماینده هایی پیدا بشوند که این صدا را نمایندگی بکنند، آنوقت می شود تعریف دیگری از حاشیه داشت، نه در این استان، یعنی سیستان و بلوچستان بلکه در خود تهران، در شهری که شما مرکز می پندارید از جمعیت بیش از ۱۰ میلیون نفری تهران بزرگ شاید پنجاه درصدشون، بیشتر یا کمتر، حاشیه ای تهران محسوب می شوند. نه این که در حاشیه ی جغرافیایی زندگی بکنند، برای این که در مدار مرکز

نیستند. بنابراین جغرافیایی هم این را تعریف نکنیم. بنابراین با این تعاریف هم می شود به آقای دکتر صمیم نقد وارد کرد و هم می شود همدلی با ایشان داشت.

یک سوال دیگری هم طرح کرده اند... گفته اند که در کار مطالعات فرهنگی در ایران، کردها و بلوچ ها برای برون رفت از حاشیه چه کار بکنند؟ پاسخ خیلی صریح من، به دولت فشار بیاورند. همین. و امیدی به مرحمت دولت نداشته باشند. مجادله کنند با دولت. با دولت می گویم. نمی گویم با حاکمیت. یک بخشی از حاشیه نشینی است که حاکمیت باعثش می شود. در ابتدای عرایضم که همکارمان باعث شدند که آن متن اصلی به حاشیه رانده شد به سبب خطای لفظی من، از مفهوم تناقض حرف زدم. آن جایی که من می گویم تناقضاتی در ساختار حاکمیت وجود دارد که نمی تواند حاشیه ها را در خودش ادغام کند. آن بخش به حاکمیت بر می گردد و اگر زمانی جایی از ما بخواهند راجع به آن حرف می زنیم. یک کتابی من چاپ کرده ام به نام شکاف های جامعه ی ایرانی. در آن کتاب به بعضی از این ها اشاره شده است. خوشبختانه مجوز هم گرفته و چاپ هم شده است. ولی آنجایی که به دولت مربوط می شود، یعنی یک بوروکراسی، یک امر سکولار برای اداره پذیر کردن جامعه. در آنجا باید چکار کنند؟ باید فشار بیاورند. اما سوال مهم این است که اینهایی که در واقع شاید یک متناقض نما باشد، یک پارادوکس - صدا ندارند چگونه می توانند به دولت فشار بیاورند؟ اینجا بحث مفصلی هست که احتمالاً از حوصله ی این جلسه خارج است و در یک فرصت دیگر می شود راجع به آن حرف زد.

دکتر حسین بر: یک سوالی از من پرسیده بودند... راجع به شکاف اجتماعی که در آذربایجان و بین ترک ها و کرد ها وجود دارد. باید بگویم نمی شود آن شکاف را صرفاً یک شکاف مذهبی دانست. مذهب میتواند زمینه ایجاد کند. منتها عناصر دیگری که موثر روی آن شکاف هستند... از نظر من اگر بگوییم شکاف مذهبی است، باز هم هم جزء قومی به حساب می آید و آن بخش را به معنای خاص در نظر بگیریم. آنها یک مقداری پررنگ ترند. وقتی که این ها سیاسی شوند و امتیازهایی برایشان قائل شوند طبیعتاً این شاخه ها پررنگ می شوند. یک چیزی هم من اشاره کردم که یکی از علت هایی که در ایران مثلاً بعد از انقلاب شکاف مذهبی پررنگ تر شد به خاطر این بود که ما مذهب را در بحث هویت ملی پررنگش کردیم. شما اگر یک عنصر خاصی که وجود ندارد را در هویت ملی بیاورید و امتیازی برایش قائل شوید، صد در صد در زمینه های اجتماعی شرایط برای بروز شکاف در آن جنبه مهیا می شود... دیگر بحث را تمام می کنیم.



نقد مطالعات فرهنگی در مطالعه «حاشیه»

آنچه که در پی می آید متن پیاده شده سخنانی دکتر رضا صمیم عضو هیات علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در نشست سیستان و بلوچستان می باشد.

سلام عرض میکنم خدمت دوستان عزیز در دانشگاه سیستان و بلوچستان، اعضای محترم هیئت علمی گروه علوم اجتماعی این دانشگاه و دانشجویان گرامی که تشریف آوردند، در این نشست شرکت کردند، امیدوارم مطالبی که ارائه می شود، از جمله این عرایض بنده، مفید به حالشان واقع بشود. باید تشکر کنم از اتحادیه انجمن های علمی علوم اجتماعی سراسر کشور به خاطر این همتی که به خرج دادند و چنین نشست هایی رو برگزار بکنند که این نشست اول است. سخت تر هم هست، به خاطر این که سخنرانی در نشست اول سخت است، سخنرانی اول در نشست اول سخت تر، امیدوارم از پس این کار سخت بر بیایم. مطالبم مفید باشد. من در باره این که در این نشست چه بگویم با بچه ها قبلا مشورت کردم چون کار تحقیقی عملی یعنی ناشی از حضور در میدان در منطقه تا به حال انجام نداده ام و البته این را ضعف برای خودم قلمداد می کنم. به خاطر این که به طور کلی به مطالعه حاشیه و نواحی پیرامونی علاقه مندم ولی این فرصت فراهم نشده است که چنین تحقیقاتی انجام دهم. در بحثی که با دوستان کردیم در باب این که چه مطلبی رو در این جا ارائه کنم در نهایت به این نتیجه رسیدیم که از طریق نقد رویکرد مطالعات فرهنگی یعنی نقد نظریه روش شناختی رویکرد مطالعات فرهنگی در تجربه مطالعه حاشیه، سعی کنیم یک تعریفی ارائه کنیم- یک تعریف اگر بتوانیم از واژه اصیل استفاده کنیم- یک تعریف اصیلی ارائه دهم از حاشیه اصیل. به این معنا که با این مفهوم در کانتکست ایرانی مرتبط باشد. قصد من در این سخنرانی در حقیقت این است. هدف من این است که از طریق نقد رویکرد های موجود که بچه ها معمولا در دانشگاه و در مقطع لیسانس و فوق لیسانس با آنها آشنا می شوند، یک فراخوانی بدهیم برای فراتر رفتن از این رویکرد ها و سعی کنیم یک تعریف جدیدی از این موضوع ارائه کنیم. امیدوارم که این اتفاق در پایان صحبت های من بیفتد. امر حاشیه ای که در حقیقت موضوع مطالعه بخش گسترده ای از علوم اجتماعی قرار گرفته است، دارای تعریف کلاسیکی است، تعریفی که من از امر حاشیه ای می کنم به عنوان انگیزه ی شکل گیری دسته ی بسیار قدرتمندی از سنت های مطالعاتی در علوم اجتماعی این گونه است که حاشیه یا پیرامون حوزه مناسبات اجتماعی دور از مرکز یعنی دور از مناسبات اجتماعی مسلط و پیچیده است. در این معنا حاشیه، موضوع علم اجتماعی است. یعنی حوزه ای از مناسبات اجتماعی که دور از مرکز است و مناسبات اجتماعی مسلط و چیره. در این معنا حاشیه انگیزه ی چهار، پنج سنت مطالعاتی در علوم اجتماعی بوده است تا به امروز، چهار، پنج سنت مطالعاتی اصلی. یکی از این

سنت های مطالعاتی، مردم شناسی کلاسیک است یعنی اتنولوژی در معنای کلاسیک یکی از این سنت های مطالعاتی است که حاشیه در آن معنا که عرض کردم موضوع مطالعه اش است. یکی دیگر از این سنت ها مارکسیسم کلاسیک است که حاشیه را موضوع مورد مطالعه خود قرار داده است. سنت دیگری که بتوانم اسم ببرم اقتصاد سیاسی نومارکسیستی است. یعنی همانی که شما می شناسید به عنوان نظریه ی وابستگی که در حقیقت نظریه مرکز، پیرامون است و در حقیقت ریشه اقتصادی دارد یعنی در علم اقتصاد جنگ دوم عامل اساسی تبیین آن بوده است و بعدا در نقاط جغرافیایی دیگری این سنت مطالعاتی پروژه های ارزشمندی رو تولید کرده است سنت مطالعات فرهنگی هم از جمله این سنت هاست، که حاشیه برایش موضوع مطالعه بوده و همین طور سنت پسااستعماری در مطالعه حاشیه. این پنج سنت را من به عنوان سنت های عیدیه ای که دغدغه مطالعه حاشیه در آن به معنایی که عرض کردم را دارند، میشناسم و طبقه بندی می کنم. یک نکته اساسی در این طبقه بندی که من ارائه کردم- در این پنج گونه- که حالا می خواهم نقد را شروع کنم و برسم به مطالعات فرهنگی نقطه عطفی است که این سنت ها به مدد آن نقطه عطف منظورشان را از حاشیه تغییر می دهند. آن نقطه عطف تاریخ علم اجتماعی در اروپا جنگ جهانی دوم است یعنی بعد از جنگ جهانی دوم برخی از این سنت ها سعی می کنند معنای جدیدی از مفهوم حاشیه بدهند مثل... سنت های پیش از جنگ، سنت اولی است که عرض کردم یعنی سنت مردم شناسی کلاسیک و سنت مارکسیسم کلاسیک سنت های پس از جنگ دوم که حاشیه موضوعشان است سه مورد باقی مانده است. سنت اقتصاد سیاسی نومارکسیستی، سنت پسااستعماری و سنت مطالعات فرهنگی. حالا حاشیه از نظر هر یک از این سنت ها چیست؟ که بعد برسیم به این که چقدر این معنای این سنت ها در تلقی شان از مفهوم حاشیه و آن چه که ما از حاشیه تجربه می کنیم یکسان است. بنابراین ما می توانیم از این ها استفاده بکنیم یا نه.

در مردم شناسی کلاسیک، در اتنولوژی حاشیه صفتی است که به کسانی اطلاق می شود که بی بهرگان از تمدن هستند، در همان دوگانه ای که مردم شناسی کلاسیک می سازد از پیریمیتیو و پیشرفته. یعنی بدوی و پیشرفته. حتی در این سنت جامعه شناس کلاسیکی مثل دورکیم هم می گنجد که در حقیقت هم مطالعاتی اش تحقیق روی کسانی است که از چیزی به بهره اند که من به آن تمدن می گویم. بی بهرگان از تمدن. مارکسیسم کلاسیک معنای دیگری برای حاشیه دارد و آن را موضوع مورد مطالعه خود قرار می دهد. از

and imperialism یعنی فرهنگ و امپریالیسم که در حقیقت دارد حاشیه را در این معنا موضوع مورد مطالعه خود قرار می دهد. این چهار سنت که موضوع بحث دقیق من در این سخنرانی نیست و من میخوام مطالعات فرهنگی را که قرار است در همین مجموعه نشست های امروز و فردا بیشتر هم در باره ی آن صحبت بشود بسنجم. نقد هم از نظر من رد کردن نیست، سنجش است یعنی می خواهیم بسنجیم ببینیم چقدر مطالعات فرهنگی به من دانشجوی علوم اجتماعی و شمای دانشجوی علوم اجتماعی می تواند کمک کند تا ابزار متودولوژیک و تئوریک بدهد برای مطالعه روی حوزه حاشیه به عنوان موضوع.

در مطالعات فرهنگی حاشیه هیچ کدام از این ها نیست که گفتم. یعنی نه بی بهره گان از تمدن است، نه حاشیه بی بهره گان از ابزار تولید است، نه بی بهرگان از قدرت هژمونیک سازی ایده هاست. تعریف دیگری دارد که به نظر من تعریف جالبی است و البته نقد من هم به همین تعریف از حاشیه است. می تواند قابل مناقشه هم باشد، چون دیدگاه شخص خود بنده است.

مطالعات فرهنگی حاشیه برایش خرده فرهنگ هاست همان که در مطالعات فرهنگی به آن subculture می گویند. یا متعلقین به فرهنگ popular. این ها

نظر مارکسیست کلاسیک که این هم سنتی است پیشا جنگ دوم، حاشیه صفتی است که اطلاق می شود به کسانی که از ابزار تولید بی بهره اند. حاشیه کسانی هستند که در تولید مشارکت ندارند.

برای سنت اقتصاد سیاسی نئومارکسیستی که از سنت های پس از جنگ است، حاشیه کسانی نیست که از ابزار تولید بی بهره اند، حاشیه کسانی است که در نظام تولید جهانی مشارکت دارند ولی از توسعه بی بهره اند. با این که مارکسیستی است ولی تفاوتی که با مارکسیسم کلاسیک می کند آن است که به هر حال حاشیه هایی که ما به آنها به عنوان موضوع مورد مطالعه می پردازیم، در نظام تولید جهانی مشارکت دارند منتها از توسعه بی بهره اند. آنجا دوگانه توسعه یافته، توسعه نیافته در حقیقت تبیین کننده مرکز، پیرامون یا حاشیه، مرکز است.

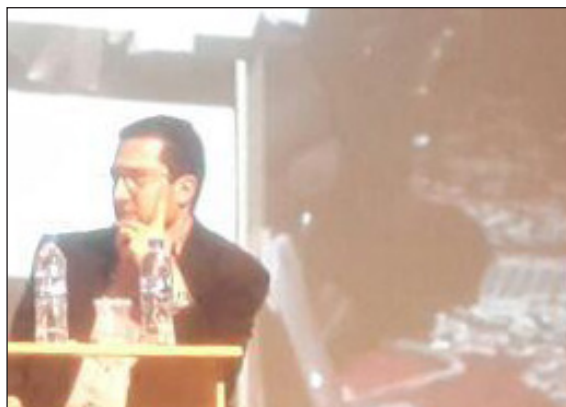
در سنت پسا استعماری که خود تعریف حاشیه در این سنت سخت تر است، یعنی کار ادوارد سعید و این ها، حاشیه صفتی است که به کسانی اطلاق می شود که از قدرت هژمونیک سازی ایده هاشون بی بهره اند. بی بهرگان از قدرت هژمونیک سازی ایده، بی بهرگان از قدرت تولید فرهنگی. ممکن است که حالا ابزار تولید اقتصادی در دستشان باشد ولی این ها بی بهره اند در هژمونیک سازی ایده هایشان. آن کتاب مشهور ادوارد سعید یعنی culture



بی‌بهره‌گان از ارزش‌های آن طبقه سنت ولی این حاشیه بی‌بهره از آن قدرت‌هایی که در سنت‌های دیگر از آنها اسم بردم نیستند لزوماً. یعنی یکی از تفاوت‌های این مفهوم حاشیه در رویکرد مطالعات فرهنگی این است که لزوماً این حاشیه بی‌بهره از قدرت نیستند کما این که در بسیاری از حوزه‌ها قدرتمند هم هستند مثلاً در حوزه تولید فرهنگی. حاشیه مورد مطالعه‌ی مطالعات فرهنگی به مثابه شاخه‌ای از علوم اجتماعی، قدرت تولید ایده دارد. ساب‌کالچرها ایده تولید می‌کنند. مثال می‌زنم؛ هیپی‌های دهه ۶۰، این‌ها قدرتمندند در تولید ایده، دارند خیل وسیعی از جمعیت، بخش گسترده‌ای از مناسبات اجتماعی را شبیه به خودشان می‌کنند. اتفاقاً در معنای کلاسیک بی‌بهرگان از قدرت در این زمینه این‌جا، غیرحاشیه‌ها هستند. یعنی همان نخبگان با ارزش‌های سنتی ریشه‌دار. نکته‌ی دیگری که حاشیه را در رویکرد مطالعات فرهنگی متفاوت می‌کند و باید مدنظر ما باشد اگر بخواهیم این رویکرد را انتخاب بکنیم به عنوان یک رویکرد تئوریک و متودولوژیک برای مطالعه بر روی منطقه به عنوان امر حاشیه‌ای، این است که حاشیه در رویکرد مطالعات فرهنگی به نظر من پدیده‌ای است کاملاً شهری، یا به بیان کمی تکنیکال‌تر به قول آلمانی‌ها پدیده‌ای است کاملاً گزلفاشافتی. حاشیه‌ای که

حاشیه‌اند. این‌ها موضوع مورد مطالعه، مطالعات فرهنگی‌اند چون حاشیه هستند. منتها این حاشیه آیا از قدرتی بی‌بهره‌اند؟ به این خاطر موضوع مطالعه این رویکرد قرار می‌گیرند که دلیل دیگری دارد. ببینید واقعیت این است که این‌جا مفهوم حاشیه خیلی مفهوم کانتسکچوآلی (contextual) و زمینه‌مندی است. خیلی ارتباط دارد به تجربه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی یک منطقه تمدنی خاص. خیل انگلیسی است. حاشیه در سنت مطالعات فرهنگی خیلی مفهوم انگلیسی است یعنی به انگلستان و مناسبات ویژه اقتصادی-اجتماعی آن ناحیه ارجاع دارد، چرا؟ به خاطر این که بعد از جنگ در آن ناحیه، یعنی آن خطه تمدنی، در آن مملکت، یک دوگانه شگفت‌انگیز- اگر بتوانم ازین صفت استفاده کنم- بوجود می‌آید بین نخبگان و آنهایی که به ارزش‌های فرهنگ نخبه‌تن نمی‌دهند. بی‌بهرگان از ارزش‌های فرهنگ نخبه‌ریشه‌دار. در سنت مطالعات فرهنگی حاشیه بی‌بهره‌گان از ارزش‌های سنت نخبه‌ریشه‌دارند. بعد از جنگ علی‌الخصوص این دوگانه، فوق‌العاده موضوع می‌شود برای علم اجتماعی. علم اجتماعی که در مکتب بیرمنگام اسم خود را می‌گذارد، cultural studies یعنی مطالعات فرهنگی. یک طرف اشرافیتی که قدرت سیاسی به لحاظ سنتی در دستش است، یک طرف هم حاشیه یعنی





مند از ایزار تولید نیست، رنجی را تحمل می کند. پس چون رنجی را تحمل نمی کند پژوهش مطالعات فرهنگی بحثش توصیف یا تفسیر عمیق تجربه رنج گروه حاشیه ای نیست. این ها همه پیش فرض هایی است که من میگیرم که البته بعضی از آنها مناقشه برانگیز است برای این که در انتها به این نتیجه برسم که این تلقی از مفهوم حاشیه ای کمکی به مطالعه زمینه های محلی ما نمی کند در این معنا. شاید الان بتوانیم برویم به سمت این که یک تعریف اصیلی از مفهوم حاشیه به دست دهیم. منظورم از اصیل، ذات گرایانه نیست، این جا تعریف اصیل یعنی تعریف کارا برای رفع حوائج مطالعاتی خودمان است. یعنی منظورم از اصیل یعنی تعریف حاشیه در آن جنسی که ما در زمینه ایرانی داریم تجربه اش میکنیم. البته این اصلا به این معنا نیست که ظرفیت های تئوریک و روش شناختی مطالعات فرهنگی برای فهم گروه های پیرامونی را باید ندیده بگیریم. این اصلا به این معنا نیست. به خصوص ظرفیت های روش شناختی فوق العاده ای در مطالعات فرهنگی وجود دارد برای این که فهم دقیقی به ما بدهد ولی به نظر من کمی باید عمیق تر به سمت تعریف اصیل از این مفهوم حاشیه برویم. ما برای این که بتوانیم اصیل ترین جلوه راه های تجربه در حاشیه بودن ایرانی را به عنوان محقق علوم اجتماعی وصف کنیم نیازمند این هستیم که از این موضع فراتر رویم. یکی از اصیل ترین جلوه های تجربه در حاشیه بودن به نظر من، تجربه سیستانی و بلوچستانی بودن است. تجربه کردستانی بودن است تجربه حضور در زمینه های محلی است که ما میشناسیمش و کمی سخت می شود منطبقش کرد با چارچوب های نظری-متودولوژیک پارادایم هایی که عرض کردم به خصوص مطالعات فرهنگی. تجربه در حاشیه بودن اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی که این در حاشیه های ما در حقیقت خودش آن را تجربه می کند. نتایج پیمایش های ملی که تعدادی از آنها در همین نشست ارائه خواهند شدو تحلیل های عمیقی از آن ها صورت خواهد گرفت و موجود هم هستند صرفا تا آن جایی پیش می روند که به ما نشان بدهند که ما در حاشیه هستیم یعنی در حاشیه بودن را برای ما اثبات می کند اگر نخواهم از واژه اثبات کنم، نشان می دهند. فراتر از این اثبات در حاشیه بودن نیازمند امکانات و ابزار های روش شناختی به نظرم ویژه ای است. نمیخواهم از واژه بومی استفاده کنم چون حولش گفتمان های ایدئولوژیک تولید شده است، شاید از واژه محلی بهتر باشد استفاده کنم. ما نیازمند اقتضائات ایدئولوژیک محلی هستیم برای ارائه این تجربه که در معنای تجربه در حاشیه بودن یونیک است. خوب برای این فرا روی، گذشتن از این تلقی به عقیده من ناقص از مفهوم حاشیه چه

مطالعات فرهنگی خودش مطالعه می کند، حاشیه است که در مناسبات جامعه ای معنا پیدا می کند نه در مناسبات اجتماعی. به خاطر همین ethnicity به عنوان قومیت در آن تلقی سنتی ای که ما از آن داریم هیچ وقت سازنده یک معنای حاشیه در این سنت نیست در حالیکه بی نهایت اهمیت دارد. قومیت در معنای آن رفتارگماینشافتی یا اجتماعی که ما فهم می کنیم. پس پدیده ای است کاملا شهری. این دو خصوصیت، خصوصیت مهمی است. این که این حاشیه شهری است و این که لزوما بی بهره از قدرت نیست، خصوصیت مهمی است. مسئله مطالعات فرهنگی فهم چیستی تجربه های همین گروه حاشیه است در این معنا که گفتیم. می خواهد بفهمد تجربه ی شگفت انگیز و حیرت آور این تجربه چگونه است؟ به همین خاطر از ابزار های متودولوژیکی استفاده می کند برای توصیف این تجربه. یکی از مهم ترین ابزار های روش شناختی که برای توصیف این تجربه استفاده می شود، اتنوگرافی است. اتنوگرافی از سنت مردم شناسی کلاسیک در رویکرد مطالعات فرهنگی به امانت گرفته می شود برای این که ابزاری باشد برای فهم دقیق یا توصیف فرجه تجربه این حاشیه قدرتمند، این حاشیه ای که عمیقا شهری است. این حاشیه ا که به بهره از قدرت نیست. حداقل در روبنا قدرت بسیار بسیار فوق العاده ای دارد برای تولید البته این حاشیه ای که مشارکت کننده در فعالیت های اقتصادی هم هست یعنی در یک بخش هایی تولید اقتصادی را هم در دست دارد گردش مالی سابلچر ها گردش مالی فوق العاده ای است، ارجاع می دهیم به بند های موسیقی راک در دهه ۸۰ و ۷۰ که عملا نبض اقتصادی بازار به دستشان بود گردش مالی فوق العاده ای درونشان صورت می گیرد. بنابر این نمی توانیم این ها را بی بهرگان یا کنارگذشتگان یا ضعیف نگاه داشتگان از کر (core) اقتصادی تصور کنیم. یک چیزی می خواهیم بگویم مناقشه بر انگیز، عملا می خواهیم بگویم این حاشیه رنجی را تحمل نمی کند. حاشیه مورد نظر مطالعات فرهنگی متحمل رنجی نیست، در حالی که مثلا در مارکسیسم کلاسیک حاشیه به علت این که بهره

باید کرد؟ این انتهای صحبت من چه باید کرد است. البته تجویزی نیست و خودم هم آن را نیازموده ام ولی امیدوارم در آینده نزدیک بتوانم این پیشنهاد چه باید کرد خودم را بیازمایم. ببینید ما با تجربه در حاشیه بودن طرف هستیم دارد یک تنگنای تراژیک پیش و بیش از هر چیز اقتصادی را متحمل می شود. یعنی یک شکل ایده آلی از رنج وجود دارد. این با جامعه انگلستان متفاوت است این با حاشیه مطالعات فرهنگی یعنی سابلچر ها، خرده فرهنگ های جوامع مدنی عمیقاً فرق می کند. این تنگنای تراژیک اقتصادی فهم من از مفهوم حاشیه را متفاوت می کند. ما باید بتوانیم این تنگنای تراژیک اقتصادی را وصف کنیم، دانشجوی علوم اجتماعی که خواهد بر این موضوع متمرکز بشود و مشکلات زمینه های محلی خودش را- زمینه های محلی که دارند در حاشیه بودن را تجربه می کنند- به نحوی کارا بیان کند باید بتواند این تنگنا تراژیک اقتصادی را بیان کند. عدد و رقم در چارچوب پروژه های پوزیتیویستی پیمایشی این تنگنا را نمی توانند بیان کنند. من معرفی می کنم- معرفی که نه چون احتمالاً قریب به اتفاق شما میشناسید، مجدداً پیشنهاد می کنم رئالیسم انتقادی را به مثابه یک روش. رئالیسم انتقادی که به ما اجازه فرا روی از پارادایم های پژوهش پوزیتیویستی کمی را می دهد و شرایط را فراهم می کند که بتوانیم این بیان کارا را از این تنگنای تراژیک اقتصادی به دست دهیم- رئالیسم انتقادی. رئالیسم انتقادی هدف اساسی آن همین روایت تجربه رنج زیسته است، روایت تجربه رنج زیسته ناشی از تنگنای اقتصادی است. این زیسته اش یعنی صفت مفعولی زیسته در انتهای این عبارتی که گفتم بی نهایت مهم است. تجربه رنج زیسته. این زیسته باز پیشنهاد متودولوژیک دیگری به مای دانشجوی علوم اجتماعی می دهد که این روایت جز از طریق مطالعه درونی حاصل نمی شود. درونی یعنی همان که در مردم شناسی به آن امیک می گوئیم. می گویند: *inside perspective*. یعنی مبتنی بر پرسپکتیو های درونی. یعنی فقط یک محقق- من این را به ضرس قاطع می گویم- امکان روایت تجربه از طریق روایت رئالیسم انتقادی توسط یک محقق بومی حاصل می شود، کسی که هست نه من. تعداد بسیاری از این روایات تلاش می شود که به وجود بیایند ولی به این علت که این خصوصیت اساسی را یعنی صفت مفعولی آخر را در ترکیب من را در نظر نمیگیرند، روایت های ناقص هستند. خب این نشان می دهد که چقدر ضروری است که سنت مطالعاتی علوم اجتماعی که حاشیه برای آن موضوع است در نهاد های آکادمیک سیستان و بلوچستان پا بگیرد، چیزی که من دیروز هم از آقای دکتر حسنی فر پرسیدم خیلی به کندی پیش می رود. که یعنی

گسترش گروه آن هم از طریق کسانی که این تجربه، تجربه زیسته اشان است، به علت آن موانع و چارچوب های قانونی که وجود دارد، آن تمرکزگرایی عجیبی که هم در جذب هیئت علمی وجود دارد و هم در بخش و پراکنش دانشجویان مانع این گسترش می شود و مانع ایجاد این سنت. این سنت در دانشگاه سیستان و بلوچستان امکان وقوع و بروزش فراهم می شود. منتهی زمانی که فراهم شد، باید به نظر من شرایط آموزشی برایش، برای فراروی از آن پارادایم پوزیتیویستی هم فراهم بکنند از طریق عنایت ویژه به روش های تفسیری. نمی دانم چقدر در دانشگاه سیستان و بلوچستان این روش ها، یعنی روش های تفسیری در علوم اجتماعی مورد نظر اعضای هیئت علمی هست و چقدر در برنامه های آموزشی وجود دارد ولی فقط آن است که این توان را می دهد. آقای دکتر اباذری در سخنرانی مشهورشان- در سخنرانی که مشهور شد- در باره ی پاشایی یک بخشی دارند که هیچ وقت به آن توجه نشده است. آن هم بخش اول سخنرانی است که از نظر بنده بخش بسیار مهم تری از بخش دوم است بخشی که در آن پروپاگاندا بخش دوم محو شد اشاره شان به سیستان و بلوچستان بود، منتهی خود اشاره مهم نیست چون همه ی ما این اشاره را می کنیم. اشاره ی دکتر اباذری به مدیومی بود که توانسته به کاراترین وضعی تجربه رنج را روایت کند. به یک فیلم مستند. مدیوم فیلم، مدیوم روایت رمان گونه مهم ترین مدیوم های رئالیسم انتقادی است. حالا نمی دانم چقدر در گروه علوم اجتماعی تسلط پیدا کرده اند بر چنین مدیوم هایی به عنوان اصول اساسی برنامه ریزی درسی مورد توجه قرار می گیرد. این هاست که فقط می تواند این پیام را بیرون ببرد، این هاست که توانایی روایت عمیق و تفسیر عمیق و فریه تجربه رنج را فراهم بکند. خود این تفسیر رهایی بخش است از نظر من. یعنی اگر این تفسیر در کاراترین صورتی صورت بگیرد، با عنایت به مفهوم بومی حاشیه، بدون توجه به این پارادایم های غربی که موجود است، به نظر من رهایی بخش است. مسئله را حل می کند. ما با منطقه ای طرف هستیم که سرشار از ظرفیت است. ظرفیت ژئوپولیتیک، ظرفیت فرهنگی به علت پیشینه تاریخی غنی، ظرفیت هایی که در نظام سرمایه داری اگر نخواهیم خود نظام سرمایه داری را نقد کنیم به راحتی قابل تبدیل به سرمایه است. فهم موانع این تبدیل جز از طریق اتخاذ این موضعی که بنده عرض کردم در نظر من امکان پذیر نیست. من بیشتر از این مصدع اوقاتان نمی شوم. خیلی ممنون که گوش دادید.



جهانی سازی پتانسیل های محلی و ارتقای هویت ملی

آنچه در پی می آید متن پیاده شده سخنرانی دکتر عثمان حسین بر، عضو هیات علمی دانشگاه زاهدان در نشست سیستان و بلوچستان می باشد.

یکی از راهکارهای اصلی عبور از چالش‌هایی که در کشور ما وجود دارد انجام کارهایی جمعی از این دست است که انجمن‌های علوم اجتماعی در سرتاسر کشور به هم متصل شوند و درون مایه جامعه‌ای داشته باشند و با کمک و همکاری اساتید بزرگوار بتوانند کاری برای مسائل جامعه انجام دهند. بحثی که من طرح می‌کنم، طرح جامع‌سازی پتانسیل‌های محلی در ارتقای هویت ملی است، طرح ایده برای ارتقای هویت ملی، چرا که اگر چالش‌های هویت ملی به شکل مناسبی انجام شود، می‌توان گفت زیرساخت‌های حداقلی مناسبی برای توسعه کشور فراهم خواهد شد. مهم‌ترین تعریفی که از هویت ملی وجود دارد، «مهم‌ترین هویت جمعی» است که با اصول و طرح‌ها در یک کشور به عنوان واحد سیاسی اشاره دارد و همین ابتدا بار سیاسی هویت ملی را می‌توان در نظر گرفت. این هویت به هویت حرف‌ها در یک ملت اشاره دارد. بحث اصلی هویت در چارچوب ملت ما اشاره دارد، ملت همان جمع شهروندان است که در چارچوب یک سرزمین و تحت اقتدار یک دولت زندگی می‌کنند و در این تعریف سه موضوع را مطرح کرده‌اند که با طرح شهروندان که در واقع یک ملت هستند در چارچوب یک سرزمین زندگی می‌کنند و تحت اقتدار یک دولت هستند و اینکه دولت در ملت معنای مدرن در بحث هویت ملی در کنار مردم و سرزمین اقتدار هم دارای اهمیت است و با بیان واژه‌هایی مانند دولت و ملت این مساله را برای ما روشن می‌کند. بنابراین هویت ملی یک هویتی است که مبتنی بر عضویت در یک ملت و شراکت در ویژگی‌های آن، احیای هویت ملی راهکارهای متعدد و فراوانی دارد که یکی از آنها که استفاده از پتانسیل‌های محلی است، منظور از پتانسیل‌های محلی تولید ویژگی‌ها و استعدادها در زمینه‌های مختلف است و همه‌ی این‌ها می‌تواند در زمینه‌های به‌بالفعل برسد و کارکردهای مثبت را به همراه داشته باشد بنابراین با مطرح کردن منطقه در ادامه آن به مناطق حاشیه‌ای و گروه‌های اقلیت اشاره کرده‌اند؛ با نگاه کلی تر نسبت به این مسئله محلی یک مقداری لزوماً با یک منطقه یا نیرو مشخص نمی‌شود، بعضی وقت‌ها در چارچوب مسائل مطرح شده ممکن است افراد نخبه‌ای باشند که مثلاً نه در سایه محلاتی باشند اما به یک شکلی می‌توانند در این چارچوب قرار بگیرند.

انواع پتانسیل‌های محلی:

۱- پتانسیل‌های اقتصادی ۲- پتانسیل‌های اجتماعی ۳- پتانسیل‌های فرهنگی ۴- پتانسیل‌های سیاسی. در بحث ایده که بیان شد اگر پتانسیل‌های محلی جهانی‌سازی بشوند زمینه مناسبی را برای جهانی‌سازی ما فراهم می‌شود می‌توانند در زمینه‌ی ارتقای هویت ملی راهکار بسیار مفیدی باشند.

جامع‌سازی یک عنصر: مقصود این است که زمینه‌ها و شرایطی را فراهم کنیم تا یک عنصر در سطح دنیا مطرح شود و مورد توجه جهانیان قرار بگیرد، حال ممکن است مفاهیم متفاوتی از جامع‌سازی وجود داشته باشد؛ اگر همه‌ی این عوامل در سطح یک کشور باشد در این جا منظور بحث ملی‌سازی است اگر همه‌ی این جریانها در سطح یک منطقه باشد، می‌شود آن را به عنوان محلی‌سازی اطلاق کرد.

در این جا محلی‌سازی و ملی‌سازی راهکار هستند. در واقع از لحاظ ارزشی اینگونه نیست که یکی را مناسب و دیگری را نامناسب بدانیم و همه‌ی این‌ها می‌توانند مثبت باشند؛ در واقع این ایده می‌خواهد بگوید که اگر ما پتانسیل‌های محلی را جامع‌سازی نکنیم آن را به اصطلاح در توجه جامعه قرار بدهیم می‌تواند به پای هویت ملی بایستد و برای همه‌ی مردم کشور و به طور خاص برای مردم ساکن این منطقه، در ارتقای هویت ملی آن‌ها کمک‌رسانی کند. نظریاتی در باب این موضوع وجود دارد، اما نظریه غالبی که وجود دارد بیان می‌کند که جهانی‌سازی روی هم رفته موجب تضعیف دولت ملی و موجب تضعیف هویت ملی می‌شود و به گونه‌ای شرایط را برای شکل‌گیری هویت جامعه برتری فراهم می‌کند و بسیاری از تحقیقات و طرح‌ها این مساله را نشان می‌دهد. من در واقع قصد رد این این نظریه را ندارم بلکه می‌خواهم این مسئله را بیان کنم که جهانی‌شدن شرایطی را ایجاد می‌کند برای ارتقای هویت ملی و به آن کمک می‌کند و چالش‌های هویت ملی که می‌تواند در شرایط جهانی‌شدن وجود داشته باشد می‌تواند آنها را تخفیف بدهد.

چالش‌های هویت ملی در کشور فرهنگی ایران:

هویت ملی یک مفهوم جدیدی است که در آن مفهوم شهروند وجود دارد و در آن رعیت مطرح نیست، شهروندی که دارای حقوق و تکالیف است. این تعریف از ملت در دوره‌ی ما قبل مدرن وجود ندارد. در واقع زمینه‌های شکل‌گیری ملت به بعد از شکل‌گیری دولت مدرن برمی‌گردد. به اقداماتی که رضاخان و بعد‌ها رضا شاه انجام داد از همان دوره به بعد ما در زمان‌های مختلف با مسائلی مواجهه بوده ایم.

درگیری‌هایی بین اقوام‌ها توسط رضا شاه صورت گرفت و در واقع مقاومت‌هایی در برابر آن حوزه ملی که دولت می‌خواست مطرح کند، نشان می‌داد. بعد از رفتن رضا شاه بحث‌های تجزیه‌طلبی در آذربایجان و کردستان مطرح شده است، بعد از آن هم قانون‌هایی از فعالیت‌های به ویژه در مناطق قومی که به گونه‌ای در مقابل مناطق محلی هستند به گونه‌ای وجود داشته است و به گونه‌ای برای هویت

ملی چالش تلقی شده است در اینجا قصد بیان این را نداریم که بیان کنیم هویتی که از طرف دولت بیان شده است محبوب است اما این گونه چارچوب وجود داشته است.

بعد از انقلاب از یک زاویه ای چالش ها تشدید شده است به عنوان مثال اگر در تعریف هویت ملی قبل از انقلاب بیشتر برای فرهنگ تناسب قومی است از قبیل زبان فارسی یا ایران باستان که تاکید می شد بعد از انقلاب عناصری در تعریف هویت ملی آمده است که چالش ها را شدید تر کرده است و بحث مذهب را مطرح کرده است که این چالش ها را به صورت زیر پوستی میتوان در بطن جامعه دید. تعریف هویت ملی از زمانی که انجام شد به عبارتی روایتی بود که غربی ها را به عنوان غربی واحد تعریف کند در واقع بحث انسان سازی که تا به حال محقق نشده است و هیچگاه محقق نخواهد شد.

اما سوال در این جا است که چرا ما نباید از پتانسیل های ملی که شامل؛ پتانسیل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است استفاده کنیم؟ در واقع چالش های ملی سازی و ملی سازی پتانسیل ها هستند و تعریفی که از هویت ملی وجود داشته مقاومت های زیادی در برابر آن وجود داشته است و سیاست هایی که وجود داشته نه در راستای ملی سازی به بیانی در راستای ملی زدایی بوده، به عنوان مثال: در ترکیه به مدت مدیدی در ترکیه به کرد ها عنوان ترک کردستانی ارائه می دادند در واقع این به نشانه حذف پتانسیل در ملی است و در واقع از کارکرد مثبت پتانسیل، جهت منفی آن را مورد استفاده قرار می دهند.

مسائلی که در ارتباط با قومیت ها در ایران مطرح است؛ به عنوان مثال زبان های قومی، که تلاش کرده اند که از ملی سازی زبان قومی جلوگیری کنند، به عنوان مثال چرا تعداد اندکی از آنها میتوانند به زبان بلوچ صحبت کنند و بخوانند یا مطلبی را درک کنند؟ آیا زبان بلوچی جزء قوم گذاری های ملی در چارچوب ایران نبوده؟ و در میابیم که این مسائل نادیده گرفته شده است، مثال دیگر اینکه بعد از انقلاب بحث مذهب مطرح شده است حضور یهودی ها، ارمنی ها و زرتشتی ها در کشور ما یک پتانسیل برای کشور ما محسوب می شوند و به آنها اجازه حضور در محله هم داده نشده است و اگر به محیط های رسمی مکانی که هستید توجه کنید اثری از مذاهب که وجود داشته است نیست و اجازه محله سازی ندارند، چون سیاست های فرهنگی وجود دارد مانند سیاست حاکم در همین دانشگاه را در نظر بگیرید که مطلقاً حذف شده است؛ یا ملی سازی را در نظر بگیریم چه قدر فرصت ها داده شده در سطح ملی این پتانسیل ها خودشان را نشان بدهند؟ به عنوان مثال نخبگان

محلی یا نخبه گان قومی . در واقع ما ملی سازی را انجام نداده ایم و مقاومت های شدیدی وجود دارد به عنوان نمونه در دوران آقای خاتمی که می توان اصلاح طلب ترین دوره بعد از انقلاب اسلامی بوده؛ همین که آقای دکتر جلالی زاده یه عنوان یک اهل سنت به هئیت مجلس راه پیدا کند در برابرش مقاومت های بسیاری شکل گرفت؛ حزب مشارکت که رادیکال ترین اصلاح طلب ها بودند هم اجازه نداده اند فرد اهل سنت به جایگاهی برسد و مقاومت کردند. صدا سیما که خود را به عنوان یک رسانه ملی تلقی می کند تا چه اندازه آثار محلی در آن دیده می شود؟ واضح است که مقاومت های بسیاری شکل می گیرد.

در ایران چالش های متعددی در ارتباط با هویت ملی داریم و حاکمیت در ایران هنوز تکلیف خود را با تعریف رسمی ملت مشخص نکرده بود به عنوان مثال هنوز برای ما مشخص نیست که آیا ما ایرانی هستیم با فلان گروه قومی و مذهبی در فلان مکان ایرانی هستند و الویت دارند در واقع؛ حاکمیت هنوز مرزهای خود را مشخص نکرده است مثال در بحث صدا و سیما اینکه نتوانسته جنبه های ملی را نشان دهد، در بحث ملت در واقع، ملت ما دچار چالش است برخی از این چالش ها هویت ملی را می بینیم مثال ناهمخوانی مرزهای ملی با مرزهای غربی و ایدئولوژیک که مشخص نشده است و در واقع این ها ناهمخوانند و طبیعی است که چالش برانگیز شوند و طبق تحقیقات صورت گرفته اینکه همواره مرز ها ناهمخوان است و بسیاری از افرادی که امروزه فاقد شناسنامه هستند، و افرادی که شناسنامه ندارند عضو این ملت نسیتند و هنوز ابهام دارند.

غلبه نگاه قومی و مذهبی بر نگاه ملی:

از زمانی که دولت مدرن تشکیل شد، در بحث هویت ملی یا نگاه قومی یا نگاه مذهبی بر نگاه ملی غلبه داشته است؛ و نمونه ی دیگر مهاجرت گسترده ای است که چه مردم عادی و چه نخبگان به خارج از کشور دارند؛ و عده بسیار زیادی از مردم به خصوص تحصیل کرده ها به مهاجرت تمایل دارند و تمایل دارند تابع کشور دیگر را بدست بیاورند در واقع به این معنی که احساس کمبود وجود ندارد.

واژه پناهندگی در گذشتگان:

در واقع اینکه کشورها مشاهیر علوم و ادب را هم جمع آوری می کنند و اینکه در مقابل آن ها حرف کمتری می توانیم بزنیم.

سایر چالش ها:

ناهمسازی و تضاد منافع هویتی که وجه به ریشه های تضاد مثال رم باستان و ریشه های اسلامی و عناصر قلبی وجود دارد، در واقع یک همسازی

مناسبتی را ما شاهد نیستیم؛ چالش های هویتی در گروه های اکثریت وجود دارد که فقط برای ارباب و رعیتی نیست بلکه مربوط به کسانی که در مراکز کشور هستند، و در آنجا چالش وجود دارد و چالش های هویتی بار فرهنگی آن از جهاتی ممکن است بیشتر باشد.

بحث دیگر چالش شکاف مرکز/حاشیه است؛ در واقع تظاهراتی ایجاد شده از زمانی که اصولی را تعریف کرده ایم به عنوان عناصر هویت ملی که با عناصر هویتی که در حاشیه ها قرار داشته است متناسب نداشته و با هم نمی خوانند؛ البته در صورتی این ها سال های سال همساز بوده اند اما با حذف یکی قطعاً تضاد رخ می دهد.

چرا در ایران این چالش ها وجود دارند؟ در واقع بحث بی توجهی به دو اصل است در مبحث قومیت سازی؛ یکی اصل تشابه، اینکه در تشابه فردی و هویتی ما عناصری را تعریف نکرده ایم که مردم ما به ویژه مناطق محروم خودشان را مشابه تلقی کنند. بحث تشابه تا حدی با همبستگی ارگانیک امیل دورکیم نزدیکی دارد. ما با افرادی که از لحاظ فرهنگی به ما شبیه باشند احساس تعلق بیشتری داریم، ولی در چارچوب یک کشور و در جامعه ی چند فرهنگی طبیعتاً، آن عناصر باید عناصر عامی باشند، تا توانایی برخورد داشته باشیم و اگر آن عناصر محدود به عناصر مذهبی، دینی و قومی باشد شباهت ها از بین می رود؛ بنابراین چالش ایجاد می شود.

مبحث دیگر تامین نیاز است که، اگر تشابهی وجود ندارد حداقل باید نیازها برآورده شود؛ و مطلع باشند که با این عناصر نیازهای آن ها برآورده می شود، به بیانی انتخاب عقلانی است و باز هم به همبستگی ارگانیکی امیل دورکیم نزدیکی دارد به عنوان مثال زبانی به عنوان زبان فارسی مطرح شده است که عنصر هویتی است به بیانی اکثر با آن احساس تشابه نمی کردند و به خاطر عدم تشابه مقاومت هایی ایجاد شد، و این ذهنیت در ایران وجود داشته است در قالب زبان فارسی اما مقاومت هایی ایجاد شد و اینکه ما بتوانیم با مردم ارتباط داشته باشیم نیاز به یک زبان رسمی داریم، زبان فارسی نیاز ما را تامین می کند و بدون آن نمی توانیم نیاز های خودمان را رفع کنیم، اما بعد از انقلاب اسلامی عنصرهایی انتخاب می شد که نه شباهت را ایجاد می کرد و نه نیاز را؛ و چالش های مهمی را در هویت ملی ایجاد کرد، و آن سیاست ها و برنامه های هویت سازی که در کشور وجود داشت اگر مطرح کنیم؛ مبتنی بر خاص گرایی بوده و آن جنبه های قومی و مذهبی در آن پررنگ بوده و همسان سازی فرهنگی در آن دیده شده، و بیان می کند که ایرانی یا سفید هستند یا سیاه زمانی وحدت دارند و زمانی ایرانی هستند که هم رنگ باشند و طبیعتاً در جامعه چند فرهنگی کار مشکلی است و مشکل

ایجاد می کند که باعث می شود که تکثر فرهنگی نادیده گرفته شود.

اقتدار گرایی و نگاه امنیتی: در زمان رضا شاه سیاست ها جنبه اقتدار گرایی به خود گرفته بود، اینکه مردم با فشار هایی، هویت یکسانی داشته باشند؛ و اینکه تنوع و تکثر را به عنوان یک تهدید تلقی کرده است.

تمرکز گرایی و نادیده گرفتن مشارکت گروه های اجتماعی: مرکز گرایی که لزوماً یک مرکز جغرافیایی نیست، مرکزی است که آن دولت یا حاکمیت تعریف کرده است؛ توجه به مرکز و به توجهی به مناطق حاشیه و پیرامون، نتیجه ای که بدست می آید این است که آن پتانسیل های محلی در این سازها نادیده گرفته شده اند و در بسیاری از مواقع به عنوان تهدید تلقی شد و این تهدید تلقی کردن نه تنها به هویت ملی تضعیف کرده بلکه بسیاری فرصت های کشور ما را به هدر داده است. نتیجه نهایی این است که یک فرایند تخصصی ناقص صورت گرفت در ایران و پارسیایی و هویت ملی پررنگ شده است، طبیعی است است که اگر گروه هایی با حاکمیت سیاسی چالشی داشته باشند آن هویت ملی توسط نظام سیاسی خیلی مناسب نیستند؛ بنابراین به جای این که بار اجتماعی پیدا کند، فاصله قابل توجهی را با فاصله قابل توجهی با بار جامع ای پیدا کرده است و یک هویت ملی پایدار و سازگار یک هویت جامع ای است.

هویت جامعه ای چیست؟ هویتی است مبتنی بر عضویت در یک اجتماع و شراکت در ویژگی های مشترک است؛ هویت جامع ایی در چارچوب یک جامعه است و برخاسته از جامعه است و عناصر تعاملات اجتماعی و مبتنی بر رفاه است و در تعریف پارسونز که کنش گران را نادیده می گیرد؛ و اینکه تعاملات اجتماعی بسیار مهم بوده که هویت شکل بگیرد، اما هویت ملی، هویتی بود که بار سیاسی داشت اگر هویت ملی ما هویت جامعه ای باشد، قطعاً چالش را خواهد داشت.

در هویت جامع ایی تاکید بر عناصری که میان ما مشترک است دارد ممکن است عنصر مشترک ما ایرانی ها فقط قانون باشد و از لحاظ فرهنگی ما هیچ شباهتی به هم نداشته باشیم در این جا قانون است که همه ما تابع ایرانی که پیدا کرده ایم شهروند این جامعه هستیم و اینکه از حق و حقوقی برخورداریم و هم تکالیفی نسبت به جامعه داریم؛ بنابراین هر چه تعدادشان کمتر باشد نیاز هایشان هم کمتر است.

دو اصل در ارتباط با از بین بردن چالش ها:

راهکار های متعددی وجود دارد، و در راهکارها دو قضیه باید مورد توجه قرار گیرد در غیر این صورت نمیتوان چالش های هویت ملی را برطرف کرد؛ مورد اول روال طبیعی و هویت جامعه ایی ما هویت ملی

خودمان را به هویت جامعه ای مزید کنیم؛ مورد دوم اینکه رویکرد های مدرن، رویکرد عام گرا باشند مانند تکثرگرایی که تکثرها کل گرا هستند نه بخشی نگرو ایجاد مشارکت که همه مردم در شکل گیری هویت ملی نقشی داشته باشند.

راهکار برای از بین بردن چالش‌ها:

یکی از راهکارها توجه به نیازهای حافظ پتانسیل های محلی است؛ و دیگری محلی سازی پتانسیل ها است که اشاره شده است؛ اینکه مردم یک محل، مردمی هستند که عناصر هویتی خودشان را در درون محیط خودشان شکل میدهند و ملی سازی مردم محلی اینکه مردم بدانند عناصرشان در سطح کشور هم دیده می شود؛ و دیگری جامع سازی است و تاکید ایشان بر روی جامع سازی است با توجه به چالش هایی که برای این دو اشاره شده است. دوران جاری شدن از فرایند چالش ها در واقع یک ضرورتی ایجاد می کند که ما بتوانیم آنها را برطرف کنیم و البته از لحاظ جامع سازی اینکه ما تهدیدهای جامع شدن را به عنوان فرصت در نظر بگیریم، بتوانیم پتانسیل های خودمان را در کانون جامعه شدن قرار بدهیم، آن چیزی که مد نظر ما است آن است که نگاه از درون به بیرون به نگاه از بیرون به درون بشود به عنوان مثال: اگر به مناطق کرد نشین کشور سفر کنید، کانال های به زبان کردی در خارج از کشور برنامه پخش می کنند، یکی دیگر از چالش ها مسئله ی حل نشدن در کشور ما دیش های ماهواره ایی چون نگاه از درون به بیرون است و ما به بیرون توجه می کنیم چه از لحاظ تشابه و چه از لحاظ رفع نیاز.

در واقع جهانی سازی پتانسیل های محلی میتواند نگاه را از بیرون به درون کند آیا مقدر نیست که کانال هایی در زبان همان مثال کرد نشین که به زبان کردی؛ البته نه با تغییر محتوای که مسئله ی اساسی و نکته ای وجود دارد، نمی تواند کانال هایی وجود داشته باشد که نگاه از بیرون به درون باشد به جای این که کردهای ما به بیرون توجه کنند و به کردهای دیگر بیشتر توجه می کنند؛ مثال دیگر این که در این مکان پتانسیل زبان بلوچی، نمی تواند کانونی برای مطالعه و ارتقا بحثی به عنوان بلوچی وجود داشته باشد که بلوچ های بقیه کشورها هم مانند پاکستان و غیره برای یاد گیری به بلوچستان بیایند و میتواند چالش برانگیز باشد و از لحاظ مذهبی کارکرد معکوسی وجود دارد و نگاهها به بیرون است و بسیاری از کانال های ماهوره ای که وجود دارد ممکن است نگاه افراطی داشته باشند. آیا امکان این وجود ندارد که ما کانون هایی را درست کنیم که پتانسیلی برای اهل سنت وجود داشته باشد چه در رسانه ها و چه در حوزه ها باشد که به عنوان مثال افرادی از تاجیکستان و افراد ترک به جای رفتن به عربستان به این منطقه

بیایند و تحصیل کنند و این یک نگاه است از بیرون به درون، و اگر کانون هایی شکل بگیرد میتوان امیدوار بود که کانون های توجه جهانی شکل می گیرد و لزومی هم ندارد که دولت در همه ی امور پا به جلو بگذارد و هزینه کند و کفایت که فرصت رافراهم کند و خود این کانون ها میتوانند شکل بگیرند با همان مشارکت مردم؛ با همان مشارکت های محلی میتوان گفت که کانون های توجه جهانی به پتانسیل های محلی در حوزه اقتصادی ایجاد می شود.

به عنوان مثال چابهار می تواند یک کانون توجه جهانی باشد، از لحاظ اجتماعی شیوه هایی به عنوان مثال همیاری که در یک جامعه محلی که در آن جا وجود دارد می تواند به عنوان اثر جامع ثبت شود؛ یکی از آثاری که در سیستان و بلوچستان به عنوان اثر جامع ثبت شد، شهر سوخته بود. چه در منطقه سیستان و چه در منطقه بلوچستان، در این جا قصد اشاره کردن به آثار باستانی نیست از این لحاظ که در آن ها پتانسیل ها و ظرفیت های زیادی برای جامع سازی وجود دارد؛ البته نه فقط عناصر باستانی بلکه همه عناصر پتانسیل و ظرفیت برای جامع سازی دارند و حتی عناصر سیاسی موجود در مناطق هم میتواند در معرض دید جهانی قرار بگیرد.

پیامدها:

قانون هایی که ظاهرا در عناصر ملی وجود دارند و مورد توجه جهانی هستند و نتیجه آن تشویق و توجه به ایران خواهد بود؛ تغییر نگاه به آن درصد نهایی در جامعه می رسد. هم تشویق نگاه یا توجه و هم تغییر نگاه می توان گفت که ما در حال حاضر مقایسه بسیاری از کشورها در انزوا قرار گرفته ایم، اما چرا نباید از پتانسیل ها استفاده شود و مورد توجه قرار بگیرند تا حد زیادی ما از این انزوا بیرون بیایم.

در نهایت اگر چنین تعاملاتی شکل گرفت انتخابات محلی و ملی و هم مردم محلی و منطقه کشور افتخار خواهند کرد و میتوانیم در سطح دنیا حرفی برای گفتن داشته باشیم و میراثی از خودمان در سطح دنیا گذاشته باشیم؛ طبیعی است اگر چنین وضعیتی وجود داشته باشد احساس تعلق هم شکل می گیرد و ارتقای هویت ملی صورت می گیرد، اگر پتانسیل های محلی جهانی شوند؛ آن نگاه بیرون به درون شکل می گیرد و زمینه های تعامل های جهانی در کشور ایجاد می شود زمینه ساز اتفاقات ملی، محلی و جهانی خواهد بود و هویت ملی ما را بالا خواهد برد و از این طریق می توان گفت با جامع سازی از تهدیدی که وجود دارد ما می توانیم استفاده کنیم در جهت ارتقای هویت ملی.



یک قطعه کوتاه برای رنج مردم بلوچ...

سعیده خاشی

کلفتی می کنند.
و هر تعرضی هم به آنها شود موجبات سستی ستون
عدالت ایران خواهد شد.
چون در هیچ آماری نیستند.
گاهی مردی به سن پدرشان و مردشان می شود. آنها هم
با ضمانتی شرعی و عرفی بر روی کاغذی وارفته!
کاغذی که هر زمان که مرد بخواهد با کمک عاقد
لغوش می کند.
هیچ حق قانونی جانب دختر را نمی گیرد.
مرد جوان این خانواده ها هم با عشق و علاقه اش
به درس باید در رویاهایش کنار بیاید.
اجازه تحصیل ندارند.
مسیر استانداری و فرمانداری و دادگستری و نیروی
انتظامی را هم چشم بسته از بر هستند.
از بس رفته اند و به آنچه حقشان است نرسیده اند.
بلوچهای مظلومی که نسل جوان این جمعیت به
ویژه در زاهدان با افسردگی سرخوردگی و یاس
درگیرند.
آنها آخر دنیا را در ابتدای جوانیشان دیده اند.
هر چقدر از امید برایشان بگویی
سودی ندارد...
انها حقشان را می خواهند
حق که هیچ کس به فکرش نیست.
خواهان عدالتند
عدالتی که در مسلخ خودکامگی دارد ذبح می شود.
و فرشته عدالت نمادی است که دهن کجی تلخی
می کند به مردمانی که در این سرزمین غیر خودی
خوانده شده اند...

اینجا بعضی مسایل خیلی مهم تلقی می شوند.
آنقدر که ممکن است روزها و هفته ها وقتمان را
برای منم منم کردن ها سپری کنیم.
وقتمان را برای کوبیدن در دهان همدیگر سپری
کنیم.
اما در اینجا خیلی کم از مشکلات دردناک جمعیت
قابل توجهی حتی بحث می شود.
مشکلات کسانی که حتی شانس اینکه سوژه رسانه
های کج دار و مریز هم بشوند را ندارند.
منظورم جمعیتی از بلوچهایی است که شناسنامه
ندارند.
کسانی که هیچ حقی به عنوان یک ایرانی برایشان
تعریف نشده است.
جمعیتی که دارند تاوان گناه بی توجهی و هزاران
مشکل پدران و مادرانشان را می دهند.
حالا نسل جدید آنها با مشکلات فراوانی روبروست.
اجازه گذر از مرز زاهدان به شهری دیگر هم ندارند.
لباس بلوچیشان و گاهی محاسن پیرمرد سالخورده
ای هم مزید بر علت می شود که در ایستگاه های
پلیس راه با بدترین رفتار مواجه شوند. فرستادنشان به
اردوگاه های اتباع بیگانه کابوسی است که جوانانشان
شبانہ روز با آن درگیرند.
بیمار که بشوند توانایی هزینه های هنگفت درمانگاه
ها را ندارند.
بیمه شان خداست، خدایی که گمان می کنند اوهم
به آنها پشت کرده است.
کارهای سختی را باید تجربه کنند. دخترکان کم سن
و سالی که در خانه های مردم با کمترین حقوق



بلوچ و بازنمایی جرم

علی نجات غلامی

از دهه شصت که اوایل دوران کودکی ما بود تصویری از سینماهای پرزدحامی در ذهن مان نقش بسته است که هر وقت فیلم‌هایی با بازی کسانی همچون جمشید هاشم‌پور را اکران می‌کردند جای سوزن انداختن نبود. ساعت‌ها در صفوف طولانی در انتظار بلیط بودیم و غالباً گیر هم نمی‌آمد. در دیدن لحظات هیجان‌انگیز فیلم‌ها ذهن‌مان در حال قوام تصاویری بود که بر زندگی مان اثر می‌گذاشتند. اگرچه قهرمان‌ها فراموش شدند اما صدقهرمان‌ها در ذهن‌مان باقی ماندند و حتی تحقق پیدا کردند. در چنین فیلم‌هایی طبعاً باید قهرمان و ضد قهرمانی باشد. ضدقهرمان می‌توانست عراقی‌ها باشد، استعمارگران و... اما گاه ضدقهرمان خیلی نزدیک‌تر بود. زینال بندری و شخصیت‌هایی از این دست، ضدقهرمانی‌شان و افق منفی‌ای که به هر معنا ایجاد می‌کردند برای آینده اقوامی همچون بلوچ در ناخودآگاه اجتماعی فوبیا ایجاد کردند. هراسی اجتماعی که در ذهنیت عمومی باقی ماند. هراسی که طبعاً تنها دلیل برای محجوریت و فقر استان‌هایی همچون سیستان و بلوچستان نبوده است، اما از دلایل اصلی بود.

سینما و رسانه به طور کلی نیز یکی از دلایل محوری بود که در کنار دیگر دلایل از جمله هم‌مرز بودن با کشورهای پاکستان و افغانستان، تفاوت‌های مذهبی و برخی آداب فرهنگی همچون پوشش، در گونه‌های غربت سیستان و بلوچستان اثر گذاشت. در واقع رسانه ملهم یک تصویر ناخودآگاه و کلان‌روایتی از انسان بلوچ بود که گونه‌های حزم و احتیاط را در مراوده با او ایجاد می‌کرد. همین حزم و احتیاط عمومی طبعاً باعث در خود فرورفتن انسان بلوچ در قلب زندگی روزمره و احیاناً تحقق همان تصاویری می‌رفت که از او در فضای رسانه‌ای ایجاد شده بود. طبعاً هر مقداری که شما یک گروهی را به چیزی متهم کنید این امکان بسته نیست که آن گروه به هر نحو به سمت‌اش برود یا به نحوی زیر ذره‌بین اجتماعی قرار بگیرد که نشانه‌های آن تصویر به نحو اغراق‌آمیزی چونان سند واقعیت آن تصویر بازنمایی شوند.

ریشه‌ی این تصویر سینماتیک قطعاً این امر بوده است که بلوچستان در مسیر مراوده‌ی مواد مخدر از افغانستان و پاکستان به ایران قرار گرفته بود. وقتی سینما به این مسئله ورود کرد دو خطای بزرگ مرتکب شد. اولاً تصویرسازی‌های سینماتیک طوری بودند که خلاف و بلوچ را به نحوی تپیک به هم پیوند دادند و باعث گونه‌ای بلوچ‌هراسی شدند، طوری که الان اگر آمارهایی نشان دهند که مثلاً بلوچستان کمترین آمار خشونت را در بین استان‌های ایران دارد مخاطب نمی‌تواند چنین چیزی را به آسانی باور کند. ثانیاً یک ساختار مفروض سینمایی از خود ساختار خلاف را به شکل مافیایی بر معنای خلاف تحمیل کردند که با واقعیت آن ناسازگار بود و بسیاری از تصمیم‌گیرهای قضایی و انتظامی را در سطوح خرد و کلان به خطا انداختند. این مورد دوم بسیار حائز اهمیت است که می‌کوشم در زیر آن را باز کنم:

سینمای ژانرها نوآر و نئونوآر و انواع فیلم‌هایی که طبعاً به سبک پلیسی ساخته می‌شوند، عمدتاً از یک «روایت عمودی» برخوردارند. یک ساختار منسجم که از مثلاً یک پدرخوانده یا شبه‌پدرخوانده تا رقبای و زیردست‌ها تشکیل شده است و قریب به اتفاق در نقش یا زمینه‌ی منفی ظاهر می‌شوند. گاهی تیپ اجتماعی هم پیدا می‌کنند که خب این جنبه‌های خطرناک این فیلم‌ها را در حیات اجتماعی تقویت می‌کند. مثلاً مافیاهای ایتالیایی یا خلاف‌کاران سیاه‌پوست. با این حال ممکن مثلاً تصویر اجتماعی ایتالیایی‌ها در بطن زندگی روزمره تخریب نشود. طوری که هر کسی مثلاً یک ایتالیایی را ملاقات کند پیشاپیش فکر کند عضو مافیاست. چون به هر حال همان سینمای مثلاً هالیوود، تصاویر بدیل و خنثی‌کننده‌ای از ایتالیایی‌ها را نیز ایجاد می‌کند. اما در مورد سیاه‌پوستان ممکن است این‌طور نباشد و گونه‌ای هراس و نفرت اجتماعی را حتی برای بخشی

از زندگی روزمره که نوعاً نژادپرست هم نیستند به بار بیآورد. علاوه‌بر این جنبه‌ی تیپ‌سازانه، نگاهی ساختاری و عمودی به اسلوب خلاف و جرم خاصه در خصوص مواد مخدر عمدتاً وجود دارد. شاید در برهه‌ای از تاریخ اروپا و آمریکا چنین چیزی آنهم در سطحی نادر در حیات نولیبرالیستی وجود داشته باشد، اما خاصه در بستر کشورهای خاورمیانه چنین فهمی عمودی و ساختاری از ماهیت خلاف خاصه در رابطه با مواد مخدر انتزاعی و غیرواقعی است. فهمی که از قضاء بر ساختار انتظامی و قضایی جامعه‌ی ما بسیار پرتو انداخته است و در قانون‌گذاری و نحوه‌های اجرای قانون اثرگذار بوده است. اینکه گروهی شیطان‌صفت در راس یک باند مخوف قرار دارند و یک شبکه منتظم از بالا به پایین وجود دارد بیش از حد سینمایی است و ناشی از عدم فهمی پدیدارشناختی از واقعیت و نحوه‌های تحقق جرم در جامعه‌ی ما در بطن زندگی روزمره است که خود به عدم واکنشی مقتضی برای مقابله با جرم منتهی می‌شود. اگر کسی به محله‌های جرم‌خیزتر اطراف تهران و کرج برود و از نزدیک ملاحظه کند می‌بیند هیچ یک از آن آل‌کاپن‌ها وجود ندارند. اساساً ساختار جرم «عمودی» نیست بلکه «افقی» است و در یک زنجیره‌ی درهم‌تنیده از نحوه‌های زندگی روزمره شکل گرفته است. نقل و انتقال مواد مخدر، بیشتر بدل به «سبکی از زندگی» شده است. قطعاً باور نخواهید کرد که آن انسانهای بی‌رحم و خبیثی که در سینما بازنمایی می‌شوند و به هیچ چیزی اعتقاد ندارند اصلاً در کار نیستند. ممکن است یک پدر خانواده را ببینید که می‌رود از مرز تریاک بیآورد و گوسفندی خانواده‌اش برایش نذر می‌کنند که به سلامت برگردد! قطعاً این جمله طنز تلخی دارد که فهم آن به اصلاح امور اجتماعی بسیار کمک خواهد کرد. ما باید بپرسیم چرا در یک خانواده که دو نفر از آنها اعدام شده است و یکی در زندان به سر می‌برد همچنان نفر چهارم دارد خلاف می‌کند؟ این پرسش ما را به سمت پرسش از مسائل بنیادینی هدایت می‌کند. خاصه این پرسش که آیا اساساً ما درک درستی از معنای جرم داریم که فکر می‌کنیم با اجرای احکام سنگینی مانند اعدام می‌توانیم آن را کاهش دهیم؟ چرا قانون چنین عقیم شده است و هر چه بیشتر اجراء می‌شود کمتر سبب عبرت می‌شود؟ این واقعیتی است که دیگر کتمان‌اش بی‌فایده است. وقتی قانون نتواند ساختارهای زیست‌جهان زندگی روزمره را درک کند عملاً بدل به یک روال اداری تکنسینیستی می‌شود که ارتباط‌اش را با جان زندگی از دست می‌دهد.

اما اگر به دل زندگی روزمره بازگردیم و درک کنیم که ساختار جرم در جامعه‌ی ما نوعاً عمودی و مافیایی نیست بلکه افقی است و بدل به بخشی از



یا شبکه‌ی مافیایی یا به اصطلاح باند نیست که با زدن رأس آن متلاشی شود. یک زمین بارور است که هر چه از آن قطع کنی باز هم امکان رشد را منتفی نمی‌کند. لذا باید اینگونه به ساختار جرم و نسبت‌اش با قومیت نگاه کرد که در سبک‌هایی از زندگی ریشه می‌دواند و قطعاً حل بحران‌های حاصله از ریشه‌های عمیق فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی باید شروع شود نه با صرف اعمال قانون در میوه‌ها. اینکه چند قوم مانند بلوچ، در این سبک زندگی بیشتر در معرض دید هستند، به دلیل نفس بلوچ بودن و یا به دلایل اخلاقی نیست و نمی‌توان به یک بازنمایی تصویری اجتماعی ابتناء کرد و به یک فویبای اجتماعی دامن زد. آنچه مشخص است قرار گرفتن اتفاقی بخشی از این قوم در مسیر این نقل و انتقال است که طبعاً اولاً باید از این تصویرسازی‌های کلان‌روایتی سینماتیک فاصله گرفت و آنگاه راه‌حلی عمیق را آزمود نه صرف نفس اعمال تکنسینیستی قانون. به فرض مثال، اگر به یک خاندان که بیشتر در معرض ارتکاب جرم‌اند دولت

سبک زندگی شده است می‌توان راه‌های کارآمدی را برای مقابله آن با طراحی کرد. اساساً نقل و انتقال مواد مخدر بدو یک زنجیره از سبک‌های زندگی اجتماعی را شکل می‌دهد. به نحو بسیار چشم‌گیری نسبت روشنی بین برخی از اقوام در ایران که ساختار فرهنگی خاندانی درهم‌تنیده‌ای دارند و در معرض انواع فقرها و محجوریت‌های اجتماعی قرار می‌گیرند با افزایش نقل و انتقال مواد مخدر وجود دارد. علت این امر این است که این طیف‌ها به‌صورت زنجیره‌ای در جستجوی منابع درآمدزا هستند و یک خانواده که در مسیر مثلاً خلاف قرار می‌گیرد دیگر فامیل‌ها و دوستان و آشنایان نیز آرام آرام به سمت آن کشانیده می‌شوند که گاه این امر توأم با مهاجرت خاندانی به محله‌های فقیرنشین اطراف شهرهای بزرگ نیز هست. در چنین وضعی، یک سبک زندگی عمومی در کل طایفه و فامیل دارد این سبک زندگی خلاف را «موجه می‌سازد»، لذا اعدام و زندانی شدن و غیره عملاً نمی‌تواند بر کلیت آن ساختار افقی چونان یک سبک زندگی اثر مستقیم بگذارد. این گونه‌ای لابی



باید در خصوص بلوچ در فضای اجتماعی اصلاح کرد، یکی همان تصاویر دیگری سازانه‌ی نقش منفی سینمایی است که در ناخودآگاه چنددهه‌ای این نسل رسوخ‌هایی همچنان دارد که به دلیل بازنمایی سینماتیک قهرمان‌سازانه از مبارزه با قاچاق مواد مخدر بوده است که در پس‌زمینه تصویر نامربوطی از قومیت بلوچ ایجاد کرد و این به گونه‌ای فاصله‌ای اجتماعی کشید که تبعات اقتصادی سهمگینی نیز برای آن خطه داشت. دوم اینکه خود این ساختار قاچاق مواد مخدر از کلان روایت سینماتیک‌اش دور شود و درک شود که پدیده‌ای کلی است که اقوام مختلف در ایران را درگیر خود می‌کند و خاص یکی دو قوم نبوده و ساختاری عمودی و سینمایی ندارد، بلکه ساختارش افقی است و راه چاره‌اش صرف اعمال تکنسینیتی قانون نیست، بلکه بدو راه‌حل‌های فرهنگی-اجتماعی دارد که خود فقط زمانی می‌توانند محقق شوند که این دیگری‌سازی تصویری از بلوچ مرتفع شود و سیستان و بلوچستان نیز مانند دیگران در کلیت ایران، احساس در-خانه بودن کند.

خدماتی اجتماعی همچون وام و بیمه و غیره برساند و تهدید کند که در صورت ارتکاب جرم این خدمات کاهش خواهد یافت! این بسیار بیش از اعدام نتیجه‌ی بازدارنده خواهد داشت! در واقع مرادم از این طنز این است که آنچه در بطن زندگی روزمره روی می‌دهد با آنچه قابل اصلاح است که در بطن زندگی روزمره روی دهد. چنین جرم‌هایی پدیده‌هایی چندوجهی‌اند و منطقاً تنها با علم حقوق و دستگاه قضاء نمی‌توان بر آنها غلبه کرد. این نیازمند تعاون انواع نهادهای اجتماعی و بیش از همان خود زندگی روزمره است. در واقع، بلوچ قومیتی است زیست‌جهانی و تاریخمند که اتفاقاً نهادهای سنتی اخلاقی در آن نهادینه‌تر است و تجربه‌های زیسته حاکمی از گونه‌ای آرامش فرهنگی در روال زندگی روزمره‌ی ایشان است. در واقع تصویر یک بلوچ با سر و روی پوشیده نباید این تصور را به ذهن متبادر کند که او برای عدم شناسایی و ایجاد دلهره چنین پوششی دارد، بلکه به این دلیل ساده است که می‌خواهد گردوغبار به گلویش نرود! در نتیجه دو نکته^۷ی درهم‌تنیده را در سطح فرهنگی



استان سیستان و بلوچستان؛ جابه‌جایی نیروی کار؛ فرصت‌ها و تهدیدها

آنچه که در پی می‌آید متن پیاده شده سخنرانی دکتر سیامک زند رضوی، عضو هیات علمی دانشگاه کرمان در نشست سیستان و بلوچستان می‌باشد.

مقدمه

بیش از چهل سال است که دانشجوی جامعه‌شناسی هشتم (۱۳۹۵-۱۳۵۴) دانش جامعه‌شناسی، آنگونه که من آن را می‌فهمم، متکی به چند پیش فرض پایه است:

اول پدیده های اجتماعی تاریخی اند. در طول زمان پدید می آیند و درک آن ها هم با باز آفرینی این تاریخ امکان پذیر است.

دوم پدیده ها اجتماعی چند وجهی اند، درک همه این ابعاد ضروری است و این کار نیازمند فعالیت های بین رشته ای و چند رشته ای است.

سوم پدیده های اجتماعی تاریخی و چند وجهی، همراه متاثر از میدان های قدرت چند گانه اند. که گروه های ذینفع گوناگون حاضر در جامعه، خواسته و ناخواسته در حول آن پدیده های اجتماعی پدید می آورند، و بر پایه این میدان ها به یکدیگر نزدیک و یاز هم دور می شوند.

بدون شناخت این گروه های ذینفع و میدان های قدرت میان آن ها، درک پدیده های اجتماعی و فرایند دگرگونی آن ها دشوار خواهد بود.

چهارم شناخت پدیده های اجتماعی تاریخی، چند وجهی و در بستر میدان های قدرت، به سادگی امکان پذیر نیست. این امر، نیازمند استفاده از نوعی ابزار تحلیلی است که به کمک آن بتوان لایه به لایه واقعیت پیچیده را تفکیک کرد و دوباره این سطوح تفکیک شده را در یک باز آفرینی، در شکل «اندیشیده شده آن»، به یک دیگر متصل و کلیت آن را باز نمایی کرد.

در دانش اجتماعی به این روش «انتزاع منطقی» می گویند.

پنجم پدیده های اجتماعی تاریخی، چند وجهی، متکی به میدان های قدرت متاثر از گروه های ذینفع، که در فرایندی اندیشیده شده با روش انتزاع منطقی دوباره باز آفرینی و فهم می شوند، با حضور پژوهشگر تسهیلگر در این میدان و تلاش برای دگرگون کردن آن واقعیت اجتماعی عمیق تر فهم می شود. مشروط به آنکه این تلاش، متکی به منافع اکثریت شهروندان، شنیدن صدا، پذیرش مشارکت و خرد جمعی آنان باشد.

توجه به این اصول پنج گانه ما را به عرصه ای در جامعه شناسی نزدیک می کند که مایکل بوروی در سال ۲۰۰۴ به عنوان «جامعه شناسی مردم مدار» معرفی کرده است. بوروی در تفکیک خود، انواع جامعه شناسی را به: حرفه ای، انتقادی، سیاستگذار و مردم مدار طبقه بندی می کند.

روش شناسی در این رویکرد جامعه شناسانه

در جامعه شناسی مردم مدار، پژوهشگر با جامعه مورد مطالعه اش رابطه ای پایدار، بلند مدت و دوطرفه برقرار می کند. که متکی به اصل «از یک دست دادن و از دست دیگر گرفتن است». این فرصت برای من در طول ده سال اخیر حداقل با دو گروه به بار نشسته است: در کنار فعالیت یه عنوان یک دانشگاهی، به عنوان عضو انجمن دوستداران کودک کرمان، هشت سال مدیر مرکز دوستدار کودک

مشتاق بودم. و برای کودکان بازمانده از تحصیل، بویژه کسانی که والدین شان در ایران کارت اقامت معتبر ندارند. به کمک دانشجویان و افراد داوطلب امکان سواد آموزی و مهارت های زندگی فراهم کرده ام، از طریق این کودکان و نوجوانان، با تجربه زیست شان در شرایط دشوار زندگی فاقد هویت آشنا شده ام. و داستان های رد مرز و بازگشت خطرناک و پرهزینه والدین آنان را شنیده ام.

از طرف دیگر یه عنوان مدرس دانشگاه، فرصت حضور در کنار دانشجویانی را دارم. که بسیاری شان در استان های شرقی، تجربه زیسته نزدیکان شان را در جابجایی مسافران غیر قانونی از کشور افغانستان به شهر های مرکز ایران را با خود دارند. در این سال های طولانی، با هر دو مجموعه، جلسات گروه متمرکز و مصاحبه های متعددی برگزار کرده ام. که ابزار اصلی جمع اوری داده هادر این طرح مساله مقدماتی است.

صورت مساله چیست؟

مجاورت استان سیستان و بلوچستان، با کشورهای افغانستان و پاکستان، برای این استان فرصت ها و تهدیدهایی را ایجاد کرده است.

اگر ورود غیرقانونی هر کارگر مزدی از کشور افغانستان، تا رسیدن به مقصد برای فروش نیروی کار در درون خاک ایران، برای آن فرد حداقل یک و نیم میلیون تومان هزینه داشته باشد (قیمت های سال ۹۵). و اگر تعداد مهاجران فاقد کارت آمایش وزارت کشور در ایران، حدود ۱/۵ تا ۲ میلیون نفر (متناسب با فصول کار عمده در بخش های کشاورزی، ساختمان و خدمات) باشد این جابجایی دو گانه (اخراج و رد مرز قانونی و ورود غیر قانونی) در سال، حداقل به تعداد ۴۰۰ هزار نفر برآورد می شود. که سالیانه حداقل ۶۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ (ششصد میلیارد تومان) گردش مالی این جابجایی است.

ساز و کار این تجارت، بر ساختاری پیچیده ای از ارتباطات، متکی به سرمایه اجتماعی از نوع سنتی آن استوار است. که میان صاحبان سرمایه عمدتاً در کشورهای افغانستان و پاکستان، صاحبان وسایل نقلیه مناسب سازی شده، رانندگان فوق حرفه ای و خطر پذیر، راه بلد ها و راه پاک کن ها، رابط ها و طرف حساب هایی در دستگاه های اداری، انتظامی، نظامی و امنیتی در هر سه کشور است.

این وضعیت با خود حاشیه ای گسترده از فساد و جنایت (قتل های عمد و غیر عمد)، گروگان گیری، اعمال انواع شکنجه های دهشتناک و... را با خود به همراه دارد. و سال به سال گستره و خشونت آن اشکارتر می شود.

کافی است. در جاده ها، به انواع ماشین های سواری بویژه پژو ۴۰۵ که سیستم فنرو اتلاق آن ها

تقویت و موتور آن‌ها تعویض شده است. اتوبوس‌هایی که اتاق‌های شان از درون تغییر یافته است. و انواع کارگاه‌هایی که در همه استان‌های شرقی به این ماشین‌ها خدمت ویژه‌ای می‌کنند. سری بزنیم. اگر این جایابی در سال فقط ۲۰۰ روز انجام شود. هر وسیله نقلیه از این دست فقط ۱۰ مسافر داشته باشد (رقم واقعی ۱۶-۱۳ نفر است). برای ۴۰۰ هزار نفر حداقل به ۲۰۰ وسیله نقلیه، از این نوع، آماده به کار نیاز خواهد بود. که در استان‌های شرقی این نوع از وسیله نقلیه، چندین برابر این عدد تخمین زده می‌شود، کافی که با تعداد خودروهای توقیف شده از این نوع در پارکینگ گلوگاه‌ها جاده‌ای در این استان‌ها، شمارش را آغاز کنیم.

درست است که این تخمین‌ها غیر دقیق و حاصل مشاهده فضاهای روبه‌رشد این نوع تعمیرگاه‌ها در مناطق شهری و حاشیه شهرها در این مناطق است. اما این گمانه‌زنی‌ها وقتی کامل‌تر می‌شود که آمارهای سالیانه پزشکی قانونی و آژانس‌های این استان‌ها را در جزئیات تحلیل و با مجموعه فوق‌سه گوشه‌سازی شود.

مرگ‌های دسته‌جمعی، جراحات‌های پایدار، نقص عضو، بر اثر واژگونی، تیراندازی به وسایل نقلیه مذکور، علت اغلب این فجایع است. که منشاء آن اغلب نامعلوم ثبت شده است.

علاوه بر آن واکاو، اخبار غیررسمی گروگان‌گیری، این مهاجران غیرقانونی، برای تسویه بدهی بارباز‌هایی که به دلایلی به تعهداتشان عمل نکرده‌اند. یا دیگرانی خارج از این رابطه به دنبال پول باآورده هستند. اهمیت دارد.

با توجه به آنچه گفته شد و بر پایه بینش جامعه‌شناسانه، بویژه نوع مردم‌مدار آن، ما در دانشگاه نباید و نمی‌توانیم، این وضعیت‌های ضد انسانی و دهشتناک را با چشم‌های نیمه بسته نظاره‌گر باشیم. زیرا که این تمرین و ظرفیت‌سازی برای انجام جرایم و جنایت‌هایی از این دست در مقیاسی روزمره، آن‌هم توسط جوانان عمدتاً ایرانی، و پنهان کردن ظاهری آن از چشم شهروندان. از همین امروز راه را بر نیروها و اسلحه به دستانی هموار می‌کند. که برای اعمال هر نوع جنایت‌آمادگی دارند. و نمونه‌های آن همین امروز در سوریه و عراق از یک طرف افغانستان و پاکستان از سوی دیگر، قابل مشاهده است.

این افراد و گروه‌ها در توجیه اقدامات خود انواع محمل‌های ایدئولوژیک: مذهبی، قومی و... فراهم می‌سازند و خود را پاسخ‌گو به هیچ مرجعی نمی‌دانند. در مقابل این نگاه بر اساس واقعیت‌های دنیای امروز، اکثریت شهروندان در دوسوی مرز خواهان حسن همجواری، و ارتباط متقابل همراه با احترام هستند. که در درجه اول متکی به زبان، خط و فرهنگ مشترک و رفت‌آمد‌های دیرپا است. که سه موج اصلی

مهاجرت از افغانستان به ایران را (پس از حمله روس‌ها، بعد از سلطه طالبان و پس از ورود ارتش آمریکا و متحدانش) جهت حرکت جمعیت‌های آواره را وبه نوعی انتخاب‌هایی آنان را قابل فهم می‌سازد.

این مشترکات امروزه به یمن ارتباطات متکی بر اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و فرایند گفتگوی جاری و مداوم در گستره فضای مجازی شفاف‌تر و عینی‌تر هم شده است.

از همه مهمتر چشم‌فروستن بر پدیده‌ای که در دهه اخیر به «افغان‌کشی» معروف شده است. در درجه اول، به جوانان مان در کسوت، کارمند دولت، سرباز، راننده، راه‌بلد، راه‌پاک‌کن و... فرصت‌تیرین و کسب تجربه‌هایی را می‌دهیم. که احتمالاً امروز یا فردا بر علیه شهروندان خودمان، استفاده می‌شود. راه حل پایدار این مساله توجه به دانش‌های مرتبط از جمله دانش جامعه‌شناسی بویژه از نوع مردم‌مدار آن است، که خود در گروتغییر راهبرد «امنیت محور» فعلی به راهبرد «همه‌جانبه‌نگر» است. که راه را برای استفاده کاربردی از انواع عرصه‌های دانش هموار می‌سازد.

چگونه به این تغییر راهبرد می‌توان نزدیک شد؟ توجه به پنج پیش‌فرض اساسی:

۱- هر چالشی در این سطح، فقط با طرح در درون سه گوشه: ساختارهای حاکمیتی، افراد دانشگاهی علاقه‌مند و سازمانی‌های مردم‌نهاد (نهادهای فضای عمومی) می‌تواند راه حل‌های متکی به حفظ کرامت انسانی، بلندمدت و پایدار داشته باشد.

۲- پذیرش مسئولیت و اجرای دقیق و شفاف کنوانسیون‌های بین‌المللی که حاکمیت آنها را امضاء کرده است نشان‌دهنده عزت و قدرتمندی و کلید ورود به مناسبات پایدار در روابط همسایگی و بین‌المللی است.

۳- خروج نیروهای خارجی از افغانستان پس از ۱۵ سال جنگ و تباهی و خلأیی که در عرصه فعالیت‌های آموزشی، اجتماعی و اقتصادی در آن کشور و در سی و پنج سال اخیر ادامه داشته است، فضای مناسبی را برای تداوم اقدامات ضد انسانی و تروریستی آماده کرده است. پر کردن این خلأ با حضور موثر نیروهای جوان و تحصیل‌کرده ایرانی در محیط‌های آموزشی، درمانی، اقتصادی، اجتماعی و... در کشور افغانستان امکان‌پذیر است. بویژه این جوانان از استان‌های شرقی کشور آمادگی فرهنگی بیشتری برای این حضور موثر دارند.

۴- اقتصاد متکی به بخش ساختمان و کشاورزی به نیروی کار کمتر آموزش‌دیده و سخت‌کوش از کشور افغانستان نیازمند است که در استان‌هایی مانند کرمان، فارس، یزد، اصفهان و حتی پایتخت درخواست می‌شود. که موتور محرکه پدیده «افغان‌کشی» است.

۵- نزدیک به چهار دهه حضور خانوارهای مهاجر از کشور افغانستان ساکن ایران، که حداقل دو نسل از سه نسل آن متولد ایران هستند، یک جمعیت بالقوه از شهروندان ایران به حساب می آیند.

پرسش اول: چرا راهبرد انتظامی، امنیتی در برخورد با مهاجران غیرقانونی کشور افغانستان در دهه اخیر ناکارآمد بوده است؟

برای پاسخ به پرسش فوق انجام فعالیت های زیر ضروری است:

۱- بررسی اسناد موجود در ارتباط با ورود و خروج اتباع کشور افغانستان در دهه اخیر و حاشیه فساد و جنایتی که ایجاد کرده است.

این اسناد با انجام مصاحبه های عمیق با افراد کلیدی در عرصه های: انتظامی، نظامی، امنیتی، پزشکی قانونی، آژانس، اداره اتباع، دادگستری و ... تکمیل می شود.

۲- بررسی اسناد و مدارک، چگونگی حضور نیروی کار از کشور افغانستان در استان های شرقی و هم پوشانی آن با نیروی بیکار در این استان ها که همیشه ادعا می شود، اما مطالعه علمی درباره این هم پوشانی انجام نشده است.

این اسناد با انجام مصاحبه های عمیق با افراد کلیدی در: اداره کار، اداره کشاورزی، نیروی انتظامی و ... تکمیل می شود.

۳- بررسی اسناد و مدارک اعتراض به نحوه برخورد دولت جمهوری اسلامی ایران با اتباع کشور افغانستان و پیامدهای آن.

این اسناد با انجام مصاحبه های عمیق با افراد کلیدی در عرصه های: سفرا و کارداران ایران در افغانستان، مسئولیت کمیساریای عالی پناهندگان در ایران، نمایندگان وزارت امور خارجه و ... تکمیل می شود.

۴- بررسی اسناد و مدارک حضور خانوارهای مهاجر از کشور افغانستان در شهرهای استان های شرق کشور، بویژه آن دسته از خانوارهایی که چندین نسل در این مناطق زندگی می کنند و فاقد برگه های هویتی هستند. شناسایی و اولویت بندی انواع مشکلات آنان. این اسناد با انجام مصاحبه با این خانوارها و سازمان های حمایتی مرتبط با آنان تکمیل می شود.

۵- بررسی وضعیت کودکانی که دارای مادر ایرانی و پدر غیرایرانی هستند. شناسایی انواع مشکلات آنان. این اسناد با انجام مصاحبه با مادران، کودکان، مسئولین دادگستری، آموزش و پرورش و ... تکمیل می شود.

پرسش دوم: چگونه می توان راهبرد تاکتونی را با راهبرد همه جانبه نگر، متکی به حفظ کرامت انسانی جایگزین کرد؟

برای پاسخ به پرسش دوم انجام فعالیت های زیر ضروری است:

۱- بررسی چگونگی امکان ثبت افرادی که در ایران بدون مدرک قانونی زندگی می کنند. این بررسی با انجام مصاحبه های عمیق با افراد و خانوارهای مذکور، مقامات اداره اتباع، دادگستری و ... ممکن می شود.

۲- بررسی چگونگی امکان افزایش کیفیت آموزش و وارد کردن کودکان بازمانده از تحصیل مهاجر به چرخه آموزشی که آنان را به عنوان شهروندان بالقوه آماده می کند.

با این تأکید که علی رغم نیاز بزرگسالان به استفاده از نیروی کار کودکان برای امرار معاش، والدین آموختن را تنها راه مطمئن برای پذیرش کودکان خود در جامعه ایرانی می دانند و حکم سال گذشته مقام رهبری در این زمینه به درجه ای رهگشا بوده است. هر چند هنوز پنج دسته از کودکان مذکور خارج از چرخه آموزش باقی مانده اند.

این بررسی علاوه بر اسناد موجود، با مصاحبه با مسئولین آموزش و پرورش، مسئولین کمیساریای عالی پناهندگان، کودکان و والدین آنان تکمیل می شود.

۳- بررسی چگونگی امکان پذیرش و ثبت مشخصات متقاضیان در نقطه صفر مرزی برای ورود به طوری که پس از ثبت بتوانند مورد دیدبانی قرار گیرند. علاوه بر اسناد، مصاحبه با مقامات انتظامی، اداره اتباع، وزارت خارجه و ... ضروری است.

۴- بررسی چگونگی اجرایی کردن قوانین موجود در زمینه مهاجرت، تابعیت، به طوری که با کنوانسیون های جهانی موضوع حقوق پناهندگان انطباق یابد. که علاوه بر بررسی اسناد و مدارک، مصاحبه با حقوق دانان و کارشناسان کمیساریای عالی پناهندگان ضروری است.

۵- بررسی چگونگی اجرایی کردن همه مواد پیمان نامه حقوق کودک، با توجه به کرامت انسانی همه کودکان صرف نظر از ملیت، جنسیت، وضعیت خانواده و ... به منظور ایجاد جو مثبت همزیستی میان کودکان مهاجر کشور افغانستان و ایران. به طوری که در آینده یکپارچگی با حفظ تشخص فرهنگی و بر پایه حقوق شهروندی امکان پذیر شود.

گروه های ذینفع و ذی نفوذ مخالف: صاحبان سرمایه در جابجایی های غیرقانونی، مأمورانی که در سطوح گوناگون، در این فساد سازمان یافته دخالت دارند.

آن بخش از مقامات در قوای سه گانه و سایر بخش های حاکمیتی که نگاه صرفاً امنیتی به مسایل را تنها راهبرد ممکن دانسته و در هر چالشی، ابعاد امنیتی را پررنگ تر از وزن واقعی آن برآورد و با تبلیغات گسترده و با رویکردی ایدئولوژیک اطلاع رسانی می کنند. وجایی برای شنیدن دیگر صداها و راحل ها باقی نمی گذارند.



دکتر پویا علاء الدینی در گفتگو با کنش

لزوم تقویت ساختارهای جماعت‌محور دموکراتیک در سیستان و بلوچستان

آرمان ذاکری، فاطمه صدیقی: گفتگو با دکتر پویا علاء الدینی دانشیار گروه برنامه ریزی اجتماعی دانشگاه علوم اجتماعی تهران نه تنها از آن حیث حائز اهمیت بود که وی دکترای خود را در برنامه ریزی شهری و سیاست گذاری و فوق دکترای خود را در توسعه ی شهری اخذ کرده است، بلکه تجربه کار تحقیقاتی در استان سیستان و بلوچستان را نیز داشته است. علاء الدینی در گفتگوی پیش رو از مصائب کار تحقیقاتی در این استان و موانع موجود بر سر راه توسعه ی سیستان و بلوچستان می گوید؛ تجربه هایی که حتما برای کنشگران اجتماعی و محققان خالی از لطف نخواهد بود.

آقای دکتر علاء الدینی! یکی از مقالات شما راجع به حاشیه نشینی در زاهدان، بندرعباس و کرمانشاه است که خیلی دقیق و موردی انجام شده است. از همین جهت از شما برای مصاحبه با ویژه نامه‌ی نشریه‌ی اتحادیه‌ی انجمن‌های علمی علوم اجتماعی سراسر کشور در مورد استان سیستان و بلوچستان دعوت کرده ایم. از هر جا که صلاح می‌دانید شروع کنید.

بله. اجازه می‌خواهم اول از تجربه و مشاهده ام در مورد شهرستان‌های سیستان و بلوچستان مثل مناطق اطراف چابهار مانند شهرستان بنت بگویم. واقعا مناطق برخی از مناطق این استان جزو کم‌امکانات‌ترین نقاط ایران هستند. شهرستان‌ها و روستاهای اطراف در برخی نقاط استان از نظر فقر و توسعه نیافتگی در بین روستاهایی که تا به حال من دیده‌ام، حادث‌ترین شرایط را دارند. از لحاظ قومیتی و جغرافیایی منزوی هستند. درست است که مثلا در چابهار سرمایه‌گذاری می‌شود، ولی شاهد اوضاع نامناسب زیستی حتی در همان نزدیکی یعنی در شهر چابهار هم هستیم. مشخص است که تاثیر منطقه آزاد چابهار روی شهر خیلی کم است. همچنین نزدیک شهر تعدادی سکونتگاه غیر رسمی وجود دارد که سطح توسعه نیافتگی آن‌ها را در جایی ندیده‌ام. البته منطقه مورد نظر به دلیل مرزی بودن مورد توجه دولت است و زحماتی هم کشیده شده است. مثلا در سازمان برنامه طرحی داشتیم برای توسعه محور شرق. اما نمی‌دانم آن برنامه توسعه چه شده است. ما در سازمان برنامه که الان باید احیا شود تا ۱۵ سال پیش افراد خوب و کارشناسی داشتیم و در آن زمان طرح‌هایی هم برای کارهای توسعه‌ای وجود داشته است.

آقای دکتر! چند گروه وجود دارد که در مسئله‌ی مورد بحث ما نقش پررنگی دارند و در متغیرها موثرند که یکی از آن‌ها دولت است. در بعضی از تحلیل‌هایی که راجع به سیستان و بلوچستان انجام می‌شود تمام ماجراها به دولت حواله داده می‌شود. اما بخشی هم گروه‌های مدنی و خیریه‌ای هستند که هر چند با دولت در ارتباط‌اند، ولی دولت بنیانگذار آن‌ها نیست و همه آن‌ها را می‌توان زیر دسته غیردولتی طبقه بندی کرد. بانک جهانی و سازمان ملل هم که غیر از دولت هستند در سیستان و بلوچستان پروژه داشته‌اند.

بله؛ البته بانک جهانی و دیگر سازمان‌های بین‌المللی معمولا از طریق دولت برنامه‌هایشان را اجرا می‌کند. قاعده تا حد زیادی این است که دولت اعلام نیاز می‌کند و سازمان‌های جهانی به کمک دولت می‌آیند. در مناسبات جهانی کمک‌های بلاعوض هم وجود دارد که کمتر به ایران تعلق می‌گیرد، چون ایران کشور

خیلی نیازمندی محسوب نمی‌شود. البته مساعدت‌ها کوچکی وجود دارد که ممکن است از طریق دیگر نهادها (غیر از دولت) و به صورت کمک بلاعوض انجام شود. طرح‌های اصلی بانک جهانی همه در قالب وام است و مبلغ آن باید پس داده شود. در پروژه‌های بانک جهانی معمولا سعی می‌شود واحد مدیریت پروژه هم درون دولت و هم مستقل عمل کند. البته در سال‌های اخیر بانک جهانی دیگر پروژه‌ای با ایران تعریف نکرده است. اما پروژه‌های آژانس‌های سازمان ملل، که اغلب بسیار کوچکتر از همکاری‌های بانک جهانی است، ممکن است توسط خود آنها انجام شود (البته به صلاحدید دولت) یا ممکن است به دولت بودجه داده شود که آنها را انجام بدهد. شیوه کار به نوع فعالیت و آژانس سازمان ملل بستگی دارد و در طول زمان هم در ایران دستخوش تغییر بوده است.

کسانی که از بیرون نگاه می‌کنند، به خصوص کسانی که گفتمان انتقادی دارند، از همه چیز تمایز می‌سازند. انگار یک دولتی وجود دارد که همیشه نقش منفی بازی می‌کند و در تمام امور نقش منفی داشته و همیشه باید در تقابل با آن باشیم. اما جالب است که شما از پروژه‌هایی می‌گویید که دولت با آن‌ها همراه شده است.

بله. این برنامه‌ها همه به اذن و تا حد زیادی درخواست دولت انجام شده است. همه سازمان‌های بین‌المللی‌ای که در ایران کار می‌کنند قاعدتا برنامه‌های چند ساله با دولت تهیه می‌کنند و پروژه‌ها باید در همان چارچوب باشد، که به آن چارچوب همکاری گفته می‌شود.

هفته گذشته وزیر کشور مصاحبه‌ای کرد که خیلی انعکاس داشت. گفته شد که در فاصله ربع ساعتی از مرکز زاهدان صد هزار نفر هستند که با امکانات صد سال پیش زندگی می‌کنند. حال سوال این است که از یک طرف اینطور نیست که دولت متوجه مسئله توسعه نیافتگی نباشد. از طرف دیگر جامعه هم لااقل از همین ۱۰-۱۵ سال پیش حرکت‌هایی کرده و بعضی تشکلهای مدنی در سیستان و بلوچستان تشکیل شده است. به نظر شما می‌توان ارزیابی کرد که وضعیت چقدر تغییر کرده یا اینکه چقدر قادر به تغییر وضعیت هستیم و موانع چیست؟

صحبت کردن راجع به کلیت یک منطقه خیلی سخت است. نظر به اینکه از تجربه‌ی کاری من در آنجا چند سال گذشته است، من نمی‌دانم در حال حاضر چه کارهایی در حال انجام است. مثلا از سازمان عمران و بهسازی شهری که در ارتباط با پروژه بانک جهانی مسئول سکونتگاه‌های غیررسمی زاهدان بوده باید پرسید در این دو سه سال اخیر چه کرده‌اند. همچنین



آنجا شکل می‌گیرد باز ممکن است مردم بومی به راحتی درگیرشان نشوند که البته یکی از دلایلش ممکن است سطح نازل سرمایه‌های انسانی باشد. محرومیت و همسایه بودن با دو کشوری که خیلی ناآرام هستند (افغانستان و پاکستان)، هم دست‌به‌دست هم داده است. و برنامه‌ریزی برای توسعه‌ی آن مناطق را دشوار می‌کند. البته این بدین معنی نیست که دولت خوب کار کرده و بدین معنی هم نیست که دولت اصلاً در آنجا کاری نکرده است. یکی از فعالیت‌هایی که کلاً دولت ایران در آن ضعیف است کار کردن با جماعت‌هاست؛ فرقی نمی‌کند در کجا باشد، چه مازندران چه بلوچستان. ولی در بلوچستان این خود را بیشتر نشان می‌دهد. مقیاس اجرای بسیاری از فعالیت‌های توسعه‌ای جماعت‌ها هستند. شما باید در آن سطح برنامه‌ریزی کنید و مردم را درگیر کنید. دولت ایران نمی‌تواند یا شاید هم تمایل ندارد این کار را انجام دهد. البته این موضوع یک مقدار هم به خاطر ساختار نفتی است. دولت ترجیح می‌دهد هنگام خرج کردن پول زیاد به خود زحمت ندهد. البته کار ساده‌ای هم نیست و نیاز به درگیر کردن مردم محلی و در عین حال برهم زدن ساختار سنتی دارد که ممکن است ضد توسعه باشد. کارآفرینان کوچک هم باید تشویق شوند تا فعالیت‌هایشان کم‌کم پیشرفت جماعت‌های محلی شود. کلاً این نحوه تفکر کمتر در فعالیت‌های توسعه‌ای ایران و همچنین سیستان و بلوچستان دیده می‌شود. یک نکته دیگر اینکه پول همه داستان نیست چرا که در استان آنطور هم که فکر می‌کنیم پول کم نیست. تا جایی که من می‌دانم مقدار پولی که در گردش مالی بانک‌های زاهدان است بزرگ محسوب می‌شود، که چرایی آن البته محل بحث است. در هر صورت این پول باعث توسعه نشده است، چون نیاز به تحولات ساختاری وجود دارد. حال این سؤال مطرح است که ساختارها را چگونه باید تغییر داد؟ این سؤال جواب راحتی ندارد. مسلماً دولت تمایل دارد که منطقه مرفه شود و کارهایی را هم در این زمینه انجام می‌دهد، ولی همانطور که گفتیم فعالیت‌ها جماعت محور نیست و به درستی مردم را درگیر نمی‌کند. در نتیجه خیلی هم اثربخش نیست.

شما به طرح بسیج اجتماعی و اعتبارات خرد سازمان ملل اشاره کردید که به صورت جماعت محور اجرا شده است و ظاهراً شما هم درگیرش بوده‌اید. لطفاً از تجربه درگیر کردن جماعت‌ها بگویید و همچنین از مسایل اشتغال در منطقه. آیا تغییرات مورد نظر پروژه به وقع پیوستند؟ آیا کارآفرینی تسهیل شد؟ این مجموعه تمهیدات به‌صورت آزمایشی (پیلوت) انجام شد؛ تا جایی که من به خاطر می‌آورم بخش عمده‌ای از تمرکزش روی زنان و نسبتاً هم موفق بود. البته تشکیل دادن گروه‌های مردمی در آنجا سخت بود.

باید از برنامه عمران ملل متحد و دیگر آژانس‌ها در مورد فعالیت‌هایشان در سیستان و بلوچستان در زمینه بسیج اجتماعی و اعتبارات خرد سوال کرد. یک وقتی سازمان ملل یک دفتر ویژه برای این پروژه در زاهدان داشت. می‌توانید حتی از مسئولان مربوط به آن سوال کنید یا از مشاورانی که در پروژه پانک جهانی کار می‌کرده‌اند. اما درباره‌ی اینکه موانع توسعه یافتگی چیست باید بگویم استان سیستان و بلوچستان همواره دچار کمبود منابع آب و خشک‌سالی گریبان گیر مردمان آن است. سیستان و بلوچستان به‌طور تاریخی در مقایسه با دیگر مناطق کشور فقیرتر بوده و به دلایل مختلفی از بقیه ایران هم تا حدی جدا افتاده بوده است. به همین دلیل ساختار اقتصاد سیاسی آن هم تفاوت‌های عمده‌ای با دیگر مناطق کشور داشته است. مثلاً نظام بهره‌کشی در بلوچستان تقریباً حالت کاستی داشته که در سایر نقاط ایران به ندرت دیده شده است. البته این ساختار الان مضمحل شده است. همچنین سیستان و بلوچستان در چند سده‌ی گذشته تا پیش از دوران مدرن به خاطر ارتباطش با هندوستان خیلی زیر نظر حکومت مرکزی ایران نبوده است. حالا هم به نظر مسئله اساسی در استان سیستان و بلوچستان معیشت مردم است. یک مشکل مهم این است که با توجه به شرایط اقلیمی برای بسیاری از روستاییان استان امکان کشاورزی وجود ندارد. توسعه منطقه به‌طور مستقیم توسط دولت یا از طریق تخصیص یارانه برای ایجاد انگیزه در هر صورت پر هزینه است. دولت برای حفظ روستاهای پراکنده که به خاطر نبود امکانات هیچ پولی هم نمی‌توانند در بیاورند چه کار می‌تواند کند؟ در بسیاری از مکان‌ها نه امکان کشاورزی وجود دارد و نه فرضاً امکان احداث کارخانه؛ خیلی از طرح‌ها در آنجا توجیه ندارد. همچنین وقتی از طریق یارانه و حمایت برخی فعالیت‌های اقتصادی نسبتاً بزرگ در

زن‌ها بیشتر شرکت می‌کردند. مردها به هر دلیلی کمتر تمایل داشتند. در کنار این‌ها آموزش هم بوده، مانند آموزش کامپیوتر و غیره و تسهیل فعالیت‌های کارآفرینی.

تا جایی که من مطلع هستم این تمهیدات آزمایش با توفیق نسبتی همراه بوده است.

اما چرا فعالیت‌ها گسترش پیدا نکردند؟

من نمی‌توانم پاسخ این سؤال را بدهم. سازمان ملل این فعالیت‌ها را انجام می‌داد تا نشان دهد این کارها شدنی است.

چرا ادامه پیدا نکرد؟

بنده حدسم این است که دولت ایران هیچ‌وقت متقاعد نشد که این دست فعالیت‌ها به نتیجه می‌رسد.

متقاعد نشده یا پولی که باید هزینه می‌کرد را نخواسته هزینه کند؟ یا شاید جابجایی دولت‌ها نیز مؤثر بوده است؟

هر کدام این‌ها می‌توانند تاثیر گذار بوده باشند. جزئیات را باید بروید پرسید. بروید از کسانی که اطلاعات دقیقتری دارند (به خصوص در سازمان ملل) سوال کنید.

در پروژه ای که انجام شد مانع خیلی جدی ضد توسعه وجود داشت؟

یکی از موانعی که بنده خیلی خوب یاد می‌آید مربوط به نهادهای مدنی محلی و سازمان‌های غیردولتی است که قرار بود فعالیت‌ها را در میدان انجام بدهند. نهادهای مدنی محلی گاهی مشکل غیردموکراتیک بودن پیدا می‌کردند و ممکن بود برخی افراد کنترلشان را در دست داشته باشند یا به دست بگیرند. سازمان‌های غیردولتی ای هم که از تهران می‌رفتند با اینکه انسان‌های شریفی بودند اما کار در آن منطقه و رفتن و آمدن و ماندن مستمر در منطقه برایشان سخت بود. به نظر می‌رسد که در مقایسه با برخی کشورهای همسایه مثل هندوستان و پاکستان نیروهای جامعه مدنی در ایران که بتوانند فعالیت‌های توسعه را به طور مستقل یا در کنار دولت یا با کمک سازمان‌های بین‌المللی پیش ببرند ضعیفتر هستند. این حرف را می‌شود هم برای فرد در ایران زد و هم نهاد و این موضوع احتمالاً به ساختار نفتی کشور بر می‌گردد.

البته به نظر می‌رسد فاصله اجتماعی - فرهنگی طبقه متوسط با پایین در ایران هم بر این مسئله تاثیر می‌گذارد. آن چنان وضع زندگی طبقه متوسط عوض شده است که هر چند آگاهی دارد که باید زندگی طبقه پایین را تغییر دهد ولی سبک زندگی خودش تبدیل به مانعی بزرگ شده است که هرگونه ارتباطش را با آنها منتفی می‌کند.

کاملاً موافقم. البته یاد می‌آید آن موقع که من در

منطقه کار می‌کردم یک سازمان غیردولتی به زاهدان آمده بود که مرتبط با دانشگاه شریف هم بود. در زاهدان کافه‌های اینترنتی راه انداخته بودند. نمی‌دانم اینها پایدار ماندند یا نه. در هر صورت در آن برهه حرکت‌هایی از این دست وجود داشتند که بومی نبودند و از تهران برای کمک می‌رفتند.

کارآفرینی چیزی است که به نظر می‌آید بیشتر برای سیستان و بلوچستان لازم است و می‌تواند نقطه شروعی برای تحول منطقه باشد. اینطور نیست؟

بله تسهیل فعالیت‌های کارآفرینی کوچک بسیار مفید است. اما سرمایه‌گذاری کلان یا تسهیل سرمایه‌گذاری‌های کلان باید توسط دولت انجام شود.

سوال مطرح دیگر این است که حتی اگر نقش دولت کنار گذاشته شود باز مشکلات متعددی در داخل خود منطقه وجود دارد که به این سادگی‌ها قابل حل نیست، مثلاً تنش‌های قومی یا مذهبی.

سخت است جواب تک وجهی دادن. جوابی که می‌توانم بدهم برنامه‌های جماعت محور خیلی منسجم و جامع است. من این پیشنهاد را به دولت ایران می‌دهم که در هر جای ایران به جای اینکه یارانه‌های نقدی بدهند بیایند برنامه‌های درست فقرزدایی و توسعه جماعت محور اجرا کنند. شناسایی افراد در جماعتی خیلی راحت‌تر است، چون شما در هر جماعتی بروید بخشی از آنها نسبتاً دارا محسوب می‌شوند و فقط بخشی فقیرند. یعنی طیف دارند. شما یارانه‌ها را به فقیرها بدهید و آن هم طی برنامه‌ای که موجب توانمندسازیشان بشود و اتفاقاً افراد ثروتمندتر جماعت هم اعتراضی نخواهند کرد. باید ساختارهای جماعت محور و مردم‌سالار تشکیل داد. لطف این ساختارها در این سطح خرد این است که نگرانی‌ای هم در زمینه مسایل سیاسی برای دولت ایجاد نمی‌کند.

آیا مسئولان دولتی به این کارها تمایل خواهد داشت یا اینکه نسبت به آنها احساس خطر می‌کنند؟

می‌دانم، از خودشان پرسید. من همیشه در هر فرصت و جلسه‌ای می‌گویم اینگونه کارها را پیگیری نکنند. اما تا کمتر شده کسی از من توضیح بیشتر خواهد یا جلسه بعدی در کار باشد.

دلیل آن بی‌حوصلگی است یا حس خطر؟

احتمالاً بی‌حوصلگی، البته ممکن است نگران تمرکززدایی هم باشند. اما اگر از تمرکززدایی نگرانند می‌توانند آن را خیلی کامل اجرا نکنند. مثلاً فقط دو سطح واقعی داشته باشیم: ملی و جماعتی، یعنی تفویض اختیار و قدرت در سوح میانی مانند استان یا شهرستان و غیره رخ ندهد. آن وقت نگرانی سیاسی چندانی هم وجود نخواهد داشت.



کاظمی: درون نام سیستان و بلوچستان تنش وجود دارد

متن سخنرانی دکتر محمد رضایی عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس و دکتر عباس کاظمی عضو پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در نوبت عصر روز دوم همایش سیستان و بلوچستان که در پی می آید.

دکتر عباس کاظمی:

صبح گفته شد که سیستان و بلوچستان درخور توجه ویژه است. کمی زمان می خواهم تا بیشتر راجع به آن صحبت کنم. وقتی کلمه ی سیستان و بلوچستان به زبان من می آید، به عنوان کسی که خارج از این استان هستم، خیلی اسم طولانی ای است و ترجیح می دهم بلوچستان را حذف کنم و تنها بگویم سیستان. برای من که اینجا نیستم تمایز این دو معنادار نیست. اما وقتی اینجا هستم و تفاوت ها را می بینم، درک می کنم که حذف هر کدام ضربه و تکانه بزرگی ایجاد می کند.

درون نام سیستان و بلوچستان خود یک تنش و عدم توازن وجود دارد. علیرغم اینکه تلاش می کنند تا مشخص نشود، اما وقتی به سمت زندگی روزمره آنها می رویم خود را نشان می دهد. حال اگر من بخواهم از زاویه مطالعات فرهنگی سیستان و بلوچستان را مورد تأمل قرار دهم می توانم از این موضوع شروع کنم که قاچاق مفهوم مرکزی این جاست. قاچاق انسان، بنزین، نفت، مواد مخدر که از زاویه ی جامعه شناسی به عنوان یک آسیب مطالعه می شوند، اما از زاویه ی مطالعات فرهنگی اینطور نگاه می شود که قاچاق و زندگی قاچاقچی، چه الهامی به من می دهد تا زندگی مردمان سیستان و

بلوچستان را بفهمم:

«حرکت» مفهوم مرکزی قاچاق است که مبتنی بر بی قراری و تنش است. همین بی قراری در درون نام سیستان و بلوچستان نیز دیده می شود. جامعه شناسی جدید به ما گوید دیگر نباید بر سر مکان ها تحقیق کرد باید به سراغ حرکت رفت؛ چراکه تعامل و تماس انسان ها بر اساس همین حرکت فهم می شود. که این حرکت را باید در بستر جهانی شدن درک کنیم.

البته در بستر منفی هم می توان از حرکت برداشت کرد؛ مخصوصا در جامعه ی سیستان و بلوچستان. یعنی حرکت در جایی که در مرزی ایستاده ای که نه ایرانی هستی و نه ایرانی نیستی. اینجا هم بحث حرکت می شود. منتهی با حرکتی که جامعه شناسان در غرب، در جهانی شدن می بینند فرق دارد. این حرکت جنبه ی منفی دارد، جامعه را ناتوان می کند. یک سوال؛ آیا سیستان و بلوچستان بسته و محدود است؟ ممکن است بلوچ درسیستان و بلوچستان غیر خودی فرض شود و یا سیستانی غیر خودی فرض شود و بلوچ او را نپذیرد؛ تمام این ها مفهوم حرکت را به صورت منفی به ما نشان می دهد.

زیمیل وقتی از غربیه صحبت می کنید، یک مفهوم مثبت است. کارکرد های مثبت دارد. اما غربیه در

سیستان و بلوچستان بیشتر کارکرد منفی دارد. عدم اعتماد، عدم مشارکت و احساس نابرابری نسبت به اقوام دیگر. می بینیم که مفاهیم غریبه و حرکت، هر دو نقش متفاوتی در سیستان و بلوچستان بازی می کنند.

مطالعات فرهنگی اساسا به امور حاشیه ای توجه می کند. اما یک نقدی به مطالعات فرهنگی در ایران وارد است. اینکه ما در شهرها به دنبال امر حاشیه ای می گردیم، در طبقات متوسط به دنبال امر حاشیه ای می گردیم. مطالعات فرهنگی به سیستان و بلوچستان و خراسان بی توجه است و در ایران به یک نهاد دانشگاهی پشت میز نشین تبدیل شده است. چه مطالعات فرهنگی و چه بقیه ی گرایش های علوم اجتماعی همه باید به زندگی روزمره برگردند. باید داغدار و دردمند باشند و برای رویارویی با تجربه های جدید هیجان داشته باشد.

دکتر محمد رضایی:

یک نکته ای را می خواهم به حرف های دکتر اضافه کنم. اینکه منظور ما خواندن رشته ی مطالعات فرهنگی دانشگاه فلان نیست. برای انجام کار مطالعات فرهنگی، یک راه نهاد دانشگاهی است اما تنها راه نیست. حتی کار مطالعات فرهنگی را باید از دانش مطالعات فرهنگی جدا کرد. وقتی از کار مطالعات فرهنگی حرف می زنیم، منظور ما تمام افرادی هستند که با رویکرد مطالعات فرهنگی کار می کنند. وقتی مستندی ساخته می شود که می تواند بیشتر از ده مقاله ی تخصصی تاثیرگذار باشد که اصولا خاصیت ترویجی تصویر بیشتر از متن است؛ پس آن مستند هم یک کار مطالعات فرهنگی است. مطالعات فرهنگی ما از مرکز دور و به حاشیه نزدیک می کند. برای این که کار مطالعات فرهنگی کنیم باید با مفهوم روشنفکر سازگار باشیم. اینکه چطور روشنفکری است. ما وقتی در مطالعات فرهنگی از روشنفکر صحبت می کنیم عموما روشنفکر ارگانیک مد نظرمان است. مفهوم روشنفکر در معنای گرامشایی خود. که مفهوم مهمی در حوزه علوم اجتماعی است و بعد از آن فوکو را داریم که اگر بخواهیم تلفیقی از گرامشی و فوکو را داشته باشیم می توانیم روشنفکر را اینگونه تعریف کنیم؛ که یک انسان دغدغه مند و متخصص متصل به زندگی روزمره است.

روشنفکر باید متخصص باشد. مفهوم روشنفکر در مطالعات فرهنگی با روشنفکر در ادبیات متفاوت است. در معنای عام روشنفکر کسی است که دغدغه ی اجتماعی داشته باشد. ما امروزه از یک فیزیکدان نمی توانیم انتظار داشته باشیم که دغدغه اجتماعی داشته باشد. البته اولین روشنفکران، فیزیکدان بودند. آنهایی که الان بر تکنولوژی های زیستی کار می کنند و یا شبیه سازی و سلولهای بنیادی؛ اتفاقا این ها باید روشنفکر ما باشند؛ چراکه با توجه به اطلاعاتی که

به ما می دهند خیلی اقدامات می تواند صورت بگیرد.

اولین اصل علوم اجتماعی بی طرفی است. اما در مطالعات فرهنگی ما طرفدار هستیم. طرفدار یک قوم، منظور ما از قوم، آدم هایی هستند که قواعدی برای زندگی خود دارند؛ مانند سینما روها، تاثیر روها، این ها یک قوم هستند. منظور ما اینست که روشنفکر تخصصی هستیم که در علمی که کار می کنیم آگاهییم. حال با این دانش چه کنیم؟ در اختیار چه کسی باید باشد؟

چه کسی می تواند در مورد مواد مخدر و نحوه اثر گذاری آن نظر بدهد؟ در حقیقت روشنفکر محلی است؛ چراکه روشنفکر محلی نسبت به مسائل محلی آگاه است. ما نباید این مسائل محلی را در برابر یک منطقه و محل بینیم، که البته می تواند معنای جغرافیایی هم بیابد، بلکه باید در برابر مسائل عام بدانیم. بنابراین باید تعبیرمان از روشنفکر در مطالعات فرهنگی تغییر دهیم و این موضوع به مرور مرز های ما را از دیگر رشته ها جدا می کند.

پرسش و پاسخ

پرسش دانشجو: چرا آمار خودکشی هر روز بیشتر و بیشتر می شود؟

پاسخ دکتر رضایی: این سوال ها پاسخ ساده ای ندارند؛ اما نکته ای که وجود دارد این است که خودکشی با فردیت گره خورده است.

پرسش دانشجو: چرا در ایران ثروتمندان هر روز ثروتمند تر و فقیران هر روز فقیر تر می شوند؟

پاسخ دکتر رضایی: در بسیاری کشورها همین است؛ اما نکته ای که در مورد جامعه ی ایران وجود دارد، این است که ممکن است فقیران یک شبه ثروتمند شوند و ثروتمندان یک شبه فقیر شوند. در حقیقت این تحرک طبقاتی در جامعه ی ایران وجود دارد.

پرسش دانشجو: وجه تشابه و تمایز علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی چیست؟

پاسخ دکتر کاظمی: مطالعات فرهنگی بیشتر رویکرد است تا دانش کاملا مستقل. مطالعات فرهنگی بین رشته ای متولد شد ولی علوم اجتماعی سعی می کند بین رشته ای شود. به لحاظ روش هم مطالعات فرهنگی بین رشته ایست اما علوم اجتماعی محدودیت دارد.

پرسش دانشجو: موضوعات پایان نامه باید چگونه باشد؟

پاسخ دکتر کاظمی: برای انتخاب موضوع برای پایان نامه باید به خیابان رفت و انتخاب های جدید داشت. شما به عنوان دانشجوی علوم اجتماعی باید نت برداری روزانه داشته باشید و در حقیقت باید به سراغ مسئله ها رفت و ذهن خالی مسئله تولید نمی کند.



فیروزه صابر در مصاحبه با کنش

دانشگاه پایش را در مناطق حاشیه‌نشین نمی‌گذارد

فیروزه صابر، خواهر مرحوم هدی صابر، فوق لیسانس مدیریت اجرایی، موسس و مدیرعامل بنیاد توسعه کارآفرینی زنان و جوانان از سال ۸۴ تا کنون است. آشنایی وسیع وی با مسائل سیستان و بلوچستان و فعالیت‌های مدنی پیرامون حاشیه‌نشینی در زاهدان بود که ما را بر آن داشت با وی گفت‌وگویی ترتیب دهیم. فیروزه صابر در این گفت‌وگوی کوتاه پس از نگاهی بر اوضاع سیستان و بلوچستان به سوالات ما در مورد فعالیت‌های خانه هدی پاسخ داده است.

سوالاتی که می‌خواهیم از حضورتان پرسیم سوالات خاص و جزئی‌ای نیست. به خاطر آنکه شاید اغلب کسانی که مخاطب این مصاحبه هستند، ممکن است تا حدود زیادی بی‌اطلاع باشند از مسایل استان سیستان و بلوچستان و فعالیت‌های NGOها و فعالیت‌های مدنی‌ای که در استان در حال انجام است و هدف این است اطلاعاتی در این باره کسب کنند. به عنوان سوال اول اگر ممکن است شرح دهید که استان سیستان و بلوچستان با چه مسایل و معضلاتی که دست به‌گریبان است و آن چه که سیستان و بلوچستان را از مناطق دیگر کشور متمایز می‌کند چیست؟

اولا خیلی ممنون و خیلی خوش آمدید. عرض کنم خدمتان این چندساله که ما- خانه‌ی هدی- در زاهدان و عمدتاً در ارتباط با حاشیه‌نشین‌های زاهدان متمرکز هستیم به اطلاعاتی رسیده‌ایم. واقعیت آن است که استان سیستان و بلوچستان در شاخص‌های توسعه‌ی انسانی جزء پایین‌ترین استان‌هاست در میان استان‌های کشور که یک بخش عمده آن برمی‌گردد به موقعیت اقتصادی، سیاسی و شرایط امنیتی‌ای که برایش ایجاد شده است. وقتی شما فضا را امنیتی می‌کنید در نتیجه توسعه‌ای هم رخ نمی‌دهد. نه تنها توسعه‌ای رخ نمی‌دهد، بلکه همان افرادی که آنجا هستند و می‌خواهند یک کاری انجام دهند، می‌ترسند و چندان وارد میدان نمی‌شوند. در سیستان و بلوچستان یک سری پارامترهایی دارد که از جهتی می‌تواند مزیت باشد و از جهتی می‌تواند مضر باشد. یکی از آن‌ها در واقع «مرز دار بودن» است. خود این مرز می‌تواند خیلی مثبت باشد. ولی وقتی آنجا خط ترانزیت قاچاق هست، این مضر است. وقتی که این می‌شود محور درآمد اصلی مردم آن منطقه، به تبع آن مشاغلی در ربط با قاچاق هستند به وجود می‌آید و در نتیجه دلیلی ندارد که کسی دنبال مشاغل درآمدزای دیگر برود.

این یک بخش از ماجرا است. یک بخش دیگر این هست که این فرصت‌های محیطی و اقتصادی که وجود دارد، مثل برخورداری از مرز و خود خط ترانزیت آنجا (که می‌تواند استفاده بهتری از آن بشود به جای قاچاق) و یا مثلاً منطقه‌ی آزادی که در چابهار وجود دارد (می‌تواند فضایی ایجاد کند که به توسعه اقتصادی آنجا بیانجامد) اما فضای امنیتی سال‌هاست ایجاد شده و مضاف بر مسایل قومی و مذهبی‌ای

که آنجا وجود دارد، اینها دامن زده و مسایل امنیتی آنجا را با این دو عنصر تشدید کرده: بحث سنی شیعه و اقوام مختلفی که آنجا هستند. وقتی همچنین فضایی ایجاد می‌شود در نتیجه حساسیت‌های قومی مذهبی هم خیلی بیشتر می‌شود، آنقدر زیاد که یک جاهایی که زندگی دشوار می‌شود. خصوصاً در ۸ سال دولت نهم و دهم این مسئله خیلی زیاد و جدی بود. تا حدی که ما وقتی آنجا بودیم هر روز یک اتفاقی می‌افتاد و شرایط امنیتی دائماً تشدید می‌شد. در این دولت کنونی مشاهده کردیم تغییر محسوسی ایجاد شده و روی این دو تا مسئله خیلی متمرکز شده‌اند. تا آنجایی که می‌دانم استاندار سیستان و بلوچستان با آقای مولوی عبدالحمید دیداری داشتند و این خیلی خوب بوده. آقای مولوی نگاه اصلاح طلبانه دارند و از این دولت حمایت کردند و این توانسته فضای بهتری را آنجا ایجاد کند. مضاف بر اینکه به سری از انتصابات نیز، از دو طرف صورت گرفت، یعنی انتصاب سنی‌ها بیشتر شد و این امر تا حدودی آرامشی نسبی ایجاد کرد. نکته مهم دیگری که وجود دارد این است که برحسب تجربه‌ی ما، علی‌رغم همه‌ی این فضای اقتصادی، سیاسی، امنیتی که وجود دارد و فقری که آنجا نهفته است، ما این را به عینه می‌دیدیم که قدرت‌یادگیری در مردم آنجا بسیار زیاد است. به همین دلیل شما وقتی آنجا یک کار کوچک هم می‌کنی تاثیرگذاری‌اش را زود نشان می‌دهد.

چرا در مواجهه با معضلاتی که در سیستان و بلوچستان وجود دارد فعالیت‌های مدنی و NGOها موثر است؟ با این توضیحاتی که فرمودید بهتر نیست به فعالیت‌های مشخصاً سیاسی و فعالیت‌های علمی و آکادمیک را آورد؟ با توجه به وضعیت سیستان و بلوچستان چه نیازی هست به فعالیت‌های مدنی؟

اتفاقی که در آنجا افتاده است این است که توسعه‌ای رخ نداده و کسانی که آنجا در مسند کار بوده‌اند هیچ وقت به این موضوعات به طور جدی و عمیق نپرداختند و فقط فکر کردند آنجا مثل یک منطقه‌ی جنگی است و فقط باید مسایل این‌چنینی را حل کنند. چنین نگاهی داشتند و بنابر این از نظر اجتماعی در آنجا فضای بی‌اعتمادی ایجاد شده است.

خاطرم هست که سال ۸۷-۸۸ زمانی که طرح هدی در آنجا شروع شده بود، اولین جلسه‌ای که با مسئولین آنجا گذاشته شده بود، خود مسئولین به ایشون می‌گفتند که این کار



فکر می‌کنند هر روز آنجا دارد یک اتفاقی رخ می‌دهد. ما اوایل کار می‌خواستیم نیروهای علمی دانشگاه‌های آنجا را به کار بگیریم، از اینجا نبریم، ولی نمی‌آمدند. می‌گفتند امنیت نداریم. حتی یکی از دوستان آنجا که اسم نمی‌برم می‌پرسید آیا برای ما بادیگارد می‌گذارید؟ من گفتم شما با بادیگارد مگر می‌توانید با مردم بومی آنجا دیالوگ برقرار کنید؟

از جهت سیاسی هم وقتی فضا امنیتی است، نیروی سیاسی که نمی‌تواند آنجا کاری کند. نمی‌تواند با مردم پیوندی برقرار کند چرا که برای خودش از نظر امنیتی فضا تنگ‌تر می‌شود. به دولت هم که اعتمادی وجود ندارد. همین الان هم مسئولین سیاسی به این مناطق خیلی کم می‌آیند و یکی از اعتراضات مردم همین است که این‌ها کم می‌آیند و دائماً نگران اند که آنجا یک اتفاقی دارد رخ می‌دهد.

در نتیجه راه دیگری وجود ندارد جز اینکه نهاد مدنی با ویژگی‌های خاص خودش حضور داشته باشد. نهادی مدنی که مردم محلی با آن احساس بیگانگی نکنند و احساس کنند خودشان دارند خودشان را می‌سازند و همه

فایده‌ای ندارد، مردم اینجا اعتماد ندارند و شما موفق نمی‌شوید. قبلاً هم مجریانی آمده‌اند و طرح‌هایشان را نصفه رها کرده‌اند و مردم بی‌اعتمادند. وقت خودتان را تلف نکنید. یادم است هدی آن زمان گفت شما اجازه بدهید ما براساس متدهای خودمون پیش میریم و انشاءالله که بتوانیم با کمک خود مردم نتایج مثبتی به دست بیاوریم. فکر می‌کنم که مهم‌ترین موضوعی که باعث شد طرح او موفق باشد همان شکسته شدن این فضای بی‌اعتمادی بود و جلب اعتماد عمومی. یکی از دلایل جلب اعتماد عمومی تیم مقیم آنجا بود که رفتند آنجا ماندند و با مردم یک کاسه شدند و معتمدین محلی و تیم‌های محلی ذی نفوذ آنجا را درگیر کردند. در واقع یک همیاری ایجاد شد و احساس میکردند این کار، کار خودشان است.

در مورد دانشگاه آنجا، واقعیتش آن است که دانشگاه آنجا به این راحتی پایش را در بخش‌هایی که حاشیه‌نشین محسوب می‌شود نمی‌گذارد. نگران است، می‌ترسد و احساس عدم امنیت می‌کند. آنجا بیش از اینکه اتفاقی رخ دهد، جنبه روانی ترس بیشتر است، یعنی بیش از آنکه اتفاقی بیافتد مردم از نظر روانی



ایده‌هایی؟ و اکنون در چه حوزه‌هایی فعال است؟

خب خانه ی هدی درامتداد طرح خود هدی صابر بود که استارت آن در سال ۸۷ زده شد و ۸۸ به شکل رسمی اجرا شد. تحت عنوان دو طرح «توسعه مهارت‌های پایه در سکونتگاه‌های غیر رسمی زاهدان» و «تشکیل گروه‌های مالی کارافزین و خودیار در سکونتگاه‌های غیر رسمی» بود که این طرح در واقع با این هدف که بتواند به ۹۰۰ جوان آموزش فنی حرفه‌ای بدهد که این جوان‌ها بتوانند در سطوح مختلف شاغل یا خویش‌فرما بشوند و کسب و کاری ایجاد کنند. این طرح با حمایت بانک جهانی و فوکال پوینتس آن هم وزارت مسکن بود.

در آن زمان در واقع این طرح سه محور داشت: یک بخش پژوهش داشت، یک بخش آموزش و یک بخش اجرا. هدی برای هر سه بخش بهترین نیروها و حرفه‌ای‌ترین نیروها را جذب کرد. مثلاً مشاوران طرح آقای دکتر ستاری‌فر و آقای دکتر طاعی بودند. آن زمان ۸ سکونتگاه در این طرح مدنظر بود. در ابتدای کار یک پژوهش انجام شد که این پژوهش درباره‌ی شناسایی مزیت‌ها و پتانسیل‌های اقتصادی و اجتماعی کل استان و بعد زاهدان و بعد این ۸

امور به دست خودشان مدیریت می‌شود و در واقع افراد این نهاد مدنی افرادی اند که میتوانند تسهیل‌گر باشند و تجربیات‌شان را منتقل کنند.

اما امکانات نهاد مدنی کم است. در حد یک پروژه میتواند موفق باشد و کارهایی بکند اما در سطح یک جامعه‌ی فراتر، عناصر دیگری هم باید وارد بشوند یعنی دولت و بخش خصوصی. بخش خصوصی باید سرمایه‌گذاری کند، تولید کند و بخش دولت باید زیرساخت‌ها را فراهم کند، مثل آب و برق و مخابرات و آموزش و ارتباطات.

ما در حاشیه نشست زاهدان همراه با اساتید علوم اجتماعی که از تهران و کرمان آمده بودند و همچنین اساتید دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سری زدیم به محله شیرآباد در حاشیه شهر و بازدیدی داشتیم از خانه‌ی هدی و با دوستانی که آنجا بودند گفت‌وگویی داشتیم ولی در آن چند دقیقه کوتاه فرصت کافی نبود برای کسب اطلاعات کافی از این نهاد. لطفاً توضیح بدید که این خانه‌ی هدی چه زمانی تاسیس شده؟ با چه

سکونتگاه غیررسمی بود.

شیرآباد یکی از این ۸ سکونتگاه است؟

بله یکی از آن‌ها شیرآباد است. کارخونه نمک، پشت فرودگاه، باباییان و کریم‌آباد از دیگر سکونتگاه‌هاست.

حدود ۱۴۰۰ نفر ثبت نام کردند. شاید ۶۰ تا ۶۵ درصد خانم‌ها و بقیه آقایان بودند. آن روزها برای ایجاد اعتماد عمومی و اینکه طرح پایدار بوده و تداوم پیدا کند، هدیه‌های ارتباطی با معتمدین و مراجع ذی نفوذ محلی را آغاز کرد. مثل مولوی‌ها، شهردار محل‌ها و رابطین بهداشت. ارتباط با این افراد بخصوص مولوی‌ها بسیار موثر بود.

بعد ما دیدیم این‌ها برای اینکه جهت اشتغال وارد شهر شوند باید یک سری مهارت‌های اجتماعی کسب کنند. با آنکه در قرارداد هم نبود ما ۵ کارگاه مهارت‌های اجتماعی تعریف کردیم. مثل کار تیمی، روابط اجتماعی و مدیریت توامان خانواده و خوداشتغالی برای خانم‌ها. همینجا بود همانطور که گفتیم ما رفتیم سراغ دانشگاه‌ها ولی چون گفتند ساخته و ما نمی‌تونیم بیایم، ما محروم شدیم از حضور دوستان.

بعد از انجام این‌ها هرکدام باید رشته‌ای را انتخاب می‌کردند. مجموعاً حدود ۲۶ رشته بود که بخشی فقط برای آقایون، بخشی فقط برای خانم‌ها و بخشی هم مشترک بود. ۷۵۰ نفر توانستند دوره‌ها را بدون غیبت تا انتها سپری کنند و مدرک فنی حرفه‌ای بگیرند. بعد از این افراد عده‌ای سراغ اشتغال رفتند، عده‌ای کسب و کار ایجاد کردند، افرادی خویش‌فرما شدند و افرادی در طرح بعدی که «گروه‌های خودیار و کارآفرین» بود گروه‌های خودکفا ایجاد کردند. بعد یکی از طرح‌ها به دلیل اینکه آن سال تحریم اتفاق افتاد، بانک جهانی بودجه ایران را قطع کرد و از طرف وزارت مسکن به ما گفتند طرح را تا هرجایی که انجام شده، از همانجا متوقف کنید چون دیگر بودجه‌ای نبود.

این قضیه چه سالی بود؟

-این مربوط به سال ۸۹ بود. ما طرح را ادامه دادیم. هدی از مرداد ۸۹ که زندانی شد ما هر دوشنبه که می‌رفتیم ملاقات از ۲۰ دقیقه وقت ملاقات من باید در مورد طرح به هدی توضیح می‌دادم، چون خیلی حساس و علاقه‌مند بود و پیگیر کارهای طرح بود. شب عید سال ۹۰ که هدی بیرون آمد و یک ماه که دائماً مرخصی‌اش تمدید می‌شد از آنجا که می‌گفت که ما باید این طرح را ادامه دهیم و در چارچوب قرارداد و قطع بودجه و غیره نباشیم،

از دوستانش و کسانی که خیر بودند یک بودجه‌ای را جمع‌آوری کرد. بعد از خرداد ۹۰ که آن حادثه برای هدی پیش آمد، از آنجا که ما هم تعلق خاطر به آن منطقه را داشتیم و هم از لحاظ عاطفی فکر می‌کردیم که هدی دوست دارد این طرح پایدار بماند، در نتیجه خودمان را از جهت اخلاقی موظف کردیم کار را جلو برده و آن را تبدیل به نهاد کنیم. بعد از آن ما این طرح را در قالب یک NGO یعنی بنیاد توسعه کارآفرین زنان و جوانان پیش بردیم.

بعد از مدتی که خانه‌ی هدی (خانه هنر، دانش، یاری) شکل گرفت، به این نتیجه رسیدیم که باید روی توانمندسازی نهادهای بومی آنجا یعنی نهادهای مدنی بومی آنجا کار کنیم. در نتیجه با شورای شهر آنجا تفاهم‌نامه‌ای بستیم که آن‌ها NGO های آن‌ها را معرفی کنند. حدود ۲۲ تا معرفی و شناخته شدند و ما طرح توانمندسازی NGO ها را با رویکرد کسب و کار و کارآفرینی و با هدف آنکه تجربه خودمان را به آن‌ها منتقل کنیم انجام شد.

خانه هدی هدفش توانمندسازی بومی آنجاست اما بقیه NGO ها هم می‌توانند به تناسب موضوع فعالیت خودشان از آنجا استفاده کنند کما اینکه دوسه تا از NGO های سبز که محیط زیستی هستند آنجا پروژه‌ای را به نام «محلّه پاک» تعریف کردند.

زمانی که ما برای بازدید به خانه هدی رفتیم یکی از دوستان ما از یکی از فعالین خانه هدی سوالی پرسید که چرا عکس آقای هدی صابر بعنوان موسس اینجا روی دیوار نیست؟ ایشان گفتند خانم فیروزه صابر مخالفت کردند. چرا شما با نصب عکس برادرتان مخالفت کردید؟

واقعیت این است که ما نمی‌خواهیم کارهایی که به نفع مردم آنجاست بخاطر نگاه‌های تنگ‌نظرانه‌ای که گاهی وجود دارد، تعطیل شود. عکس هدی مهم نیست بلکه مهم تفکر هدی است که آنجا جریان پیدا کرده است. چون هدی یک وجه سیاسی هم دارد، ما نمی‌خواهیم احساس شود در آنجا کار سیاسی می‌شود، درحالی که خود هدی وقتی آنجا در پروژه کار می‌کرد هرگز فعالیت سیاسی‌اش را دخیل نمی‌کرد. در نتیجه همین اندازه که فکر می‌کنیم آنجا فکر او دمیده شده و جریان دارد، برای همه ما کافیست.

